

پژوهش‌های ایرانی شای



(یادبود سوین ساگورد در گذشت مزدک کیان فر)

مقدمه

- سازمان اداری و درباری، میراث ایران باستان در دوره اسلامی / دکتر حسین زمانی ۴۴۲
- در سوگ آئینی شاهان صفوی / دکتر نزهت احمدی ۴۵۵
- گلاب و آئین گلاب‌پاشی ره‌آورد ایرانیان مهاجر در دربار مغولان هند /
دکتر منیژه ربیعی ۴۷۰
- مروری بر نظریات اقتصادی عصر رضاشاه و تأثیر آن بر امور خیریه /
دکتر الهام ملک‌زاده ۴۷۷
- ارمنیان ایران در آستانه انقلاب مشروطه به روایت ملک‌المورخین / عسکر بهرامی ۴۹۶
- ریشه‌های تاریخی روابط ایران و ترکیه / گوک‌خان چتین سایا؛ ترجمه نصرالله صالحی ۵۰۱
- برخی ابعاد اجتماعی و سیاسی نبرد حرّه / مناخیم قسطنطین؛ ترجمه محمدکاظم رحمتی ۵۳۰
- سیری در مناسبات صفویان و اروپاییان / محمدحسن رجبی ۵۵۲
- محمدعلی میرزا دولتشاه «دولت و شاهی مستقل» / رامین یلفانی ۵۸۱
- مهاجرت‌های اجباری و سازماندهی مجدد نظم منطقه‌ای قفقاز در ایران دوره صفوی (پیش‌شرط‌ها و تحولات از نگاه فضل خوزانی) / مائدا هیروتاک؛
ترجمه یزدان فرخی ۶۰۲
- ایران در قرن پانزدهم / ولادیمیر مینورسکی؛ ترجمه محمود بهفروزی ۶۳۷
- اقدرا و درخت انار در آیین جاودانگی در ایران باستان / س. مهدی حسن؛
ترجمه جلیل نوذری ۶۵۲
- بجستجوی شهزاده‌ای بودایی / علیرضا دولتشاهی ۶۶۵
- جانشینان امیر تیمور گورکان / پروین استخری ۶۷۲

رجال

- علم رجال یا تبارشناسی دینی / آیت‌الله شیخ جعفر سبحانی؛ ترجمه علی اوجبی ۶۸۵
- حلاج ماسینیون / محمدرضا قنبری ۶۹۱
- مناسبات فرهنگی و علمی ایران و اندلس / دکتر عبدالله ناصری ۶۹۸
- محمد بن عبدالوهاب و محمد حیاة السندی / جان وول؛ ترجمه محمدحسین رفیعی ۷۰۴
- ابن فندق و تاریخ بیهق / یوسف الهادی؛ ترجمه سلمان ساکت ۷۱۴

یادمان

- مردی از گذشته‌های دور / عبدالحسین نوایی ۷۸۵
- مروری بر کارنامه فرهنگی - مطبوعاتی دکتر سیف‌الله وحیدنیا / مرتضی رسولی‌پور ۷۹۷

ابن فندق و تاریخ بیهق*

یوسف الهادی

ترجمه: سلمان ساکت**

آشنایی من با کتاب تاریخ بیهق به زمانی بازمی‌گردد که زبان فارسی را فرا می‌گرفتم. دانستن زبانهای فارسی و ترکی برای هر پژوهشگر تاریخ و میراث اسلامی، علاوه بر سودمندی کلی، به گونه‌ای خاص در ارتباط با کتابهای تاریخ، ادبیات و زندگی‌نامه‌ها نیز مفید است، چرا که از این دو زبان متونی برجا مانده است که ما به آنها نیازمندیم. تاریخ بیهق یکی از این متون است که از نظر زبان، ادبیات و تاریخ، دربرگیرنده فوایدی برای میراث عربی است، بنابراین علاقه‌مند بودم که آن را به زبان عربی بازگردانم. برای تبیین این فواید مثالی می‌آورم: دکتر عمر عبدالسلام تدمری، پژوهشگر دانشمند کتاب تاریخ/اسلام ذهبی، در حاشیه زندگی‌نامه ابوطیب طاهر بن احمد بیهقی چنین نوشته است: «هیچ منبعی برای او نیافتم، شاید در تاریخ بیهق یا تاریخ نیشابور که به دست ما نرسیده‌اند، از او ذکری رفته باشد» (ص ۲۸۰، حوادث سالهای ۳۳۱-۳۵۰ هـ). حقیقت این است که زندگی ابوطیب در این دو کتاب که البته به دست ما رسیده‌اند، آمده است، اما نگاشته شدن آنها به زبان فارسی،

* این جستار ترجمه مقدمه ارزشمندی است که پژوهشگر برجسته، آقای یوسف الهادی بر ترجمه خود از کتاب تاریخ بیهق نوشته است. شایان یادآوری است در این جستار هر پانوشتی که با علامت م مشخص شده، افزوده مترجم است.

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد.

سبب شده است تا از چشمان دکتر عمر عبدالسلام پوشیده بمانند. شاید بتوانیم کتابهایی این چنین را «تاریخهای فراموش شده» بنامیم که به دو دلیل از یاد رفته‌اند: یکی زبان آنها که فارسی یا ترکی است و ما آن زبانها را نمی‌دانیم، دیگر آنکه در صورت به چاپ رسیدن، در یک محدوده جغرافیایی معین باقی می‌مانند و به خوبی پخش و منتشر نمی‌شوند. هنگامی که با فردی درباره کتاب *تاریخ بیهق* و ترجمه آن به زبان عربی گفتگو می‌کردم، به من گفت: این کتاب به زبان عربی ترجمه شده است. به او گفتم آنچه تو از آن سخن می‌گویی، کتاب *تاریخ بیهقی* است که به زندگی و شرح حال فرمانروایان غزنوی اختصاص دارد و نویسنده آن ابوالفضل بیهقی است که در سال ۴۷۰ هـ یعنی بیست سال پیش از تولد ابوالحسن بیهقی، مؤلف *تاریخ بیهق*، در گذشته است.^۱

نویسنده کتاب *تاریخ بیهق* از خاندانی عربی است که تبارشان به صحابی، خزیمه بن ثابت ذو شهادتین بازمی‌گردد. آنچنان که گفته‌اند: مجموع نگاشته‌های عربی او به هشتاد اثر می‌رسد که افزون بر آنها شش کتاب نیز به فارسی نوشته است و *تاریخ بیهق* یکی از آنهاست.^۲

تاریخ بیهق، همچون دیگر کتابهای تاریخی که اختصاص به شهرها دارند مانند: *تاریخ اسلام خطیب بغدادی [تاریخ بغداد]*، *تاریخ دمشق ابن عساکر*، *التدوین فی ذکر اهل العلم بقزوین رافعی قزوینی*، *الفند فی ذکر علماء سمرقند نسفی*، *تاریخ گرگان سهمی*، *تاریخ نیشابور حاکم*^۳، *تاریخ طبرستان محمد بن حسن بن اسفندیار (نگاشته سال ۶۱۳ هـ)* و غیره، از ویژگیهایی عمومی و همگانی برخوردار است. کتاب با بیان مناقب شهر بیهق و آوردن احادیث شریف نبوی که در آنجا ذکر شده است، آغاز می‌شود؛ هرچند برخی از آن احادیث ساختگی و جعلی است. سپس چگونگی ساخت و بنای شهر بیهق همراه با ذکر شهرها و روستاهای تابع آن آورده می‌شود، البته به تفصیلی که حتی در دانشنامه‌های جغرافیایی دیده نمی‌شود. پس از آن سخن به دانشمندان، شاعران، ادیبان و شخصیت‌های برجسته‌ای می‌رسد که در آن دیار به دنیا آمده‌اند، یا از آنجا دیدار کرده‌اند و یا در آن سرزمین در گذشته‌اند. نویسنده با استناد به حدیثی از پیامبر (ص) که گفته است: «ما احدٌ من اصحابی یموتُ ببلدةٍ الاَّ کانَ قائداً و نوراً لهم یومَ القیامة» به جهت خجستگی و میمنت به صحابه توجهی

ویژه دارد.

نویسنده تاریخ بیهقی، متنها و گزیده‌هایی را از منابع موجود در کتابخانه‌های شخصی و عمومی که در میانه جنگها و پیکارها سوخته‌اند، جمع‌آوری کرده و برای ما به یادگار گذاشته است. از آن میان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- گنجینه کتابهای ناحیه ری که برای نمونه صاحب بن عباد درباره کتابخانه شخصی خود چنین گفته است: تعداد کتابهایم بویژه کتابهای علمی‌ام، آن اندازه است که باید بر چهارصد شتر یا حتی بیشتر حمل شوند.

او گفته است: من می‌گویم: کتابخانه‌ای که در ری وجود دارد، دلیل بر آن است که سلطان محمود بن سبکتکین، آن را سوزانده است. من خود این کتابخانه را دیده‌ام و فهرست ده جلدی کتابهایش را یافته‌ام.^۴

۲- کتابخانه خاتون مهد عراق که خواهر سلطان سنجر و نامش گوهرخاتون بود، بدین‌گونه او شاهزاده‌ای سلجوقی به شمار می‌آمد. مسعود پسر ابراهیم غزنوی، پس از آنکه در سال ۴۹۲ هـ به حکومت رسید، او را به زنی گرفت. از سخن ابوالحسن بیهقی برمی‌آید که این کتابخانه در نیشابور بوده است و همگان می‌توانسته‌اند از آن استفاده کنند.

۳- کتابخانه مسجد عقیل که یکی از مساجد معروف نیشابور بوده و در آن نشستهای املا (نویساندن)^۵، وعظ و دروس فقه برگزار می‌شده است.^۶

این دو کتابخانه در یورش ویرانگر غزان به خراسان که در سال ۵۴۸ هـ آغاز شد، به همراه کتابخانه‌های دیگر و بسیاری مساجد، بازارها و خانه‌ها در شعله‌های آتش سوختند. در این یورش هزاران مرد و زن و کودک و پیر بیرحمانه کشته شدند، همچنین گروه انبوهی از دانشمندان، ادیبان و شاعران این سرزمین به قتل رسیدند. برای نمونه، غزان:

تمام اهالی ولایت طوس را به قتل رسانیدند و در مراجعت، در نیشابور قتل‌عام کردند به مرتبه که در دو محله نیشابور شمردند، پانزده هزار مرد بیرون زنان و کودکان قتل کرده بودند.^۷

سمعانی درباره یک زن حدیث‌دان به نام عایشه نیشابوری می‌گوید:

او در روزگار فترت و یورش غزان در نیمه شوال سال ۵۴۹ هـ ناپدید شد، و معلوم نشد که آیا در شعله‌های آتش سوخت یا او را کشتند و یا

طعمه سگان شد.^۸

یکی از منابعی که بیهقی در نگارش کتاب خود بر آن تکیه کرده است، نوشته‌های عین‌الزمان حسن بن علی قطان مروزی است. بیهقی پس از یورش غزان یا «آشوب کورکورانه‌ای که در نیشابور نه کسی ماند و نه کتابخانه‌ای»، برخی از آن کتابها را پیدا کرد.^۹ قطان در خلال آن یورش به گونه‌ای دردناک جان داد. یاقوت می‌نویسد: چون غزان به خراسان آمدند و بر مرو چیرگی یافتند، او در شمار کسانی بود که دستگیر شد. قطان به آنان ناسزا گفت، آنان نیز در دهانش خاک ریختند، تا اینکه در سال ۵۴۸ هـ مرد.^{۱۰}

منابع اصلی دیگری که بیهقی در نگارش تاریخ بیهق خود بر آنها تکیه کرده است و آن کتابها امروزه به دست ما نرسیده‌اند، عبارتند از:

تاریخ نیشابور اثر ابوالقاسم عبدالله بن احمد کعبی بلخی، در گذشته به سال ۳۱۹ هـ که بنا به گفته بیهقی، اصل آن در کتابخانه مسجد عقیل بوده و در آتش سوخته است، چنان که او نیز بیشتر از کتاب دیگر کعبی یعنی *مفاخر خراسان* نقل کرده است. تاریخ نیشابور نوشته حاکم محمد بن عبدالله نیشابوری ضبی (۳۲۱-۴۰۵ هـ) که دوازده جلد بوده است.

تتمه تاریخ نیشابور که همان *سیاق التاریخ ابوالحسن عبدالغافر فارسی* است (۴۵۱-۵۲۹ هـ) و گزیده آن در قم به کوشش محمدکاظم محمودی چاپ شده است. نگارنده به زودی مختصر آن را به طبع خواهد رساند.

تاریخ نیشابور اثر احمد غازی که آن را به فارسی و در دو جلد نوشته بود.^{۱۱} تاریخ بیهق به عربی، نگاشته علی بن ابی‌صالح بن علی صالحی خواری بیهقی (زنده در سال ۵۲۶ هـ)^{۱۲} که در چند جلد بوده است.

گذشته از اینها او از منابع فرعی دیگر و نیز برخی کتابهای ادبی استفاده کرده که در لابه‌لای کتاب خود از آنها نام برده است. از آن میان می‌توان به *جوته الند و لباب الالباب* که هر دو از یعقوب بن احمد ادیب کردی است و نیز *قلائد الشرف* اثر ابوعمار فضل بن اسماعیل جرجانی اشاره کرد. امروزه از این کتابها هیچ نشانی در دست نیست.

در کتاب تاریخ بیهق گاه از رویدادهایی سخن رفته است که آن را در هیچ یک از جنگهای ادبی گرانسنگ نمی‌یابیم، مانند دیدار احمد بن ابراهیم شاعر با صاحب بن

عبّاد. او با سرودن قصیده‌ای، صاحب را ستود و در بیت‌های آغازین آن، ماده شتری (ناق‌های) را چنین توصیف کرد:

عمرس عیسرانة عنتریرس^{۱۳} علطمیس عیرانة خنشلیل^{۱۳}

صاحب به او گفت: اگر این کلمات را بر پشت ماده شتر می‌گذاشتی، نمی‌توانست آنها را حمل کند. سپس احمد بن ابراهیم در قصیده‌ای دیگر او را مدح گفت. آغاز این قصیده بیت زیر است:

خیال سری من ام عمران طارق^{۱۴} إلی هاجع بالفقر واللیل غاسق^{۱۴}

بیهقی همچنین دو بیت از احمد بن ابراهیم در وصف فالوده آورده است. افزون بر اینها، او دهها رویداد [تاریخی - ادبی] و نیز اشعار بسیاری را که در هیچ منبع دیگری بدانها اشاره نشده، برای ما به یادگار گذاشته است.

حتی از دیدگاه زندگی‌نامه‌نویسی نیز تاریخ بیهقی بر دیگر کتبی که در برگیرنده شرح حال افراد هستند، تقدّم و برتری دارد، چرا که افزودنیها و آگاهیهای یگانه‌ای را به دست می‌دهد. برای نمونه اگر در پی یافتن شرح زندگی مسعود بن علی صوابی، متکلم، مفسر و اصول‌دان معروف باشیم، یاقوت حموی را می‌یابیم که به هنگام یاد از استادان خود همچون ابوالحسن بیهقی، حجة الاسلام محمد غزالی و متکلم بنام، محسن بن کرامه جشمی، به نسبت گسترده‌ترین شرح حال را درباره صوابی نوشته است. این شرح حال که برگرفته از دیگر کتاب ابوالحسن بیهقی، وشاح دمیة القصر است، تنها عناوین نگاشته‌ها و دو بیت از اشعارش را دربر می‌گیرد و از چند سطر تجاوز نمی‌کند.^{۱۵} در حالی که شرح حال او در تاریخ بیهقی، یک صفحه و نیم از کتاب را به خود اختصاص داده است و شامل آگاهی‌هایی است که در هیچ منبع دیگری دیده نمی‌شود.^{۱۶}

نمونه دیگر، شرح زندگی ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، مؤلف مجمع البیان فی تفسیر القرآن است که در سال ۵۴۸ هـ از دنیا رفته است. آنچه بیهقی درباره آمدن او به سبزواری و نگاشته‌ها و پیوندهای خانوادگی‌اش بیان کرده است، در هیچ منبع دیگری به چشم نمی‌خورد.^{۱۷}

همچنین یگانه شرح حال ابواسحاق ابراهیم بن محمد مغیثی در تاریخ بیهقی است. براساس نوشته بیهقی او با بحتری و ابن رومی مشاعره داشته و آنان را هجو

می‌کرده است. بیهقی در پایان شرح سه و نیم صفحه‌ای خود [صص ۱۵۱-۱۵۴] که نمونه‌ای از شعرهای او را نیز در بر گرفته است، می‌نویسد: «ابوالقاسم کعبی بلخی در کتاب *مفاخر خراسان* در حکایات و اشعار ابراهیم مغیثی بیهقی اطناب بسیار لازم شمرده است» [تاریخ بیهق، ۱۵۴]. کتاب کعبی از میان رفته و به دست ما نرسیده است. به طور کلی تاریخ بیهق، در بردارنده شرح حال دهها دانشمند، ادیب، شاعر، محدث و واعظ است که درباره آنان هیچ نشانی در دیگر منابع عربی و فارسی وجود ندارد؛ اگر هم در برخی کتب به برخی از آنان اشاره‌ای شده است، باز در این کتاب نمونه‌ای از آثارشان یافت می‌شود که یگانه و منحصر به فرد است.

نام و خاندان

حجة‌الدین، ظهیرالدین، فرید خراسان، ابوالحسن علی بن زید بن محمد بن حسین بن فندق، از خاندانی عربی است که در خراسان و فرارود (ماوراء النهر) اقامت داشتند و تبارشان به صحابی خزیمه بن ثابت، مشهور به ذو شهادتین باز می‌گردد. پیداست از آنجا که نام یکی از نیاکانش فندق بوده است، به «ابن فندق» شهرت یافته^{۱۸} و این تنها به استناد سخن سبکی است که می‌نویسد: «ابوالحسن بن ابوالقاسم بیهقی معروف به فندق، و فندق نام یکی از نیاکان او بوده است».^{۱۹} بعدها حاجی خلیفه این سخن را از سبکی نقل کرده است^{۲۰}، اما هیچ نشانه‌ای از اینکه او نیز خود را به این لقب معرفی کرده باشد، در دست نیست. همچنین هیچ مدرکی وجود ندارد که ثابت کند او در میان همروزگاران او یا در میان کسانی چون یاقوت حموی و فصیح خوافی که شرح حال او را به گونه‌ای کافی و بسنده نوشته‌اند، بدین لقب شناخته شده باشد.^{۲۱} اما لقب دیگرش، «ظهیرالدین» را خود در آغاز کتابش، *صوان الحکمه* آورده است.^{۲۲} «فریدالدین» لقب دیگر اوست که تنها جوینی آن را به او نسبت داده است و این لقب در هیچ منبع دیگری دیده نمی‌شود.^{۲۳}

آمیختگی میان او و شرف‌الدین بیهقی

گاه ابن فندق را با همنامش ابوالحسن علی بن حسن بیهقی، سیاستمدار، ادیب و شاعر اشتباه گرفته‌اند. این خطا در روزگاران بسیار دور اتفاق افتاده است، یعنی آن

هنگام که عماد اصفهانی در شرح حال شرف‌الدین علی بن حسن، کتاب *وشاح دمیة القصر* را به او نسبت داد. از عماد اصفهانی نقل شده که علی را همان شرف‌الدین دانسته است.^{۲۴} این مسأله بر یاقوت نیز پوشیده مانده است. او پس از آنکه شرح حال حجة‌الدین علی بن زید بیهقی را با استناد به زندگی‌نامه خودنوشتش نقل می‌کند، سخن نویسنده *خریة القصر* را نیز می‌آورد تا نوشته خود را تکمیل کند، اما چون میان گفته ابوالحسن و نویسنده *خریة القصر* دوگانگی می‌بیند، چنین می‌نویسد: «عماد اینچنین در کتاب خود آورده است و اگر با سخن بیهقی که من کلمه به کلمه از خط خودش نقل کرده‌ام، دوگانگی می‌بینی، به سبب اختلافی است که این دو نوشته با یکدیگر دارند و خدا دانتر است».^{۲۵} ذهبی نیز در آغاز زندگی‌نامه علی بن زید بیهقی این اشتباه را مرتکب شده است. او می‌نویسد: «وزیر علامه، صاحب نگاشته‌ها، شرف‌الدین...».^{۲۶} افزون بر اینان، ابن فوطی نیز با نامیدن او به صورت «شرف‌الدین ابوالحسن انصاری خزیمی» در همین راه گام برداشته است.^{۲۷}

در این میان برخی از هم‌روزگاران ما نیز به هنگام پژوهش درباره بعضی از آثار پیشینیان، این دو تن را با یکدیگر اشتباه گرفته‌اند. برای نمونه استاد محمد بهجة الاثری و دکتر جمیل سعید، در شرح خود بر قصیده‌ای که مدح شرف‌الدین بیهقی است و در آن گفته شده است:

و خراسان فصوناً ضافياً إنها أرض علی بن الحسن

این اشتباه را تکرار کرده‌اند. آنان در حاشیه پژوهش خود می‌نویسند: «او علی بن زید بیهقی است و حسن از نیاکان اوست». سپس چنین ادامه می‌دهند: «[او] شرف‌الدین ابوالحسن علی بن زید بیهقی از فرزندان خزیمه ذو شهادتین است».^{۲۸}

پژوهشگر کتاب *طبقات الفقهاء الشافعية* اثر ابن صلاح، در مقدمه خود بر این کتاب (۱۷/۱) چنین نوشته است: «الوزير القاضي المحدث... شرف‌الدین، حجة‌الدین ابوالحسن...». حال آنکه این وزیر، شرف‌الدین است و نویسنده ما حجة‌الدین.

به منظور جدایی انداختن میان این دو تن، چکیده بحث را بدین صورت می‌آوریم:

۱- شرف‌الدین، ظهیرالملک ابوالحسن علی بن حسن بیهقی، والی ری و

شخصیت سیاسی که ادیب و شاعر نیز بود. او که گاهی وزیر نیز خوانده می‌شود، به سال ۵۳۶ هـ در جنگ قطوان به همراه فرزندش به شهادت رسید. شرح حال او در *خریده القصر و تاریخ بیهق* همراه با قطعاتی از شعرش آمده است.^{۲۹}

۲- حجة‌الدین، فرید خراسان، ابوالحسن علی بن زید بیهقی که نوۀ صحابی، خزیمة ذو شهادتین است. او *تاریخ بیهق* و چند کتاب دیگر را به رشتۀ تحریر در آورده و در سال ۵۶۵ هـ درگذشته است.^{۳۰}

تعیین سال تولد بیهقی

بیهقی در زندگی‌نامه‌ای که خود در کتاب *مشارب التجارب* نوشته و یاقوت نیز آن را در *معجم‌الادباء* نقل کرده است، چنین می‌گوید: «روز شنبه ۲۷ شعبان سال ۴۹۹ به دنیا آمدم...».^{۳۱} این گفته با سخن او در *تاریخ بیهق* سازگار نیست، چرا که به هنگام ذکر واقعه کشته شدن وزیر فخرالملک بن نظام‌الملک چنین می‌نویسد: «قتل فخرالملک در عاشورا بود سنۀ خمسائۀ، و من آن یاد دارم و در عهد کودکی در دبیرستان معلم بودم به نیشابور».^{۳۲}

نخستین کسی که کوشید تا این تناقض را برطرف سازد، سید محمد مشکوة، استاد دانشگاه تهران بود.^{۳۳} او عمر بیهقی را در روزگار کودکی بین ۱۲ تا ۱۳ سال ارزیابی کرده، بنابراین احتمالاً بیهقی در فاصله سالهای ۴۸۷ تا ۵۰۰ هـ به دنیا آمده است. سپس استاد مشکوة با استناد به سخن بیهقی که یاقوت آن را نقل کرده و تولدش را در روز شنبه ۲۷ شعبان آورده است، از جدولهای تقویمی فردیناند وستنفلد بهره جست تا دریابد در فاصله سالهای ۴۸۷ تا ۵۰۰ هـ چه زمانهایی با این تاریخ همخوان است. او دو روز را منطبق با آن تاریخ پیدا کرد: یکی شنبه، ۲۷ شعبان سال ۴۸۸ هـ و دیگری شنبه ۲۷ شعبان سال ۴۹۳ هـ

سید محمد مشکوة چون خود را در برابر این دو تاریخ می‌یابد، عدد ۴۹۳ را برمی‌گزیند چرا که این عدد به دهه‌های ۴۹۰ و ۴۹۹ شبیه‌تر است. او می‌گوید که به گمان قوی روز تولد بیهقی، شنبه ۲۷ شعبان سال ۴۹۳ هـ است. بنابراین به هنگام کشته شدن فخرالملک (۱۰ محرم سال ۵۰۰ هـ) سن بیهقی شش سال و چهارماه و سیزده روز بوده است.

از آن زمان به بعد، نظر آقای مشکوة درباره تاریخ تولد بیهقی مسلم دانسته شده است و پژوهندگان درباره آن چون و چرایی ندارند.^{۳۴} اما فصیح خوافی نوشته است که بیهقی به هنگام اتمام تاریخ بیهقی در سال ۵۴۴ هـ «۵۴ ساله بود». بر مبنای این سخن، بیهقی در سال ۴۹۰ هـ به دنیا آمده است. پیداست که بی‌اعتنایی آقای مشکوة به این تاریخ، از آن رو بوده است که در آن سال روز ۲۷ شعبان مقارن با روز شنبه نمی‌شود. ولی آیا ممکن نیست عبارت «۲۷ شعبان» هم که در کتاب یاقوت آمده است، تصحیف شده باشد؟

به نظر می‌رسد عبارت درست چنین باشد: «روز شنبه ۱۹ شعبان سال ۴۹۰ هـ به دنیا آمد»، چرا که احتمالاً کاتب به سبب شباهت، به جای «تاسع عشر من»، «سابع عشرین» نوشته است. همچنین به احتمال، کاتب در نوشتن سال هم اشتباه کرده است، بدین گونه که ابتدا «تسع» نوشته، ولی به اشتباه خود پی برده و در ادامه «تسعین» نوشته است، اما فراموش کرده که واژه نخست یعنی «تسع» را حذف کند. بنابراین این دو کلمه در کنار هم بر جا مانده‌اند تا اینکه کاتبی دیگر میان آنها «او» افزوده است، در نتیجه عبارت به صورت «تسع و تسعین» درآمده، که بی‌تردید نادرست و غیرمنطقی است. همان گونه که پیشتر اشاره شد بیهقی نمی‌تواند به هنگام مرگ فخرالملک در سال ۵۰۰ هـ یک‌ساله و شاگرد مکتب‌خانه بوده باشد.

در اینجا گمان خود را درباره روز تولد بیهقی با دلایل زیر ثابت می‌کنیم:

۱- فصیح خوافی به هنگام ذکر رویدادهای سال ۵۴۴ هـ می‌نویسد: همان گونه که ابوالحسن بن ابوالقاسم بیهقی نوشته است... نگارش کتاب تاریخ بیهقی در محرم سال ۵۴۴ هـ به اتمام رسید و در آن زمان او مردی ۵۴ ساله بود.^{۳۵}

بدین گونه فصیح مورخ سال تولد او را ۴۹۰ هـ دانسته است. ما در ادامه درباره زمان اتمام نگارش تاریخ بیهقی گفتگو خواهیم کرد اما آگاهیهای دقیقی که فصیح از سال و ماه این رویداد و نیز سن بیهقی ارائه می‌دهد، همگی نشانگر آن است که او به منبعی ویژه دسترسی داشته و این اطلاعات را از آن نقل کرده است.

۲- ناسخان دست‌نگاشته‌ها اغلب واژه‌های «تسع» و «تسعه» را به «سبع» و «سبعه» یا بالعکس تغییر می‌دادند. بدین گونه احتمال تصحیف «تسع و تسعون» به «سبع و سبعون» یا عکس آن بسیار زیاد است، اما تصحیف «ثلاثة و تسعون» به

«تسع و تسعون» اگر نگوییم غیرممکن، دست کم بسیار بعید است، چرا که میان نگارش «تسع» و «ثلاث» هیچگونه شباهتی وجود ندارد. بنابراین از دیدگاه نسخه نویسی، نظر سید محمد مشکوة و پیروانش که سال تولد بیهقی را ۴۹۳ هـ ارزیابی کرده اند، نمی تواند درست باشد.

۳ - با مراجعه به جدولهای تاریخی^{۳۶} می بینیم که روز ۱۹ شعبان سال ۴۹۰ هـ مصادف با شنبه است. بدین ترتیب این تاریخ با گفته فصیح خوافی که بیهقی را در سال ۵۴۴ هـ، مردی ۵۴ ساله معرفی کرده است، کاملاً سازگار و هماهنگ است.

بیهقی چه هنگام نگارش کتابش را به پایان برد؟

در پایان تمام دست نگاشته های تاریخ بیهقی، چنین آمده است: «و فرغ المصنف (رحمه الله) من نسخ هذا الكتاب فی الرابع من شوال سنة ثلاث و ستین و خمسمائه بقرية ششتمد». اما شواهد دیگری وجود دارد که نشان می دهد کتاب پیش از این تاریخ نوشته شده و نویسنده به دست نگاشت خود، رویدادهای تاریخی تازه و زمان مرگ برخی از معاصرانش را می افزوده است. گذشته از سخن فصیح مورخ در کتاب مجمل که زمان اتمام نگارش کتاب را سال ۵۴۴ هـ و سن بیهقی را در آن هنگام ۵۴ سال ذکر کرده است - و ما پیشتر به آن اشاره کردیم - خود نویسنده نیز در آغاز کتاب (ص ۲۱) چنین می نویسد: «از عجایب بغداد آن است که آنجا هیچ خلیفه را وفات نرسیده بود مگر مقتفی را که در این ایام گذشته». ما می دانیم که مقتفی در روز دوم ربیع الاول سال ۵۵۵ هـ درگذشته است.^{۳۷} بیهقی [در صفحات پایانی کتاب] هنگامی که از موفق الدین بیهقی سخن می گوید، از دوران خلافت مقتفی نیز - که مربوط به گذشته بود - یاد می کند و می گوید که موفق الدین «عمید بغداد بود در عهد خلافت المقتفی لامر الله».^{۳۸} او همچنین تاریخ مرگ برخی از همروزگاران را که طی سالهای ۵۵۶ و ۵۵۷ هـ درگذشته اند، نوشته است. افزون بر اینها، از اشاره او به کتاب لباب الانساب^{۳۹} آشکار می شود که نگارش کتاب در سال ۵۵۸ هـ به پایان رسیده است.^{۴۰}

بنابراین بیهقی در سال ۵۵۸ هـ یا - آن گونه که خود در جای دیگری از کتاب لباب الانساب گفته است - در سال ۵۵۹ هـ تاریخ بیهقی را نوشته است اما تا سال

۵۶۳ هـ پیوسته مطالبی را بدان می افزوده است. شاید بهترین نمونه که نشان می دهد بیهقی پیوسته نوشته هایی را به کتاب خود اضافه می کرده است، ذکر متوالی دو رویداد، مربوط به سالهای ۵۳۶ و ۵۶۰ هـ باشد که جملات آنها با یکدیگر درآمیخته است:

اعجوبه: باران آغاز کرد در ششم حزیران سنه ست و ثلاثین و خمسمائه تا هشتم حزیران که هیچ انقطاع نپذیرفت، و آفتاب در سیم درجه جوزا بود. چندان خرابی افتاد در ناحیت بیهق که بیان به غایت آن نرسد، آفتاب به آخر حوت بود. برف آمد دو شبانه روز و یخ بند افتاد هفته ای، و این از عجایب الدنیا بود. و این سرما بدان حد رسید که بسیار نبات و اشجار تباہ شد در این ناحیت، و ذلک فی سنه ستین و خمسمائه.^{۴۱}

در فصلی ویژه از کتاب تاریخ بیهقی آمده است که ایل ارسلان بن خوارزمشاه آتسز در سال ۵۶۱ هـ به سبزوار رسید و در سال ۵۶۲ هـ در نیشابور به نام او خطبه خواندند. بنابراین آشکار است که این بخش از کتاب به هنگام فرمانروایی این امیر - که تا سال ۵۶۷ هـ ادامه داشت - به رشته تحریر درآمده است.^{۴۲} باید توجه کرد که این بخش، پس از فصل مربوط به وقایع تاریخی گذشته و نیز پس از ورود به عنوانهایی چون «در غرایب چیزها که از بیهق برخیزد که بدان منفرد است از بقاع و نواحی دیگر» و «اعجوبه ریزش باران» آمده است.

بدین گونه می توان نتیجه گرفت که نگارش اولین نسخه کتاب در محرم سال ۵۴۴ هـ پایان یافته است و این همان نسخه ای است که فصیح مورخ آن را دیده است. آخرین نسخه کتاب نیز در چهارم شوال سال ۵۶۳ هـ نوشته شده است.

خاندان و آموزشهای آغازین

پیشینیان ابوالحسن بیهقی که به حاکمیان و فندقیان - در نسبت به حاکم فندق بن ایوب - معروف بودند و تبارشان به صحابی خزیمه بن ثابت ذو شهادتین - رضی الله عنه - می رسید، در روستای سیوار از نواحی بالشتان از توابع بست که «شهری از شهرهای کابل میان هرات و غزنه»^{۴۳} (در افغانستان کنونی) بود، اقامت داشتند. سپس نیای پدر بزرگ او، حاکم فندق بن ایوب، در گذشته سال ۴۱۹ هـ^{۴۴} از آن سرزمین به

نیشابور مهاجرت کرد و به دستور سلطان محمود و توجه وزیرش احمد بن حسن میمندی (که در سال ۴۰۰ هـ به وزارت رسید و تا سال ۴۱۶ هـ همچنان وزیر بود) به سمت قاضی مفتی منصوب شد. از مدت زمانی که در این شغل باقی ماند اطلاعی نداریم ولی او خواست که از این کار کناره‌گیری کند. سپس در روستای سرمستانه از ناحیه بیهق زمینی را خرید و به نیابت از او فردی به نام عزیزی شغل قضای بیهق را بر عهده گرفت و دادرسی دو شهر بسطام و دامغان را به دو فرزندش، حسن و احمد، واگذار کرد. همه اینها نشان‌دهنده آن است که حاکم فندق بن ایوب از شکوه سیاسی و دینی برخوردار بود و فرزندان و نوادگانش - و از آن میان علی بن زید - در شهر بیهق شغل دادرسی داشتند.

پدرش شمس‌الاسلام زید (۴۴۷-۵۱۷ هـ) بیست سال و اندی در بخارا اقامت کرد. از کاری که می‌کرد چیزی نمی‌دانیم ولی چنان که پدرش می‌گوید، با دانشمندان آن سرزمین - که بعضی را در تاریخ بیهق نام برده است - رفت و آمد داشت و با برخی از نام‌آوران آن دیار که اهل دانش بودند و با او درس می‌خواندند، دوست بود. نویسنده ما از حضور او در بغداد یاد می‌کند بی آنکه از تاریخ این حضور سخنی به میان آورد. شمس‌الاسلام در سن ۵۶ سالگی (سال ۵۰۳ هـ) در پی درمان اشتباه پیرزنی چشم‌پزشک که در کار خود مهارتی نداشت، کور شد و آن پیرزن نیز گریخت. پدر علی بن زید، دانشمند، شاعر و ادیب بود و با گروهی از نام‌آوران زمان خود و از آن میان عمر خیام، شاعر و ریاضی‌دان، پیوندهایی داشت. بیهقی می‌گوید که در سال ۵۰۷ هـ به همراه پدرش، با عمر خیام دیدار کرد. خیام او را به بیتی از اشعار دیوان حماسه آزمود و چون بیهقی از پاسخ به پرسشهایش سربلند بیرون آمد، خیام درباره او گفت: «شِنْشِنَةُ اَعْرِفُهَا مِنْ اَخْزَمٍ».^{۴۵} سپس افزون بر تحسین و تمجید بیهقی، پدر و نیاکانش را نیز به دانش ستود.^{۴۶}

بیهقی در زندگی‌نامه خود نوشتش می‌گوید: «در روز سه‌شنبه ۱۹ شعبان سال ۴۹۰ هـ در روستای سبزوار از ناحیه بیهق به دنیا آمدم...^{۴۷} پدرم مرا به مکتب‌خانه سپرد. سپس به روستای ششتمد از روستاهای آن ناحیه که پدرم در آنجا ملک و زمینی داشت، کوچ کردیم. در روزگار کودکی کتابهای الهادی للشادی و السامی فی الاسامی میدانی^{۴۸}، المصاדר قاضی زوزنی^{۴۹}، غریب القرآن عزیری^{۵۰}، اصلاح

المنطق^{۵۱}، المنتحل میکالی^{۵۲}، اشعار متنبی، الحماسه، السبعیات^{۵۳}، و کتاب التلخیص فی النحو^{۵۴} و سپس کتاب المجلد^{۵۵} را که در علم لغت بود، از بر کردم.

۱- در ماههای سال ۵۱۴ هـ به مکتب‌خانه ابو جعفر مقری^{۵۶} رفتم. او امام مسجد جامع قدیم نیشابور و نویسنده کتاب ینایع اللغه و غیره بود. در آنجا کتاب تاج المصادر را که از نگاشته‌های او بود، از بر کردم و پیش او نحو ابن فضال^{۵۷} و فصلهایی از کتابهای المقتصد^{۵۸}، و الامثال ابو عبید^{۵۹} و الامثال امیر ابوالفضل میکالی را خواندم.

۲- سپس در محرم سال ۵۱۶ هـ بر سر درس امام صدرالافاضل احمد بن محمد میدانی حضور یافتم و کتابهای السامی فی الاسامی او، مصادر قاضی زوزنی، المنتحل، غریب الحدیث ابو عبید، اصلاح المنطق، مجمع الامثال میدانی و صحاح اللغه جوهری را نزد او تصحیح کردم. در همان حال پیش امام ابراهیم خزّاز متکلم نیز می‌رفتم و از او پرتوهای دانش کلام را برمی‌گرفتم.^{۶۰}

در اینجا دیگر استادان او را که از نگاشته‌های بر جا مانده‌اش مشخص می‌شوند، معرفی می‌کنیم. سرآمد آنان پدرش، شمس‌الاسلام است. او آنجا که از استادانش در علم کلام یاد می‌کند، می‌گوید: «در روزگار خود از متکلمان کسانی را دیدم که شأنی والاتر و مقامی گرامی‌تر دارند. آنان چنان در ادله و برهان دست دارند که چون بادها در میانه دریاها هستند... از آن میان:

۳- پدرم امام ابوالقاسم، که هرکس در نگاشته‌های او به نام لباب الالباب و حدائق الحقائق و مفتاح باب الاصول بنگرد، خواهد دانست که او در این رشته گوی سبقت را ربوده است و صاحب نشانه‌هایی است»^{۶۱}.

۴- از استادانش در علم کلام ابراهیم بن محمد خزّاز است که او را چنین وصف کرده است: «پارسایی که در پاکدامنی را کوبیده و از دنیایش به روزی اندک قناعت ورزیده است. او سریع‌الاجابه و بدیع‌الاصابه است»^{۶۲}. بیهقی در سال ۵۱۶ هـ یعنی همان زمان که بر سر درس میدانی حاضر می‌شد، پیش ابراهیم خزّاز هم درس می‌خواند.^{۶۳}

۵- و از دیگر استادانش در علم کلام، علی بن هیصم نیشابوری است که درباره‌اش چنین می‌گوید: «عالم امام، پیشوایی که زبانی گشاده، بیانی آشکار و

برهانی درست داشت و سخنانش گوهر به رشته کشیده بود...»^{۶۴} او علی بن عبدالله بن هیصم، ابوالحسن اشعری است^{۶۵} که در *لباب الانساب* در تأیید [این نسب] آمده است: «امام علی بن عبدالله بن محمد بن هیصم نیشابوری به من گفت که پدرم ابوبکر عبدالله برایم روایت کرد که: احمد بن محمد بن علی بن احمد عاصمی نویسنده زین الفتنی به من گفت...»^{۶۶}

بیهقی در کتابش، *وشاح دمیة القصر*، شرح حال او را به گونه‌ای گسترده آورده و او را صدراالاسلام هروی لقب داده است. همچنین دانش و پارسایی‌اش را بسیار ستوده و گفته است: «مدتی طولانی پیش او می‌رفتم و آنچه را از دقائق دانشها می‌خواستم پیش او می‌خواندم و او را گره‌گشای مشکلات و برطرف سازنده دشواریها می‌یافتم. به جانم سوگند، او - خدایش بیامرزد - چهره از روی دانشها برگرفت و پرده از روی حقایق بالا زد. در روزگارش دانشوری نبود که از دریای [دانش] او بهره نگرفته باشد و از پرتوهای [علمش] استفاده نکرده باشد...». سپس بیهقی نام نگاشته‌های او را که نشان‌دهنده گوناگونی دانسته‌های اوست یاد کرده و نمونه‌هایی از شعرش را آورده است.^{۶۷}

بیهقی این فهرست را چنین پایان می‌دهد: «اینان متکلمانی هستند که نزدشان می‌رفتم و از محضرشان بهره می‌بردم»^{۶۸}، او سپس از گروهی دیگر که با آنان رفت و آمد داشته است یاد می‌کند: «و اما کسانی که با آنان معاشرت داشتم:

۶- فقیه اسماعیل، مقیم مرو. هنگامی که او را دیدم، بیش از ۷۰ سال سن داشت. وی کتاب *المستوعب* را بی آنکه در اصل کتاب بنگرد یا شک و تردیدی در آن وارد سازد، شرح کرده است».^{۶۹} از او و کتابش هیچ اطلاعی به دست نیاوردم.

۷- «از آن میان امام رشید الدین عبدالجلیل رازی متکلم است که بیانش جادوی حلال و طبعش آب زلال است. او پدر کلام و پسر نیاکان آن است... و کسی که بخواهد کمالش را در صنعتش دریابد، باید در تصانیفش تأمل کند...».^{۷۰}

منتجب‌الدین شرح حال او را چنین آورده است: «شیخ محقق رشیدالدین ابوسعید عبدالجلیل بن ابی‌الفتح مسعود بن عیسی متکلم رازی، استاد دانشمندان اصول‌دان عراق است. او مناظره کننده‌ای زبده است که نگاشته‌هایی دارد از آن میان... *جوابات الشیخ مسعود الصوابی*».^{۷۱}

سپس [بیهقی] افزوده است که شاگردش سدیدالدین محمود نظرات او را رواج داد و نامش را جاودانه ساخت. بیهقی می‌گوید:

۸- «امام کامل سدیدالدین محمود بن میرک رازی آثارش را احیا کرد و نامش را جاودانه ساخت. او در جوانی نزد رشید می‌رفت... و من با او دوست بودم. روحش چون نسیم بود. خداوند ارزش او را پاس بدارد و سینه‌اش را گشاده گرداند».^{۷۲} بیهقی از سدیدالدین با صفت متکلم یاد کرده است^{۷۳} و این همان وصفی است که منتجب‌الدین در فهرست خود آورده است: «شیخ سدیدالدین محمود بن ابوالمحاسن امیرک، دانشوری فاضل بود».^{۷۴} این شخص کسی است که در همان صفحه از او به «شیخ نصرت‌الدین محمود بن امیرک رازی متکلم»^{۷۵} یاد شده است، چرا که در آن روزگار وجود دو لقب «سدیدالدین» و «نصرت‌الدین» برای یک شخص رایج بود.

۹- «و از آن میان امام محمود خوارزمی است که مطالب دشوار را [به آسانی] به یاد می‌آورد و هرچه را می‌شنود همچون حروف می‌تواند [به راحتی] بر زبان آورد.»^{۷۶} بیهقی در *تتمة صوان الحکمه* شرح زندگی او را چنین می‌آورد: «پدر محمد خوارزمی فیلسوف، وزیر آتسز بود و آتسز ترکی بود که بر خوارزم چیره آمد. محمود ادیبی فاضل بود که از حکیم ابوالبرکات به تمامی بهره گرفت. او را در ماههای سال ۵۱۹ هـ در مرو دیدم. در آن هنگام به نوعی از بیماری سودا مبتلا شده بود. سرانجام در شبی از شبهای زمستان خود را با چاقوی قلم کشت».^{۷۷}

در اینجا فهرست کسانی را که بیهقی با آنان معاشرت داشته و از ایشان دانش آموخته است، به پایان می‌برم و به معرفی دیگر استادانی که در مراحل گوناگون زندگی‌اش از آنان بهره گرفته است، می‌پردازم:

۱۰- احمد بن حامد نیشابوری که درباره او گفته است: «در ریاضیات به درجه والایی رسید و من در اواخر عمرش او را دیدم و از او بهره بردم».^{۷۸}

۱۱- اسماعیل بن احمد بن الحسین بیهقی (۴۳۵-۵۰۷ هـ) شیخ القضاة، فرزند شیخ‌السنه که درباره او گفته است: «قاضی خوارزم بود. او را در ماههای سال ۵۰۶ هـ هنگامی که از راه بیهق بازمی‌گشت، دیدم و از او حدیث شنیدم». بیهقی او را «بزرگترین روات احادیث در عهد خویش» دانسته و از او در روستای آباری از توابع بیهق حدیث شنیده است.^{۷۹}

۱۲- ابوبکر حسن بن یعقوب بن احمد بن محمد بن احمد نیشابوری، در گذشته محرم سال ۵۱۹ هـ که درباره او گفته است:^{۸۰} «در ماههای سال ۵۱۶ هـ کتاب نهج البلاغه را نزد امام زاهد، حسن بن یعقوب بن احمد قاری - که او و پدرش در سپهر ادب دو ماه و در گلستان پارسایی دو میوه‌اند - خواندم و خط او شاهدهی است بر ادعای من. این کتاب حاصل سماع او از محدث فقیه، شیخ جعفر دوریستی است».^{۸۱}

۱۳- حمزه بن هبه‌الله بن محمد، ابوالغنائم کمال‌الدین حسینی در گذشته به سال ۵۲۳ هـ که بیهقی درباره او گفته است: «از او حدیثهای فراوانی شنیدم، از آن میان کتاب الصحیحین [صحیح مسلم و صحیح بخاری] و مسند ابی‌عوانه و مسند الجوزقی. هرآنچه را از او شنیدم به خط خودش گواهی دارم».^{۸۲}

۱۴- عثمان بن جادوکار که بیهقی پس از بازگشت از ری در سال ۵۲۷ هـ پیش او درس خوانده است. بیهقی می‌گوید: «در آن مدت حساب، جبر، مقابله و بخشهایی از احکام را می‌خواندم. هنگامی که به خراسان بازگشتم، آن رشته را نزد حکیم، استاد خراسان، عثمان بن جادوکار به پایان بردم. همچنین به کتابهایی از احکام دست یافتم که سبب شد در آن رشته مرجع و مشهور شوم».^{۸۳}

۱۵- علی بن محمد ونکی که در ضمن سخنش از علم تبارشناسی از او یاد می‌کند و می‌گوید: «علی بن محمد بن نصر بن مهدی، ابوالقاسم حسینی ونکی، او را ملاقات کردم در حالیکه در ری همسایه‌ام بود و در این دانش [تبارشناسی] از او بهره بردم».^{۸۴}

۱۶- علی بن محمود نصرآبادی که با عبارت «و امام علی برایم حدیث گفت...»^{۸۵} از او روایتهایی را نقل کرده است. سمعانی شرح حال او را چنین آورده است: «ابوالحسن علی بن محمود نصرآبادی، معروف به ذؤابه، از مردم نیشابور بود. او با جنبه‌های مختلف علوم آشنایی داشت و زندگی، ثروت و هر آنچه را به ارث برده بود در راه دانش و کسب علم و نوشتن صرف کرد. وی زبان و ادبیات عربی را پیش علی بن حسن [علی بن احمد] واحدی فراگرفت و مدتی به وعظ و اندرز دادن مشغول شد. اما آن را رها کرد و به طب روی آورد. سپس به مرو آمد و در آنجا اقامت گزید ... او روز سه شنبه نیمه شعبان سال ۵۱۹ هـ در نیشابور درگذشت».^{۸۶}

۱۷- عمر بن سهلان ساوی که در تتمه صوان الحکمه از او اینگونه یاد می‌کند:

«قاضی امام فیلسوف، زین‌الدین [لسان‌الحق] عمر بن سهلان ساوی، شریعت و حکمت را با یکدیگر درآمیخت. او اهل ساوه بود، اما به نیشابور کوچید و در آنجا اقامت گزید و همانجا به فراگیری دانش پرداخت. وی با درآمدی که از رونویسی کتابها به دست می‌آورد، زندگی خود را می‌گذراند، [برای نمونه] نسخه‌ای از کتاب *شفا* را که به خط خودش بود، صد دینار فروخت. من پیشش می‌رفتم و او را دریای خروشان از دانشها می‌دیدم.»^{۸۷} زرکلی و کحاله سال درگذشت عمر بن سهلان ساوی را ۴۵۰ هـ نوشته‌اند،^{۸۸} اما اشتباه کرده‌اند چرا که او استاد بیهقی بوده و افزون بر این کتاب *البصائر النصیریة* خود را به نام وزیر نصیرالدین ابوالقاسم محمود بن مظفر بن عبدالملک بن ابی‌توبه مروزی نوشته است. به گفته سمعانی این وزیر در ماه رمضان سال ۵۳۰ هـ درگذشت یا خفه شد.^{۸۹} او از سال ۵۲۱ تا ۵۲۶ هـ منصب وزارت را برعهده داشت.^{۹۰}

بیهقی در *غرر الامثال* به قصیده‌ای که برای این قاضی ساوه‌ای فرستاده است، اشاره می‌کند و ابیاتی از آن را به همراه قصیده‌ای که قاضی پاسخ گفته است، می‌آورد.^{۹۱}

۱۸- محمد بن فضل بن احمد، ابوعبدالله صاعدی فراوی (حدود ۴۴۱-۵۳۰ هـ) که حدیث‌دان و فقیه شافعی بود و تألیفاتی داشت. بیهقی در طی سال ۵۱۶ هـ پیش او می‌رفت و از او *غریب الحدیث* خطابی را می‌شنید.^{۹۲}

۱۹- فیلسوف قطب‌الدین و قطب‌الزمان محمد بن ابی طاهر نصیری طبسی مروزی که در شوال سال ۵۳۹ هـ در سرخس درگذشت. بیهقی می‌گوید: «در آغاز ربیع‌الآخر سال ۵۲۹ هـ به نیشابور رفتم در حالیکه در دانش حکمت خام بودم و از این کمبود رنج می‌بردم، گویی خار در چشم داشتم. سپس به بیهق بازگشتم. در سال ۵۳۰ هـ در خواب دیدم که کسی می‌گفت: بر تو باد قطب‌الدین محمد مروزی ملقب به طبسی و نصیری. پس به سرخس رفتم و پیش او ماندم و هر آنچه دینار و درهم داشتم، هزینه کردم و زخمهای طمع را با آن مرهمها درمان نمودم. سپس در ۲۷ شوال سال ۵۳۲ هـ به نیشابور بازگشتم و با او در آنجا اقامت گزیدم تا اینکه در رجب سال ۵۳۶ هـ فلج شد.»^{۹۳} بیهقی در *تنمّه صوان الحکمه* شرح زندگی او را آورده است و می‌گوید: «او از شاگردان ابوالعباس ادیب است.»^{۹۴} پدرش از فرمانداران

روستاهای مرو و مادرش خوارزمی بود. وی در شاخه‌های علوم حکمت، حکیمی کامل بود و ذهنی وقاد داشت و با وزیر نصیرالدین محمود بن مظفر بن عزیز (کذا) بن ابی توبه در ارتباط بود. سپس محروم و نیازمند گردید... و در شوال سال ۵۳۹ هـ پس از آنکه فلج شد در سرخس درگذشت».^{۹۵}

۲۰- عمادالدین ابومحمد یحیی بن احمد بن زبارة، درگذشته به سال ۵۳۲ هـ که در *لباب الانساب* (۵۲۲/۲) از او یاد می‌کند و می‌گوید: «رساله‌هایش را که الهیات نامیده بود، پیش او خواندم. اگر زنده بود، ابوحنیان در برابرش سجده می‌آورد» و منظورش ابوحنیان توحیدی و کتابش، *الاشارات الالهیه* است.

۲۱- تاج القضاة، ابوسعید یحیی بن عبدالملک بن عبیدالله بن صاعد که به گفته بیهقی او در ذی حجه سال ۵۱۸ هـ به مرو انتقال یافت و خود پیش او درس خواند. بیهقی او را چنین وصف می‌کند: «فرشته‌ای بود در چهره انسان. *کتاب الزکاة* و *المسائل الخلافیه* و سپس دیگر مطالب را بدون ترتیبی مشخص [پیش او] خواندم و یک سال به تنهایی در مناظره و مجادله تأمل کردم تا اینکه از خود راضی شدم. استادم نیز از من خرسند شد. سپس در آن مدرسه و نیز مسجد جامع، مجلس وعظ و اندرز برپا کردم. در ربیع‌الاول سال ۵۲۱ هـ به مرو رفتم و سخت سرگرم دانش‌اندوزی شدم. سپس به نیشابور بازگشتم».^{۹۶}

[معاصران ابن فندق]

در اینجا مجموعه‌ای از معاصران بیهقی را برمی‌شمیریم که او آنان را دیده یا در نشست‌هایشان حضور یافته و یا به آنان پیوسته است. همچنین به کسانی اشاره می‌کنیم که او در مباحثه‌های علمی‌شان شرکت کرده، یا با ایشان نامه‌نگاری داشته یا قصاید و قطعاتی رد و بدل کرده یا از آنان حدیثی شنیده است:

قاضی فیلسوف، مجدالافاضل عبدالرزاق ترکی^{۹۷}، که در *تنمته صوان الحکمه* شرح حال او را چنین آورده است: «او از شاگردان ابوالعباس (لوکری) بود که به علم هندسه و معقولات آگاهی کامل داشت ولی از ذهنی وقاد و تیز برخوردار نبود. وی از ظواهر کتابها فراتر نمی‌رفت تا آنجا که برای حفظ ظاهر آنها از آوردن مناظره‌هایی که میان او و سید شرف‌الزمان محمد بن ادیب ایلاقی در گرفت،

خودداری کرده است. او اغلب کتابهای ابن‌سینا را با آگاهی از مطالبشان، از بر داشت، ولی برعکس دیگر دانشمندان روزگارش در معقولات ژرف نبود. میان من و او نامه‌هایی رد و بدل شده است که آنها را در *عرائس النفاّس آورده‌ام*».^{۹۸}

محمد بن عبدالکریم شهرستانی که در *تتمّة صوان الحکمه* شرح حالش را آورده و او را «الامام الاجل تاج‌الدین محمد بن عبدالکریم شارستانی»^{۹۹} (۴۷۹-۵۴۸ هـ) خوانده است. او علامه‌ای مشهور و نامبردار است که *الملل و النحل* و برخی نگاشته‌های دیگر را به رشته تحریر درآورده است. بیهقی می‌گوید: «امام ابوالحسن بن حمویه، من و او را در مجلسی گرد آورد در حالیکه امام ابومنصور عبادی و موفق‌الدین احمد لیبی و شهاب‌الدین واعظ شفورقانی^{۱۰۰} و دیگر دانشوران نیز حاضر بودند». کسی که بیهقی و دیگران را در این نشست جمع کرده است، ابوالحسن علی بن محمد بن حمویه جوینی است که سمعانی درباره او گفته است: «از مردم بحیرآباد، یکی از روستاهای جوین از نواحی نیشابور بود. اخلاقی نیکو داشت و خوش معاشرت بود. خانه‌اش مجمع پیشوایان و فاضلان بود... او گاهی به نیشابور می‌آمد و ماهها در آنجا اقامت می‌گزید، سپس به زادگاهش بازمی‌گشت... وی در ۲۵ جمادی‌الآخر سال ۵۳۹ هـ در نیشابور درگذشت».^{۱۰۱}

منظور از عبادی، واعظ نامبردار، ابومنصور مظفر بن اردشیر (۴۹۱-۵۴۶ هـ) است که سفیر میان خلفا و سلاطین بود.^{۱۰۲} او واعظی بود که همگان قبولش داشتند و «برای حضور و پیشی جستن در مجلسش، کارهایشان را رها می‌کردند».^{۱۰۳} از احوال و زندگی دو نفر دیگر یعنی لیبی و شفورقانی هیچ اطلاعی به دست نیاورده‌ام. حسن بن ابی‌المعالی محمد بن ابی‌القاسم حمزّه خراسانی طوسی که بیهقی می‌گوید: به سال ۵۲۲ هـ در نوقان طوس در مجلسش حضور یافته است.^{۱۰۴}

صاحب بن محمد بخاری که بیهقی در *تتمّة صوان الحکمه*، در آغاز نامش «الامام» آورده و گفته است: «دانشوری بود که به دانشهای اسلام آگاهی کامل داشت و در ریزه‌کاریهای حکمت استوار بود... درباره‌اش قصیده‌ای سروده‌ام که در آن آمده است:

لقد صحب العلم الرصین و أهله لذلک سمیناه فی الناس صاحبا
در کتابم، *عرائس النفاّس*، اوج دانشمندی او را در مسأله وجود ذکر کرده‌ام.

همچنین از او رساله‌هایی دارم که فراوان از آنها بهره گرفتم، گویی در آنها چشمه زندگی بود که واردش می‌شدم». ^{۱۰۵} فصیح در ذکر رویدادهای سال ۵۵۱ هـ از او یاد کرده و گفته است که در ماه رمضان آن سال «حکیم ابوجعفر بن محمد بخاری در اسفرايين درگذشت. او به دانش حکمای نخستین [دانشمندان یونان] آگاه بود». ^{۱۰۶}

ظهیرالدین علی بن شاهک قزاری نابینا که بیهقی در *تتمة صوان الحکمه* او را «الامام الفیلسوف» نامیده است و می‌گوید که در نه سالگی به آبله گرفتار آمد و کور شد، اما در فراگیری دانشهایی چون علوم قرآن، لغت، فلسفه، نجوم و ریاضیات بسیار کوشید. بیهقی در *تاریخ بیهق* شرح حال او را آورده است و در آنجا و نیز کتاب *تتمة صوان الحکمه* او و دانشش را ستوده است. او در *تتمة صوان الحکمه* می‌گوید: «میان من و ظهیرالدین مباحثاتی است که در کتاب *عرائس النفائس* آورده‌ام. او در این روزها درباره کبیسه به درازا از من پرسیده است و من برایش درباره کبیسه رساله‌ای نوشته‌ام». ^{۱۰۷}

بیهقی در *غرر الامثال* نظر خود را درباره او تغییر داده است و می‌گوید: «در بیهق نابینایی هست که به او عقبه علی قزاری می‌گویند و مدعی دانستن حکمت و شاخه‌های آن است اما تنها آغاز هر چیزی را برمی‌گزیند و حتی نمی‌تواند اضطراب را بردارد و از آن استفاده کند. او به خورشید می‌نگرد اما از روی باد معده آن را محاسبه می‌کند، [مثلاً] به هنگام سفر برادرش، محمد بن شاهک قزاری از بیهق به نیشابور، طالع‌بینی کرد و این بیچاره از بیهق خارج شد، اما باد تندی وزید و او را از شتر به زیر انداخت و استخوانش شکست. همچنین دزدی به او حمله برد و مالش را ربود...» بیهقی در ادامه می‌گوید که او مدعی آشنایی به علم پزشکی و چیره‌دستی در آن است. ^{۱۰۸}

در این میان علت دگرگونی نظر بیهقی نسبت به علی بن شاهک که ارزش او را اینگونه با سخنان درشت و خشن پائین آورده است، مشخص نیست.

زین‌الدین اسماعیل بن حسن بن محمد بن احمد حسینی جرجانی (۴۳۴-۵۳۱ هـ) که درباره او گفته است: «امیر سید امام زین‌الدین اسماعیل بن حسن جرجانی پزشک که طب و دیگر دانشها را با نوشته‌های دقیق خود زنده کرد. من او را در ماههای سال ۵۳۱ هـ در سرخس دیدم در حالیکه به روزهای پایانی عمرش نزدیک

شده بود. پادشاه عالم و عادل، خوارزمشاه آتسز بن محمد مدتی در خوارزم با او ارتباط داشت. جرجانی کتاب *خفی علایی* را در خوارزم نوشت و...^{۱۰۹}

جمال‌الدین ابوالفتوح بن ابی‌جعفر احمد بن علی مقری که به هنگام سخن دربارهٔ مثل «الْفَحْلُ يَحْمِي شَوْلَهُ مَعْقُولًا»^{۱۱۰} گفته است: «در نامه‌ای که به امام جمال‌الدین ابوالفتوح بن ابی‌جعفر مقری - خدا زیباییش را طولانی گرداناد - نوشتم، گره [فهم] این مثل را گشودم».^{۱۱۱} پدر جمال‌الدین، «بوجعفرک» لغت‌دان بود که در سال ۵۴۴ هـ در گذشته و شرح حالش در *تاریخ بیهقی* و دیگر جاها آمده است. ما نام پسرش، ابوالفتوح را نمی‌دانیم اما پدرش در اجازه‌ای که به خط خود بر کتاب *ینابیع اللغه* او نوشته، از وی به این نام یاد کرده است. متن این اجازه چنین است: «این جلد را شیخ امام فخرالدین ابوبکر فضل، معروف به عروه، پیش من خواند و قرائت ما را قاضی امام زاهد برهان‌الدین حجة الاسلام ابوالقاسم منصور بن محمد بن صاعد - خدا یاریش کند - و فرزندم ابوالفتوح - خداوند درهای علم و عمل را بر او و بر آن دو بگشاید...»^{۱۱۲}

ابوالفتح (ابوحفص) غیاث‌الدین عمر بن ابراهیم خیام نیشابوری، شاعر و ریاضی‌دان نامبردار که در فاصلهٔ سالهای ۵۱۵-۵۱۷ هـ در گذشته است.^{۱۱۳} *بیهقی* در *تتمة صوان الحکمه* او را چنین وصف کرده است: «الدستور الفيلسوف حجة الحق عمر بن ابراهیم الخیام». *بیهقی* می‌گوید که در سال ۵۰۷ هـ همراه پدرش برای دیدن خیام به خانه‌اش رفتند. خیام دو پرسش مطرح کرد، یکی دربارهٔ معنی بیتي از ابیات حماسه و دیگری در هندسه. چون *بیهقی* استوار و محکم به هر دوی آنها پاسخ داد، خیام به وی علاقه‌مند شد و دانش او و خانواده‌اش را با بیان این جمله ستود: «شِنْشِنَةُ أَعْرِفُهَا مِنْ أَحْزَمٍ».^{۱۱۴}

مجدالدین ابوهاشم مجتبی بن حمزة بن زید بن مهدی حسینی رازی که در *لباب الانساب* از او چنین یاد کرده است: «او را در ری دیدم و در مجلسش حضور یافتم، او نیز پیش من آمد. در ماههای سال ۵۲۶ هـ با یکدیگر در علم تبارشناسی گفتگو می‌کردیم».^{۱۱۵}

امام محمد بن حارثان سرخسی که *بیهقی* در *تتمة صوان الحکمه* از او به این نام یاد کرده و گفته است: «او بیشتر سرزمینها را در جستجوی حکمت بالغه با گامهای

خود پیمود در حالیکه در ادب همتای جوهری و ابن فارس بود. میان من و او بحثی در گرفت در اینکه برای تصدیق، دو تصور تقدم می‌یابد یا سه تصور.^{۱۱۶} من آن بحث را در کتاب شرح النجاة خود آورده‌ام.^{۱۱۷} [شخصی که بیهقی از او یاد کرده است]، ابوعلی محمد بن علی بن احمد بن حارثان سرخسی است که سمعانی درباره او گفته است: «از فضلالی سرخس بود و به علوم لغت و ادب و نحو تسلط داشت. شنیدم که بر نظر پیشینیان [فلاسفه یونان] است و فلسفه و علوم مهجور را می‌خواند ولی آرام و سنگین از مردم بر کنار بود. نخستین بار وی را در سرخس ملاقات کردم و قطعه‌هایی از شعر او و دیگری را نوشتم. سپس او را در مرو دیدم. او در یکی از دو ماه ربیع [ربیع‌الاول یا ربیع‌الثانی] سال ۵۴۵ هـ در سرخس درگذشت». ^{۱۱۸} بیهقی بار دیگر به مناسبت ذکر کتابی از ابوبکر برقی خوارزمی از او یاد کرده و گفته است: «در سال ۵۴۴ هـ آن [کتاب] را نزد امام محمد حارثان سرخسی - خدایش بیامرزاد - دیدم در حالیکه به خطی زشت و درهم نوشته شده بود». ^{۱۱۹}

یمین‌الدین ابوالحسن فندورجی که بیهقی قصیده‌ای برای او نوشته و هشت بیت آن را آورده است. بیت زیر یکی از آن ابیات است:^{۱۲۰}

إلّا کرام أطلعوا شمس العلا من أوجها و هم بنو الفندورجی

این شخص ابوالحسن علی بن نصر بن محمد بن عبدالصمد فندورجی اسفراینی است که سمعانی شرح حال او را آورده و گفته است: فندور روستایی است از نواحی نیشابور و افزوده است که «او را به فضلی وافر و شناختی کامل از لغت، ادب، خط و بلاغت می‌شناختند. شعرش تازه و ملیح بود. او به وزیر طاهر بن فخرالملک نزدیک شد و دبیر دیوان دربار گردید. او نامه‌ها را به دو زبان می‌نوشت...». سپس در ادامه سال تولدش را ۴۸۹ هـ و سال مرگ او را ۵۵۰ هـ ذکر کرده و نیز گفته است که او را در اسفراین دیده و از او و دیگران مطالب تازه و نکات جالب و ملیح فراوانی نوشته است.^{۱۲۱} ابن اثیر، ابوالحسن فندورجی را از جمله کسانی دانسته که در حمله غزان به اسفراین در سال ۵۴۸ هـ به قتل رسیده است.^{۱۲۲}

شیخ ابوالحسن بن طلحة اسفراینی و افضل امیرک رمانی و بدیع طوسی که با یکدیگر در مجلس شرف‌الدین علی بن حسن بیهقی گفتگو می‌کردند و هر یک می‌کوشید تا رشته سخن را خود به دست گیرد.^{۱۲۳}

بیهقی در جلسه‌ای شرکت می‌کرد که بزرگانی در آن حضور می‌یافتند. او یکی از آنان را با این جمله یاد کرده است: «امین نصیرالدین محمد بن حسین روباکاهی (?) - خداوند به عمرش بیفزاید - در آن جلسه حاضر بود.»^{۱۲۴}

بیهقی قصیده‌ای را می‌آورد که «در ماههای سال ۵۳۰ هـ [درباره] معین‌الدین عبدالصمد بن حمزه بن علی، نایب دیوان وزارت در خراسان» سروده بود.^{۱۲۵}

او در *وشاح دمیه القصر* می‌گوید: «بر امیر یعقوب بن اسحاق (بن فخرالملک) مظفر بن نظام‌الملک وارد شدم، او مرا گرامی داشت و با احترام و تفخیم با من روبرو شد. بی‌تأمل به او گفتم... سپس به من اشاره کرد و گفت: آیا می‌توانی به این شیوه‌ای که می‌گویم بسرایی، پس در همان هنگام، در حال رفتن برایم سرود...، شتابان بدیهه‌ای را بر کاغذ نوشتم... سپس (بیهقی) می‌گوید: مرا به قصیده‌ای مشرف ساخت که آغازش این است... او را پاسخ گفتم و افزون بر آن در سپاسگزاری از نعمتهایش، آنچنان که شایسته خدمتگزاران است، زیاده‌روی و پافشاری کردم...»^{۱۲۶} این گزارش نشان‌دهنده پیوند استوار میان او و امیر یعقوب بن اسحاق است.

بیهقی در *وشاح الدمیه القصر* قصیده‌ای می‌آورد که درباره «عزیزالدین ابوالفتوح علی بن فضل‌الله مستوفی طغرای» است.^{۱۲۷}

او در شرح یکی از امثال گفته است: «در قصیده‌ای که درباره منتجب‌الملک - خدایش بیامرزد - سروده‌ام این مثل را آورده‌ام، از آن میان...»^{۱۲۸} پیداست وی همان کسی است که بیهقی از او و پدرش در *وشاح دمیه القصر* یاد کرده و گفته است: «کتاب محمد بن سعد رازی و پسرش، منتجب‌الملک ابوالبدر ابراهیم را می‌نویسم... من و آنان در ماههای سال ۵۲۲ هـ گرد هم می‌آمدیم.»^{۱۲۹}

بیهقی می‌گوید که متکلم برجسته، مسعود بن علی صوابی، در گذشته سال ۵۴۴ هـ در بستر بیماری به او نامه‌ای نوشته است که آن را با بیتی فارسی پایان داده و او آن شعر را به عربی ترجمه کرده است.^{۱۳۰}

همچنین بیهقی حدیثی از قاضی علی بن احمد بن ابی‌سهل زامینی روایت کرده است.^{۱۳۱}

او در مقدمه کتاب *معارج نهج البلاغه* خود به یکی از کسانی که او را به شرح

این کتاب فرا خوانده است، اشاره می‌کند و می‌گوید: «امام السعید، جمال‌المحققین ابوالقاسم علی بن حسن جوبقی^{۱۳۲} نیشابوری - خدایش بیامرزاد - از من خواست تا بر کتاب نهج البلاغه شرحی بنویسم».^{۱۳۳}

بیهقی در قصیده‌ای که در کتاب وشاح دمیة القصر خود آورده، مخلص‌الدین ابوالفضل محمد بن عاصم، دبیر دیوان سلطان سنجر را که پسر خواهر ابواسماعیل طغرای است، مدح کرده است.^{۱۳۴} سمعانی شرح حال او را چنین آورده است:

ابوالفضل محمد بن عاصم منشی هروی که از مردم هرات و از نویسندگان خراسان بود و به فضل و زیانویسی در عربی و فارسی شهرت داشت. او حقوق دوستانش را پاس می‌داشت و نسبت به آنان نیک‌اندیش بود. وی دیوان انشا را ترک گفت و به زادگاه خویش بازگشت و گوشه‌نشینی اختیار کرد. او در خانه خود که در هرات بود، سکنی گزید و به نگارش قرآن و نیایش و دعا و توبه از کارهای گذشته خود روی آورد. او را در هرات هنگامی که گوشه عزلت گزیده بود، ملاقات کردم و از شعرش اندکی نوشتم. او نیز تکه‌ای از خطش را به من داد. وی در حدود سال ۴۷۰ هـ به دنیا آمد و در ۲۶ صفر سال ۵۴۳ هـ در هرات درگذشت.^{۱۳۵}

برای پرهیز از دوباره‌گویی، این فهرست را در بخش نگاشته‌های بیهقی تکمیل خواهیم کرد، چرا که در آنجا به نام شخصیت‌های برجسته‌ای برمی‌خوریم که یا او را به نوشتن کتابی واداشته‌اند یا وی کتابهایش را به آنان اهدا کرده است.

شاگردان بیهقی

با میراث گرانسنگ و متنوعی که فرید خراسان در دانشهای گوناگون بر جا نهاده است، انتظار می‌رود که در میان نوشته‌هایش - و نیز در علوم مختلف - نام گروهی از شاگردان یا راویان وی دیده شود. ما می‌دانیم که او درس می‌گفته و بر اساس آنچه در زندگی‌نامه‌اش آمده، در برخی از مدارس و مساجد مجلس سخنرانی و وعظ داشته است، چنان که [برای نمونه] او در تاریخ بیهقی به گروهی از علما اشاره می‌کند که در سال ۵۵۵ هـ از حدود یوزکند برای انجام فرضیه حج رهسپار بودند. آنان پیش او رفتند و بخشی از تفاسیر قرآن را خواندند و از او خواستند که برایشان در روایت حدیث اجازه بنویسد.^{۱۳۶} با این وجود از میراث بر جا مانده او که بدانها

دسترسی داریم تنها با نام سه تن روبرو می‌شویم که پیش او درس خوانده‌اند یا خود را شاگرد او دانسته و یا کتابی را از او به شیوهٔ مناوله^{۱۳۷} نوشته‌اند. اگر چیزی از میراث پنهان‌ماندهٔ او در گوشه و کنار کتابخانه‌ها باقی باشد و روزی بر ما آشکار شود، شاید بر آگاهی ما از زندگی و استادان و شاگردانش بیفزاید. با این همه بایسته است تا به مهمترین دلیل از بین رفتن دانشمندان خراسان و فرارود (ماوراءالنهر) و نابودی بخش سترگی از میراث آنان اشاره کنیم.

از سال ۵۴۸ هـ. به بعد، قبایل غز به خراسان و فرارود یورش می‌آوردند. این یورشها آنچنان بی‌رحمانه بود که تنها با حملهٔ مغولان به این سرزمینها قابل مقایسه است. ابن خلدون دربارهٔ وقایع این یورش (سال ۵۴۹ هـ) و آنچه بر سر شهرهای علم و ادب و مردمان و دانشیان آنها آوردند به اختصار چنین می‌گوید:

از طوس گذشتند و آنجا را مباح دانستند و همه را کشتند، حتی دانشیان و پارسایان را، و همه جا حتی مساجد را ویران کردند. سپس در شوال سال ۵۴۹ هـ به نیشابور رفتند و فاجعه‌ای دردناک‌تر از فاجعهٔ شهر طوس به بار آوردند، تا آنجا که شهرهای آن سرزمین از کشتگان لبریز شد. گروهی از دانشمندان و شایستگان در مسجد جامع پناه گرفتند، [غزان] آنان را نیز تا آخرین نفر کشتند و کتابخانه‌ها را به آتش کشیدند و همین بلا را بر سر شهرهای جوین و اسفراین نیز آوردند. [غزان] این دو شهر را محاصره کردند، سپس ویران ساختند و هر جنایتی که در دیگر شهرها مرتکب شده بودند، در این دو شهر نیز انجام دادند.^{۱۳۸}

سوزاندن دانشمندان پناه برده به مساجد جامع تنها نمونه‌ای از جنایتهایی است که غزان در حق دانشمندان و کتابخانه‌ها - که اغلب به مساجد جامع پیوسته بود - روا می‌داشتند.

در شرح حال ابونصیر عبدالرحمن خطیبی فقیه که در معجم البلدان آمده است، می‌خوانیم: «چون غزان به مرو رسیدند، ابونصیر با گروهی از مردم از گلدسته بالا رفت، اما غزان آنجا را به آتش کشیدند و ابونصیر و پسرش را سوزاندند».^{۱۳۹} آنان برخی از دانشمندان را هدف تیرهای خویش قرار می‌دادند و آن قدر به ایشان نیزه می‌زدند که جان دهند، همان‌گونه که با ابوحفص عمر بن محمد صکاک طوسی چنین کردند.^{۱۴۰}

یکی از مجازاته‌های غزان که پیشتر نیز به آن اشاره کردیم، ریختن خاک در دهان دانشمندان بود تا به این طریق آنان را از پا درآورند. یاقوت می‌گوید: «به نیشابور آمدند و هرکه را یافتند، کشتند و دارایی‌اش را گرفتند. آنان نیشابور را ویران کردند و سوزاندند تا آنجا که هیچ فرد شناخته‌شده‌ای باقی نماند»^{۱۴۱}. بدین گونه [مردم] به دست «ستمگران غز»^{۱۴۲} کشته می‌شدند. بی‌تردید در میان این دانشمندان و ادیبان برخی از استادان و شاگردان بیهقی نیز بودند که افزون بر آثار، اخبار مربوط به آنان نیز از بین رفته است. این تصور از آنجا نشأت گرفته که بیهقی در خلال آن حوادث از نیشابور رفته است. او در زندگی‌نامه خود نوشتش می‌گوید:

در شعبان سال ۵۳۶ هـ به بیهق بازگشتم چرا که از حسد نزدیکان به تنگ آمده بودم. در رمضان سال ۵۳۷ هـ با ترس و واهمه به نیشابور آمدم اما بزرگان آنجا مرا گرمی داشتند، بنابراین روز جمعه در مسجد جامع قدیم نیشابور مجلسی برپا داشتم، همچنین روز چهارشنبه در مسجد مربع و روز دوشنبه در مسجد حاج نشستی برگزار نمودم. در این میان ملک‌الوزرا طاهر بن فخرالملک وزیر و نیز بزرگان شهر نمایندگانی را پیش من فرستادند تا احترام و بزرگداشت آنان را ابراز کنند. بدین‌گونه در نیشابور رحل اقامت افکندم و تا آغاز رجب سال ۵۴۹ هـ در آنجا ماندم. سپس برای دیدار مادرم آن شهر را ترک گفتم»^{۱۴۳}.

یعنی به بیهق بازگشت. اینکه بیهقی به هنگام حمله غزان به نیشابور، در سال ۵۴۸ هـ در آنجا مانده باشد، منطقی به نظر نمی‌رسد. در این میان اعتماد ابن اثیر بر کتاب *مشارب التجارب بیهقی* در تدوین حوادث یورش غزان به خراسان به نوبه خود ما را از توالی این رویدادها مطمئن می‌سازد. علت این یورش آن بود که غزان فرزند قماج، یکی از فرماندهان سنجر را کشتند و هرچند متعهد شدند که قاتل را تسلیم و خون‌بهای او را مضاعف پرداخت نمایند اما قماج [راضی نشد] و بر جنگ پای فشرد. بدین‌گونه آنان نیز به پیکار برخاستند و او را شکست دادند. قماج پیش سنجر رفت و از این حادثه به او شکایت برد. غزان با تضرع و فروتنی متعهد شدند که قاتل را همراه با اموال و دارایی‌اش به قماج تسلیم کنند و خون‌بهای دو چندان پرداخت نمایند اما سنجر به دلیل دشمنی خود و نیز تحریک سردارش قماج این پیشنهاد را نپذیرفت. غزان که اصرار آنان را بر جنگ دیدند، برای دفاع از خود وارد

نبرد شدند، سنجر را به سختی شکست دادند و او را به بند گرفتند. سپس همه چیز را ویران کردند.^{۱۴۴}

این اثیر در ذیل حوادث سال ۵۴۸ هـ می‌گوید: در محرم این سال سلطان از ترکان الغ شکست خورد، سپس به بلخ آمد. [در آنجا]

تعداد بیشماری از مردم و لشکریان را به قتل رساندند و زنان و کودکان را به اسارت گرفتند. همچنین فقیهان را کشتند و مدارس را ویران کردند و هر بلایی که توانستند بر سر این شهر آوردند... (در رجب سال ۵۴۸ هـ) به مرو رفتند.^{۱۴۵} سپس در نیشابور فرمانداری گماشتند که بر مردم ستم می‌کرد و بر آنان سخت می‌گرفت و ایشان را مورد ضرب و جرح قرار می‌داد. او بر سر بازارها سه جوال می‌آویخت و می‌گفت: می‌خواهم اینها از طلا پرشود. [سرانجام] مردم بر او شوریدند و او و همراهانش را کشتند. بعد از این غزان به نیشابور رفتند و آنجا را ویران کردند و به صورت تله‌ای خاک درآوردند. آنان بزرگ و کوچک را کشتند و سوزاندند و قضات و دانشمندان را در همه نواحی نیشابور از میان بردند. از کسانی که در این حادثه کشته شدند...^{۱۴۶} غزان همه خراسان را غارت کردند، تنها هرات و دهستان به واسطه دژهایی که داشتند از یورش آنان در امان ماندند.^{۱۴۷}

سپس از قتل و غارت آنان در نیشابور و پایان یافتنش در شوال سال ۵۴۹ هـ سخن می‌گوید و می‌نویسد:

غزان آهنگ نیشابور کردند، از طوس که گنجینه دانشمندان و زاهدان است، گذشتند، زنان آنجا را به اسارت گرفتند و مردان را کشتند و مسجدها و خانه‌های مردم را ویران کردند. آنان به همه شهرها و روستاهای ولایت طوس تاختند، تنها شهری که مزار علی بن موسی الرضا (ع) در آن است و اندک شهرهای دیگری که دیوار داشتند، از یورش غزان برکنار ماندند... سپس راه نیشابور را در پیش گرفتند و در شوال سال ۵۴۹ هـ به آنجا رسیدند. چون مانع و مدافعی ندیدند، شهر را ویران کردند و چنان در کشتن مردم زیاده‌روی نمودند که گویی کسی باقی نمانده است. [برای نمونه] تنها در دو محله پانزده هزار مرد را کشتند و زنان و کودکان را به بند کشیدند و اموالشان را گرفتند و دروازه‌های شهر را تلی از کشتگان ساختند. در این میان اغلب مردم به جامع منبعی پناه بردند، اما غزان آنان را محاصره کردند.

نیشابوریان توان ایستادگی در برابر آنان را نداشتند. بنابراین غزان وارد مسجد شدند و همگی را کشتند. آنان از مردان مالشان را طلب می‌کردند و همین که می‌گرفتند، ایشان را می‌کشتند. غزان بسیاری از پیشوایان علما و صالحان از جمله محمد بن یحیی، فقیه شافعی را کشتند [آسرای می‌گوید که محمد بن یحیی زیر شکنجه جان داد]^{۱۴۸}... و گروهی از دانشمندان و از آن میان ابوالحسن علی بن ابوالقاسم بیهقی در سوگ او مرثیه سرودند. همچنین (سیس فهرستی از نام دانشمندان کشته شده، به دست می‌دهد). غزان هر آنچه در کتابخانه‌ها بود، سوزاندند و تنها اندکی از آنها، سالم باقی ماند.

پس از این ابن اثیر از یورش غزان به شهر اسفرايين و دیگر جاها سخن می‌گوید و سپس می‌نویسد:

چون غزان از جوین و اسفرايين فارغ شدند، به نیشابور بازگشتند و آنچه پس از یورش اول برجا مانده بود، ویران کردند. در این میان بسیاری از مردم به شهرستان رفتند. غزان آنجا را محاصره و تصرف کردند و اهالی شهرستان و نیز نیشابوریان پناه آورده را غارت کردند و به زنان و کودکان تجاوز نمودند و [خلاصه] کاری کردند که کافران با مسلمانان نکرده بودند. [بعد از آن] عیاران نیز نیشابور را بی‌رحمانه‌تر از غزان غارت کردند و اعمالی بس زشت‌تر مرتکب شدند. بدین‌گونه سلطان سلیمان‌شاه (حاکم خراسان که از سوی سلطان سنجر تعیین شده بود) به سبب بی‌تدبیری و رفتار نادرست ضعیف شد. در شوال سال ۵۴۸ هـ. وزیرش طاهر بن فخرالملک نیز درگذشت و او هرچند پسرش نظام‌الملک ابوعلی حسن بن طاهر را به وزارت برگزید، دولتش به کلی از هم پاشید. بدین ترتیب در ماه صفر [سال ۵۴۹ هـ] خراسان جدا شد و [سلطان سلیمان‌شاه] به گرگان بازگشت.^{۱۴۹}

راوندی درباره کشتار جامع منبعی می‌گوید:

غزان تیغ درنهادند و چندان خلق را در مسجد کشتند که کشتگان در میان خون ناپیدا شدند [...] چو شب درآمدی مسجدی بر طرف بازار بود آن را مسجد مطرز گفتندی، مسجدی بزرگ که دو هزار مرد در آنجا نماز کردی و قبه عالی داشت منقش از چوب مدهون کرده و جمله ستونها

مدهون، آتش در آن مسجد زدند و شعله‌ها چندان ارتفاع گرفت که جمله شهر روشن شد.^{۱۵۰}

سمعانی درباره فقیه محمد بن یحیی، ابوسعید جنزی می‌گوید: «در دهم شوال سال ۵۴۹ هـ غزان به هنگام غارت او را در مسجد جامع تازه بنیاد نیشابور کشتند. بدین‌گونه سعادت شهادت روزی‌اش شد».^{۱۵۱} در ادامه سمعانی سیر حوادث را اینچنین پی می‌گیرد:

محرم ۵۴۸ هـ غزان سلطان سنجر را شکست دادند و شهر بلخ را ویران کردند.

رجب ۵۴۸ هـ مرو را با خاک یکسان ساختند.

شوال ۵۴۸ هـ وزیر ابوالفتح ناصرالدین طاهر بن فخرالملک مظفر بن نظام‌الملک درگذشت. او از سال ۵۲۸ هـ وزیر سلطان سنجر بود و بیهقی را می‌نواخت و از او پشتیبانی می‌کرد. فساد و تباهکاری غزان در خراسان سه یا چهار ماه دیگر ادامه یافت.

صفر ۵۴۹ هـ سلطان سلیمان سرزمین خراسان را ترک کرد.

۱ رجب ۵۴۹ هـ بیهقی از نیشابور به بیهق رفت.

روزهای نخست شوال ۵۴۹ هـ غزان به نیشابور یورش بردند.

گذشته از این یورش که در سال ۵۴۹ هـ روی داد، غزان دوبار دیگر نیز در سالهای ۵۵۰ و ۵۵۴ هـ به نیشابور حمله کردند و آنجا را ویران ساختند و مردم را کشتند.^{۱۵۲}

هنگامی که بیهقی درباره تألیف کتاب *لباب الانساب* خود سخن می‌گوید و از عمادالدین ابوالحسن علی بن محمد بن یحیی حسینی که نقیب سادات علوی در بیهق و از خاندان زبارة بود، یاد می‌کند، به رویداد بیرون آمدنش از نیشابور نیز اشاره می‌کند و می‌نویسد:

اگرچه نیشابور نخستین زمینی بود که پوستم آن را لمس کرد و در آنجا هر چشم‌زخمی از من دور شد و ده سال در سایه لطفهای مجلس عالی نبوی عمادی جلالی مکی به سر بردم و نیز این کتاب را در روز شنبه از اواخر ماه جمادی‌الآخر سال ۵۵۸ هـ آغاز نمودم، با این همه فتنه کورکورانه و سخت [غزان] در نیشابور مرا به تنگ آورد.

سپس در ادامه می‌گوید که جلد نخست این کتاب را در رمضان سال ۵۵۸ هـ به

پایان رسانده است.^{۱۵۳} بنابراین بیهقی از هنگام بیرون آمدنش از نیشابور تا زمان اتمام کتاب *لباب الانساب* که ۹ سال و ۷ ماه یعنی نزدیک به ده سال به طول انجامیده، سرگرم کامل کردن آن بوده است.

بیهقی از یکی از شاگردانش یاد می‌کند و می‌گوید:

حکیم ناصر هرمزدی ماسورآبادی^{۱۵۴}: از خاندان کسری‌ها بود. به شاخه‌های علوم حکمت آگاهی داشت و در شعر عربی و فارسی از طبعی وقاد برخوردار بود. اندکی از شعرهایش را در کتاب *وشاح دمیة القصر* خود آورده‌ام. او مدتی با من و سپس با قطب‌الزمان^{۱۵۵} رفت و آمد داشت. سرانجام در نیشابور به مرگ طبیعی درگذشت. ملک‌الوزرا طاهر بن فخرالملک او را به مرو خوانده بود تا در خدمتش باشد.^{۱۵۶}

دیگر شاگرد بیهقی، سید علوی است که از خاندان زیاره بوده و کتاب *معارج نهج البلاغه* او را با شعری ستوده است. بیهقی از او یاد می‌کند و می‌گوید: «سید امام کمال‌الدین اوحدالعترة ابوالحسن علی بن محمد علوی زیاره درباره این کتاب و گردآورنده‌اش سروده است...». او در پایان قصیده می‌نویسد: «سراینده این ابیات شاگردش ابوالحسن... است».^{۱۵۷}

مذهب بیهقی

برخی از دانشمندان امامی معاصر و نیز نویسندگان کتابهای طبقات آنان، با استناد به دلایلی که در ادامه به آنها اشاره خواهیم کرد، بیهقی را امامی‌مذهب دانسته‌اند. برای نمونه سید شهاب‌الدین مرعشی در مقدمه‌اش بر کتاب *لباب الانساب* (۱/۱۴۸) این سخن بیهقی را که پس از یادکرد پیامبر (ص) نوشته است: «ثم علی آله و اهل بینه الذین هم کما جاء فی الحدیث: النجوم امان لأهل السماء و أهل بیتی امان لأهل الأرض»^{۱۵۸} (۱/۱۷۶) دلیلی بر امامی بودن او به شمار آورده است. آقا بزرگ تهرانی هم که شرح حال بیهقی را نوشته^{۱۵۹} و در *الذریعه*^{۱۶۰} برخی از نگاهشته‌هایش را ذکر کرده است، همین عقیده را دارد. سید محسن امین نیز درباره بیهقی می‌گوید: «[بیهقی] از مشایخ بلندمرتبه ابن شهر آشوب و بزرگان علمای امامیه بود. ابن شهر آشوب در *معالم العلماء* و ابن‌الحر در *امل الآمل* و افندی در *ریاض العلماء* و نوری در *مستدرکات الوسائل* از او یاد کرده‌اند».^{۱۶۱} علامه طباطبایی به دلایلی از

جمله سخن بیهقی در معارج نهج البلاغه که می‌گوید: «و لا شک أن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) کان باب مدینة العلوم. فما نقول فی سقط انفض من زند خاطره الوری، و غیض بدا من فیض نهره الجاری، و لا بل فی شعله من سراج الوهاج، و غرفة من بحرہ الموج، و قطرة من سحاب علمه الغزیر؟ و لا ینبئک مثل خبیر» و نیز این گفته‌اش در لباب الانساب (۱۷۷/۱) درباره اهل بیت و عصمتشان که مبتنی است بر نص قرآن عزیز: «و ردائل صور أفعالهم بصیقل التنزیل مجلوة، و سور مناقبهم من اللوح المحفوظ متلوة، و نهضوا من بیوت أذن الله أن ترفع و یذکر فیها اسمه»، بیهقی را امامی دانسته است. او در ادامه می‌نویسد:

فرید خراسان به علت زندگی در عصر سلجوقیان و نیز جایگاه اجتماعی و رفت و آمد با طبقات مختلف، در نگاشته‌هایش جانب احتیاط را نگاه می‌داشت تا جدایی‌اش از جریان اصلی [فکری - عقیدتی روزگارش] آشکار نشود. ما می‌بینیم که در همان زمان و در همان محیط، حتی طبرسی نیز در تفسیر مجمع البیان محافظه‌کاری می‌کند. همچنین در سال ۵۰۸ هـ فتال نیشابوری، نویسنده روضة الواعظین که دانشمندی بزرگ و واعظی برجسته بود به دست رئیس نیشابور، شهاب‌الاسلام عبدالرزاق بن عبدالله بن علی بن اسحاق (م: ۵۱۵ هـ) که برادرزاده نظام‌الملک بود، به جرم رافضی بودن کشته می‌شود.

از سوی دیگر هیچ‌یک از نویسندگان طبقات، چه حنفی و چه شافعی، نام او را در کتابهایشان نیاورده‌اند. همچنین زندگی‌نامه‌نویسان او را به هیچ‌کدام از مذاهب چهارگانه منسوب نساخته‌اند. ولی یاران ما [شیعیان] او را از خود شمرده‌اند و زندگی‌نامه‌اش را در کتابهایشان آورده‌اند. عبدالجلیل رازی، هم‌روزگار و معاصر گرانقدر بیهقی، در کتاب التقتض خود به شیعه بودن او گواهی داده است. عبدالجلیل این کتاب را به سال ۵۵۲ هـ در ری نوشته است و آنجا که به بزرگان و برجستگان این طایفه در عصر خود می‌بالد، می‌نویسد: «و من من متبحری علمائنا المتأخرین... الامام ابوالحسن الفرید» (ص ۲۱۲). هم‌روزگار دیگر بیهقی، یعنی ابن شهر آشوب (۴۸۹-۵۸۸ هـ) نیز او را از برجستگان این طایفه [شیعیان] دانسته و شرح زندگی او و پدرش را در معالم العلماء (۵۱-۵۲) آورده است.^{۱۶۲} همچنین شرح حال بیهقی و پدرش در بسیاری از کتابهایی که زندگی‌نامه شیعیان را در بر دارد،

از جمله ریاض العلماء، امل الآمل، خاتمة المستدرک، اعیان الشیعه، طبقات اعلام الشیعه، معجم رجال الحدیث و ... دیده می شود. ^{۱۶۳} بجز شیعیان، دیگر زندگی نامه نویسان اهمال کرده اند و شرح حال او را ننوشته اند؛ تنها یاقوت، ذهبی، صفدی و به تبع ایشان، ابن خلکان در شرح حال باخرزی، زندگی نامه او را آورده اند.

جلیبی در کشف الظنون دو کتاب المواهب الشریفه فی مناقب ابی حنیفه و وسائل الالمعی فی فضائل اصحاب الشافعی را به بیهقی نسبت می دهد اما او نه در کتابهای جوامع احکام النجوم و مشارب التجارب خود و نه در دیگر نوشته هایش به این دو اثر هیچ اشاره ای نکرده است، حال آنکه اشاره به دیگر نگاشته هایش در خلال یک اثر، شیوه معمول و رایج اوست. در این میان یاقوت، صفدی و دیگران نیز از این دو کتاب یاد نکرده اند. بنابراین نه تنها انتساب این دو کتاب به ابوالحسن بیهقی نادرست است، بلکه نویسنده آنها نیز نمی تواند یک نفر باشد، چرا که آشکارا نویسنده یکی شافعی و نویسنده دیگری حنفی است. ^{۱۶۴}

استاد اسعد طیب در مقدمه خود بر کتاب معارج نهج البلاغه بیهقی، نظر طباطبایی را رد می کند. چکیده نوشته او چنین است:

آنچه از نگاشته های او به ما رسیده است، نشانه ای از شیعه بودنش در بر ندارد. سلطان محمود غزنوی از جد ابوالحسن یعنی ابوسلیمان فندق بن ایوب خواست تا از روستای سیوار به نیشابور بیاید و دادرسی و فتوای آنجا را در دست گیرد. وقتی حاکم ابوعلی حسین بن فندق به سفر حج می رفت از دیوان سلطان طغرل بک سلجوقی به عبدالملک بن محمد بن یوسف، وزیر خلیفه القائم [بامر الله]، نامه ای نوشتند و از او خواستند تا ابن فندق را مورد عنایت خویش قرار دهد. در نامه توصیه آمده است: «و هذا الحاكم الامام ابوعلی [...] ممن له البيت القديم و المحتد الصمیم». مقصود از «بيت القديم» آن است که او به مذهبی خدمت می کند که سلطان سلجوقی و وزیر دارالخلافه بدان پای بندند (متن مثال در تاریخ بیهق، ص ۱۰۲ آمده است).

جدش امیرک بن حسین بن فندق، به نیابت از اسماعیل صابونی خطابت نیشابور را بر عهده داشت. سپس با فرمان قادر بالله عباسی به اصالت به آن سمت گمارده شد.

برادر امیرک، قاضی سدیدالقضاة چندی دادرسی بیهق و استرآباد را بر عهده گرفت.

پدر ابوالحسن (زید بن محمد) بیش از بیست سال در بخارا سکنی گزید و با علمای آنجا رفت و آمد داشت. سرزمین بخارا نه آن هنگام و نه اکنون از شهرهای شیعه‌نشین به حساب نیامده است.

بیهقی خود می‌گوید که یکی از زنان نژاده والی ری را به عقد سلاجقه شهاب‌الدین محمد بن مسعود مختار درآورده است. آیا سلجوقیان شهر ری را به دست مردی شیعی می‌سپردند؟

در سال ۵۲۶ هـ منصب دادرسی بیهق به ابوالحسن بیهقی واگذار شد. هنگامی که پادشاه ابخاز فرستاده‌ای را به دربار سلطان سنجر سلجوقی فرستاد تا پرسشهایی را مطرح کند، تنها بیهقی برای پاسخگویی فراخوانده شد.

در سال ۵۵۵ هـ دانشمندی از یوزکند (در افغانستان کنونی) بر سر راه سفر حج، به بیهق آمدند و بر بیهقی تفسیر خواندند و از او در روایت حدیث اجازه گرفتند.

او در نیشابور مجالس وعظ داشت، از جمله روز جمعه در جامع قدیم، روز چهارشنبه در مسجد مربع و روز دوشنبه در مسجد حاج نشستهای هفتگی داشت. در این میان فرستادگان وزیر، ملک‌الوزرا طاهر بن فخرالملک و نیز بزرگان شهر برای تجلیل و نکوداشت پیش او می‌آمدند.^{۱۶۵}

نگاشته‌های او درباره فضایل یاران [امام] شافعی و مناقب امام ابوحنیفه.

برگزاری مجلس وعظ در مدرسه و جامع مرو.

در تاریخ بیهق بارها نوشته است: امام ابوحنیفه.

در مقدمه معارج نهج البلاغه پس از درود بر پیامبر (ص) گفته است: «وعلی اصحابه الصدیق و الفاروق و ذی النورین و المرتضی، تحیات لا ترخی علی سدفا سجوف...» (ص ۹۴).

او در تاریخ بیهق با عبارت «صلی الله علیه» بر پیامبر (ص) درود فرستاده و کلمه «و آله» را نیاورده است. اسعد طیب سخن کسانی را که به نیامدن نام بیهقی در کتابهای طبقات شافعی و حنفی استناد می‌کنند، نمی‌پذیرد و در توضیح دلایل رد خود می‌نویسد: «کتابهای طبقات در برگیرنده شرح حال همه دانشمندان آن مذهب

نیست، به همین دلیل برخی از آنان استدراک و ذیلهایی بر آنها نوشته‌اند.» طیب در پاسخ به این پرسش که چرا هیچ یک از شرح حال‌نویسان سنی او را به یکی از مذاهب چهارگانه منسوب نساخته‌اند، می‌نویسد: «می‌بینیم که عمر رضا کحاله شرح حال بیهقی را آورده و او را شافعی دانسته است. بی‌تردید کحاله در نقل خود به منابع پیش رویش وفادار بوده است.»^{۱۶۶}

آنچه استاد طیب بر آن است یعنی خودداری غزنویان و سلجوقیان از به کارگیری علی بن زید بیهقی یا یکی از بزرگان خاندانش در منصبهای قضا و فتوا در صورت شیعه بودن آنان، خود سیاستی بود که محمود غزنوی و پس از او سلجوقیان در گزینش کارگزاران برای منصبهای حکومتی به کار می‌بستند. محمود غزنوی پس از چیره آمدن بر خاندان آل‌بویه در شهر ری و سامان دادن کارها، در نامه‌ای نوشته است:

لشکر ترک را که همه مسلمانان پاکیزه‌اند و حنفی، بر دیلمان و زنداقه و باطنی گماشتم، تا تخم ایشان بگسستم، بعضی به شمشیر ایشان کشته شدند و بعضی گرفتار بند و زندان گشتند و بعضی در جهان آواره شدند؛ و شغل و عمل، همه خواجهگان و متصرفان خراسان را فرمودم که ایشان یا حنفی یا شافعی پاکیزه باشند. این هر دو طایفه دشمن رافضی و خارجی و باطنی باشند و موافق تُرکند، و نگذاشتم که یک دبیر عراقی^{۱۶۷} قلم بر کاغذ نهد، از آنچه دانستم که دبیران عراق بیشتر از ایشان باشند و کار بر ترکان شوریده دارند، تا به اندک روزگار، بدین تدبیر، عراق را از بدمذهبان صافی کردم.^{۱۶۸}

نظام‌الملک این نامه را در کتاب *سیاستنامه* خود آورده است، کتابی که برای سران سپاه و نیز سیاستمداران نوشته بود تا در اداره امور سرزمینها از آن بهره گیرند. بر ما آشکار است که نظام‌الملک و پسران و نوادگانش، همگی یکی پس از دیگری وزیران و کارگزاران دربار سلجوقی بودند. از این رو اگر نسبت خانوادگی بیهقی و شغل او را در منصب قضا در روزگار سلجوقی و نیز رابطه‌اش را با سلطان سنجر ببینیم، شیعه بودن او رد می‌شود. آنچه این نظر را تأیید می‌کند سخن بیهقی است در آغاز جلد دوم کتاب *غرر الامثال* که پس از ستایش خدا می‌نویسد: «و الصلاة علی محمد خاتم انبیاءه، و علی الصدیق و الفاروق و ذی النورین و المرتضی، و سائط قلائد اولیائه».^{۱۶۹} بدین‌گونه می‌توان گفت که بیهقی دوستدار اهل بیت بود و این ضرورتاً به معنای امامی بودن او نیست.

بیهقی حنفی بود یا شافعی؟

وجود دو کتاب بیهقی یکی در مناقب امام ابوحنیفه و دیگری در طبقات شافعیان، بر پیوند او با این دو مذهب دلالت دارد، اما این پیوند پیچیده و غامض است چرا که از یک سو تاکنون آن دو کتاب به دست ما نرسیده‌اند و از دیگر سو نویسندگان کتابهای طبقات در این دو مذهب، شرح حال او را نیاورده‌اند و حتی از او به شیخ یکی از بزرگان آن دو مذهب نیز یاد نکرده‌اند. افزون بر این ما در میان استادان او و کسانی که با وی در طی دوران تحصیل معاشرت داشته‌اند، افرادی را از مذاهب گوناگون می‌بینیم. آنچه این مسأله را پیچیده‌تر می‌کند، عدم آگاهی بر همه نگاهشده‌های اوست تا بتوان به یاری آنها دانستیهای گوناگون را گرد آورد و آنها را با یکدیگر مقایسه کرد. برخی از این دلایل، مرحوم طباطبایی را به نفی نسبت دو کتاب *المواهب الشریفه* و *وسائل الالمعی* به او سوق داده است چرا که «تنها حاجی خلیفه از آن دو کتاب یاد می‌کند».^{۱۷۰} همچنین از آن دو در کتابهای *جوامع احکام النجوم* یا *مشارب التجارب بیهقی* هیچ ذکری نیامده است. می‌توان این تردید را اینگونه پاسخ گفت که شاید بیهقی آنها را پس از نوشتن فهرست نام نگاهشده‌هایش تألیف کرده باشد. ما می‌بینیم که یاقوت پس از آنکه فهرست خودنوشت بیهقی را از نگاهشده‌هایش ذکر می‌کند، می‌نویسد: «این [فهرستی] است که او در کتاب *مشارب التجارب* خود یاد کرده است و من از او کتابهای *تاریخ بیهقی* به فارسی و *لباب الانساب* را دیده‌ام».^{۱۷۱} او برای نمونه در آن فهرست از دو کتاب *تلخیص مسائل من الذریعه* و *جواب یوسف الیهودی العراقی* نام نبرده است حال آنکه ابن شهر آشوب، همروزگار بیهقی که او را ملاقات نموده، از این دو کتاب یاد کرده است. با این همه در صحت انتساب این دو کتاب به بیهقی هیچ تردیدی وجود ندارد.

ما دو گواهی مبنی بر حنفی مذهب بودن بیهقی داریم که نخستین آنها بر زبان ابن صلاح (۴۶۳-۵۷۷ هـ) وارد شده است. او در کتاب *طبقات الفقهاء الشافعیه* خود، هنگامی که از کتاب *وسائل الالمعی* بیهقی نقل قول می‌کند، می‌نویسد: «ابوالحسن بن ابی القاسم الحنفی المذهب» و «ابوالحسن بن ابی القاسم البیهقی الحنفی».^{۱۷۲}

اما گواهی دوم از فصیح خوافی (۷۷۷- بعد از ۸۴۵ هـ) است که شرح حال بیهقی را آورده و درباره او گفته است: «کان حنفی المذهب».^{۱۷۳}

شاید در کتاب *عرائس النفاّس* او که دربارهٔ خاندان صاعدیان بوده است، شواهد حنفی بودنش بیشتر باشد چرا که نسب این خاندان به ابوالعلاء صاعد بن محمد می‌رسید که ریاست حنفیان نیشابور به وی ختم شده بود و او قاضی القضاات بود و فرزندان و نوادگانش نیز منصب قضا را برعهده داشتند (بنگرید به: شمارهٔ ۵۳ از بخش ویژهٔ نگاهشده‌های بیهقی که به معرفی کتاب *عرائس النفاّس* او اختصاص دارد).

اما از کتاب دیگر بیهقی دربارهٔ طبقات شافعیان تنها سبکی (۶۸۳-۷۵۶ هـ) یاد کرده است. او به هنگام گفتگو دربارهٔ کتابهای نوشته شده راجع به طبقات این مذهب می‌نویسد: «سپس ابوالحسن بن ابوالقاسم بیهقی محدث، معروف به فندق کتابی نوشت و آن را *وسائل الامعی فی فضائل اصحاب الشافعی* نامید که از آن آگاهی نیافتیم». سپس بار دیگر از او یاد می‌کند و می‌نویسد: «حافظ ابوالحسن... کتابی بزرگ در مناقب نوشت». ^{۱۷۴} ولی محقق این چاپ از کتاب *طبقات الشافعیة الکبری*، در حاشیهٔ خود افزوده‌ای را برگرفته از نسخهٔ *الطبقات الوسطی* به دنبال یکی از متون نقل کرده است: «ابن صلاح (۵۷۷-۶۴۳ هـ) این را از کتاب *وسائل الامعی فی فضل اصحاب الشافعی*، از نگاهشده‌های ابوالحسن بن ابوالقاسم بیهقی معروف به فندق نقل کرده است... من آن را در جنگی منقول دیدم که شامل گروهی از شافعیان بود که ابونجیب سهروردی (خدایش بیامرزد) آن را گرد آورده بود». ^{۱۷۵} از خبر سبکی بر می‌آید که او بیهقی را محدث و حافظ می‌دانست و اگر به شافعی بودنش باور داشت، شرح زندگی او را در *طبقات* خود می‌آورد. شاید نبودن یاد بیهقی در کتابهای *طبقات* پیش از سبکی، سبب شده بود تا شافعی بودن بیهقی برای او ثابت نشود. ابن صلاح نیز به این کتاب بیهقی اشاره می‌کند و از آن نقل قول می‌نماید. او نام کتاب را *وسائل الامعی الی فضائل الشافعی* می‌نویسد. ^{۱۷۶} نقل قول ابن صلاح از این کتاب بیهقی برای ما چند فایده دارد: نخست آنکه درمی‌یابیم این کتاب بیهقی تا روزگار ابن صلاح موجود بوده است. دوم صراحت ابن صلاح در حنفی مذهب بودن بیهقی است که بیشتر به آن اشاره کردیم. سومین فایده آن است که اگر ابن صلاح به شافعی بودن بیهقی باور داشت، شرح حال او را در کتاب خود که ویژهٔ طبقات شافعیان است می‌آورد و به اینکه کتابش شرح زندگی عالم بزرگی چون بیهقی را در بر گرفته باشد، می‌باید.

با این همه حاجی خلیفه (م: ۱۰۶۷ هـ) به هنگام یاد از کتاب *الانتصار بیهقی* به او نسبت شافعی افزوده است.^{۱۷۷} اسماعیل پاشا بغدادی (م: ۱۳۳۹ هـ) نیز به هنگام نام بردن از نگاشته‌های پراکنده بیهقی در *ایضاح المکنون*، به او نسبت شافعی داده است (بنگرید به: بخش نگاشته‌ها).

این دو کتاب بیهقی - *المواهب الشریفه* و *وسائل الالمعی* - نشان می‌دهد که او پایگاهی در میانه دو مذهب حنفی و شافعی دارد و در آن روزگار که کشمکشهای میان پیروان آن دو گاه به پیکارهای خونین می‌انجامید، وی اهل خرد و مدارا بود. نویسنده اخبار *الدولته السلجوقیه* به هنگام گفتگو درباره اواخر روزگار فرمانروایی سلطان سنجر (که از ۵۱۱-۵۲۲ هـ بر مسند حکومت بود) می‌نویسد: «در پیکاری که میان شافعیان و حنفیان روی داد، در نیشابور هفتاد نفر از حنفیان کشته شدند».^{۱۷۸} عماد اصفهانی نیز وقتی از گرایش برخی از نزدیکان و اطرافیان وزیران به این یا آن فرقه یاد می‌کند، چنین می‌گوید:

خادمان حبشی دارای سپاه، خاندان و بارگاه بودند از جمله نجم‌الدین رشید از مشایخ و بزرگان ایشان و جمال‌الدین اقبال... و مانند آنان که بر ضد مذهب شافعی تعصب داشتند و با آزار دیگران به خدا تقرب می‌جستند و پیروان مذهب شافعی را با انواع گوناگون بلاها در تمامی سرزمینها سرکوب می‌کردند و آنان را می‌رانند و تبعید می‌کردند. خادمان حبشی کوشیدند تا مذهب ایشان را از میان بردارند و نور آن را خاموش سازند اما بروزش بیشتر شد و خداوند بر نور آن افزود. آنان رؤسای مذهب شافعی را در تمام شهرها سرکوب کردند و کسی از ایشان را باقی نگذاشتند، از جمله ابوالفضائل بن المشاط در ری، ابوالفتوح اسفراینی در بغداد و خاندان خجندی در اصفهان. در این میان گروهی در پی کسب جاه و مقام و یا ترس از آنان - و نه ترس از خدا - به مذهب ابوحنیفه گرویدند از جمله قاضی عمده‌الدین ساوی.^{۱۷۹}

خوافی در *مجمل فصیحی* ذیل حوادث سال ۵۵۸ هـ می‌گوید: «در این سال در اصفهان میان قضاة جنگی به واسطه تعصب مذهب واقع شد و هفت روز مصاف بود و از جانبین مردم بسیار به قتل آمدند و خانه‌ها خراب کردند».^{۱۸۰} نقل آنچه راوندی، مورخ خاندان سلجوقیان، در *راحة الصدور* از وضع نیشابور

پس از ترک غزان نوشته است و نیز اشاره او به پیکار و نابودی ویرانگری که در آن شهر روی داده است، برای نشان دادن عمق فاجعه این کشمکش مذهبی کافی است: «و چون غزان برفتند مردم شهر را به سبب اختلاف مذاهب حقایق قدیم بود، هر شب فرقتی از محلتی حشر می‌کردند و آتش در محلت مخالفان می‌زدند تا خرابه‌ها که از آثار غز مانده بود اطلال شد».^{۱۸۱}

از کتاب تاریخ بیهقی برمی‌آید که در شهر بیهق نیز درگیری‌های فرقه‌ای وجود داشته است از جمله درگیری میان کرامیه و پیروان دیگر مذاهب از یک سو و حنفیان و شافعیان از سوی دیگر.^{۱۸۲} همچنین می‌توان به رویدادی در روزگار سلطان محمود اشاره کرد که یکی از نیکوکاران شهر بیهق به هزینه خود چهار مدرسه برای چهار طایفه حنفیان، شافعیان، کرامیان و سادات علوی و معتزله و زیدیه بنا کرد. صاحب برید خبر آن را به سلطان محمود گزارش داد. او غلامی را فرستاد تا پایه‌گذار این مدارس را به غزنه برد. محمود او را توییح کرد و گفت: شایسته‌تر آن بود که برای مذهبی که بدان باور داری مدرسه‌ای بنا می‌کردی، اگر مدرسه‌ای برای کسانی که مذهبی خلاف تو دارند بر پا سازی و آنان را در آنجا پرورش دهی، قصد ریا کرده‌ای و نه تقرب به خدای بزرگ. بیهقی می‌افزاید: میانجیان او را شفاعت کردند و او رهایی یافت.^{۱۸۳}

باتوجه به این تعصبات مذهبی ویرانگر، بیهقی اندیشید تا دو کتاب یکی درباره پیشوایان مذهب شافعی و دیگری در مناقب امام ابوحنیفه بنگارد.

بیهقی احادیثی را روایت کرده است که در کتابهای امامیه نیامده است مانند این حدیث منسوب به پیامبر(ص): «اللهم انی بشر، فاذا دعوت علی انسان فاجعل دعائی له لا علیه، و اهده الی الصراط المستقیم».^{۱۸۴} این حدیثی است که در چند مجموعه حدیث آمده است^{۱۸۵} ولی در کتابهای امامیه از آن اثری نیست چرا که آنان این سخن را با آیات زیر که در وصف نبی است در تضاد می‌بینند:

«وَ اَنْكَ لَعَلِي خُلِقَ عَظِيمٌ»^{۱۸۶}؛ «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضَوْا مِنْ حَوْلِكَ»^{۱۸۷}؛ «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ اَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ، حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ، بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ»^{۱۸۸}

همچنین می‌توان به حدیث «لا تجتمع امتی علی ضلالة»^{۱۸۹} اشاره داشت که

بیهقی آن را روایت کرده است حال آنکه در کتابهای امامیه نیامده است و آنان درباره این حدیث چون و چرا دارند.^{۱۹۰}

با این همه شرح حال بسیار کوتاه او همراه با شرح حال پدرش در *معالم العلماء* ابن شهر آشوب آمده است. افزون بر یادکرد عبدالجلیل رازی از بیهقی با عبارت «من علمائنا المتأخرین» همان‌گونه که طباطبایی نیز آن را نقل کرده است؛ آمدن این عبارتها در کتابهای امامیه در خور نگرش و توجه است. هرچند ابن شهر آشوب و رازی هم‌روزگار بیهقی بوده‌اند، با این همه امامی دانستن او شگفت‌انگیز است چرا که هم‌روزگار دیگر او، منتجب‌الدین علی بن عبیدالله رازی (۵۰۴- زنده در ۶۰۰ هـ) در کتاب خود با نام *فهرست علماء الشیعه و مصنفیهم* که درباره «شرح حال رجال امامیه پس از شیخ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی»^{۱۹۱} بوده است به زندگی و سرگذشت بیهقی و نیز پدرش هیچ اشاره‌ای نکرده است. رازی آنچنان که در مقدمه کتابش آورده است افزون بر ری که در آنجا می‌زیست و در آنجا بیهقی را گهگاه می‌دید و با دانشمندان و سرشناسان آن شهر دیدار می‌کرد، گرد شهرها گشت و به بغداد، حله، نیشابور و شهرهای فرارود (ماوراءالنهر) رفت. او در فهرست خود گذشته از عالمان و بزرگان حدیث‌دان، از محدثان و فقیهان و کسانی که از فرید خراسان، بیهقی عالم، محدث، مورخ و فیلسوف، شأن و مقام پایین‌تری داشتند یاد کرده و شرح حالشان را آورده است. او گاه شرح حال فردی را تنها با افزودن عبارت «صالح دین» یا «صالح محدث» و یا «فقیه صالح» به نامش آورده است و حتی شرح حال برخی از امامیانی را که گرایش مذهبی خود را آشکار نمی‌کردند نوشته است. برای نمونه رازی در شرح حال عمادالدین جعفر بن علی جعفری زینبی که ساکن دهستان بود می‌گوید: «فقیه فاضل که پیرو مذهب حنفی بود و بر اساس مذهب ابوحنیفه نعمان بن ثابت فتوا می‌داد».^{۱۹۲} همچنین شرح حال تاج‌الدین علی بن جعفر جعفری، فرزند جعفری زینبی را آورده و نوشته است: «منصب فتوا در دهستان به او واگذار شده بود، همان‌گونه که پدرش عمادالدین جعفر آن را برعهده داشت. او از روی تقیه خود را حنفی مذهب نشان می‌داد».^{۱۹۳}

گاهی او را با دیگر بیهقی هم‌روزگارش درآمیخته‌اند. منتجب‌الدین شرح حال فقیهی بیهقی را که از او حدیث شنیده بود، آورده است و او «ابوالحسین زید بن

حسن بن محمد بیهقی^{۱۹۴} است. برخی از استادان امامی فن زندگی نامه نویسی مانند حر عاملی^{۱۹۵} و محقق نوری^{۱۹۶} و سید محمدصادق بحر العلوم^{۱۹۷} بر این باورند که این زید بن حسن همان علی بن زید، نویسنده تاریخ بیهق است. این آمیختگی از آن رو پدید آمده است که کاتبان اسم یکی را با کنیه دیگری جایجا کرده‌اند.

نام «زید بن حسن بیهقی» در دو کتاب الفهرست و الاربعین منتجب‌الدین آمده است و براستی بعید می‌نماید که کاتبان آن دو کتاب لغزشی یکسان مرتکب شده باشند. حقیقت آن است که این زید بن حسن از محدثان امامیه و یکی از راویان صحیفه الامام علی بن موسی الرضا [ع] است و هیچ ارتباطی با علی بن زید ندارد، هرچند هم‌روزگار او و مانند وی اهل بیهق بود. قاضی یمنی، جعفر بن احمد بن عبدالسلام (م: ۵۷۳ هـ) در تیسیر المطالب می‌گوید: «اخبِرنا القاضی الامام احمد بن ابی الحسن اسعده الله قال: اخبِرنا الشیخ الامام الزاهد فخرالدین ابوالحسین زید بن الحسن بن علی البیهقی بقرآتی علیه، قدم علینا الری، قال: اخبِرنا السید الامام ابوالحسن علی بن محمد بن جعفر الحسنی الثقیب باسرایاد فی شهر الله رجب الاصم سنة ثمان عشر و خمس مئه.....»^{۱۹۸}، و در سلسله سندهای مسند زید بن علی می‌خوانیم: «عن احمد بن ابی الحسن الکنی عن زید بن الحسن البیهقی عن الحاکم ابی الفضل وهب الله بن الحاکم ابی القاسم (عبیدالله بن عبدالله) الحسکانی....»^{۱۹۹} صفی‌الدین احمد بن صالح زندگی او را آورده و می‌گوید: «زید بن علی بن حسین بن علی بن احمد بن عبدالله خراسانی زیدی که در نسبت به جدش حسن شهرت یافته است و در کتابها زید بن حسن بروقنی^{۲۰۰} آمده است و به او بروقانی نیز گفته‌اند، همان زید بن حسن خراسانی بیهقی است که در سال ۵۴۰ هـ به یمن وارد شد و در تهامه از دنیا رفت. شیخ زید همان فضل بن حاکم ابوسعید (ابوسعید صحیح است) محسن بن کرامه جشمی بیهقی است. احمد بن محمد شرفی می‌گوید: زید بن حسن بیهقی زیدی در ماه جمادی‌الاولی سال ۵۴۱ هـ از خراسان به یمن رفت»^{۲۰۱}. علامه [عبدالعزیز] طباطبایی از این شخص یاد می‌کند و می‌گوید: «او فخرالدین بروقنی زیدی است که در حدود سال ۵۵۰ هـ درگذشته است»^{۲۰۲} ولی قاضی اسماعیل اکوع بر آن است که او در سال ۵۴۲ هـ از دنیا رفته است.^{۲۰۳}

نگاشته‌های بیهقی

کتاب *مشارب التجارب بیهقی* سرچشمه اصلی آگاهیهای ما از نوشته‌های اوست چرا که در آن فهرستی از نوشته‌های خود را که تا آن هنگام نوشته بود همراه با زندگی‌نامه‌اش به دست داده است. یاقوت در *معجم الادباء* این زندگی‌نامه و نیز فهرست نگاشته‌های او را آورده است. بدین‌گونه صفحات ۱۷۶۲-۱۷۶۳ از کتاب *معجم الادباء* به این فهرست اختصاص یافته است و من هر جا به کتاب *مشارب التجارب* اشاره می‌کنم، مقصودم همین دو صفحه است. افزون بر این از منابع دیگری نیز برای تکمیل این فهرست بهره برده‌ام. یاقوت پس از ذکر این فهرست می‌گوید: «هذا ما ذكره في كتاب *مشارب التجارب*، و وجدت له كتاب *تاریخ بیهقی بالفارسیه*، و كتاب *لباب الانساب*». به طور مشخص تاریخ نگارش این فهرست را نمی‌دانیم ولی از اینکه در آن از کتاب *لباب الانساب* که نگارشش را در سال ۵۵۸ هـ به پایان برده و پیوسته دست کم تا سال ۵۵۹ هـ به آن می‌افزوده، چیزی نگفته است (بنگرید به شماره ۶۷ از فهرست نگاشته‌های بیهقی) بی‌گمان نگارش آن فهرست به پیش از این تاریخ بازمی‌گردد. همچنین چون در آن فهرست از کتاب *المواهب الشریفه* که در سال ۵۵۶ هـ پایان یافته، یاد نمی‌کند می‌توان نتیجه گرفت که او آن فهرست را پیش از این تاریخ نوشته است. اما از اینکه در آن فهرست به *تاریخ بیهقی* هیچ اشاره‌ای نمی‌کند چیزی دستگیر ما نمی‌شود چرا که می‌دانیم نگارش نخست این کتاب در ماه محرم سال ۵۴۴ هـ پایان یافته و او پیوسته تا هنگام مرگ مقتفی لامرالله در ربیع‌الاول سال ۵۵۵ هـ بدان می‌افزوده است. نگارش نسخه‌ای از این کتاب که به دست ما رسیده در سال ۵۶۳ هـ پایان یافته است. پس به احتمال زیاد آن فهرست پیش از سال ۵۵۶ هـ نوشته شده است.^{۲۰۴} در اینجا تنها به ذکر نام کتابها بسنده می‌کنیم چرا که موضوع آنها روشن و آشکار است. همچنین هرگاه از «طباطبایی» یاد می‌کنیم منظور بهره‌گیری از جستار سید عبدالعزیز طباطبایی با عنوان «نهج البلاغه عبر القرون» است که در مجله *تراثنا* به چاپ رسیده است.

۱- *آداب السفر*، ۱ ج (مشارب التجارب؛ هدیه العارفين، ۶۹۹/۱).

۲- *احکام القرانات*، ۱ ج (مشارب التجارب؛ ایضاح المکنون، ۳۶/۱).

۳- *الإراحة من شدائد المساحة*، ۱ ج (مشارب التجارب؛ ایضاح، ۵۳/۱؛ هدیه، ۶۹۹/۱).

۴- از *زهیر الریاض المریعة و تفسیر الفاظ المحاوررة و الشریعة*، ۱ ج (مشارب التجارب؛ هدیه، ۶۹۹/۱؛ ایضاح، ۶۵/۱؛ الذریعة، ۲۷۸/۱). ابتدای کتاب چنین است: «الحمد لله الذی خلق الخلائق، من بسائط متباینة الاقسام...». از نقل قولهایی که خود بیهقی از این کتاب برگرفته است بر می آید که درباره تفسیر معانی لغوی اصطلاحات شرعی است مانند معنای نقیب و نقابت، فتوا و فتیا، عفو و معافات و معنی نام موسی. از آن میان می توان به این جمله اشاره کرد: «تربت یداک، یقال لصاحب الضیاع و العقار، و لا یقال لصاحب المواشی»^{۲۰۵} (باب الانساب، ۷۱۷/۲؛ معارج نهج البلاغه، ۱۲۶، ۲۷۲، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۶۱). از این کتاب دو نسخه به دست ما رسیده است: یکی در کتابخانه مرکزی دانشگاه استانبول به شماره ۳۳۳۱ و دیگری در درالکتب مصر از کتابهای کتابخانه تیموری.

۵- از *هار اشجار الاشعار*، ۱ ج (مشارب التجارب؛ تاریخ بیهق، ۱۵۶؛ لباب الانساب، ۶۵۴/۲؛ هدیه، ۶۹۹/۱؛ الذریعة، ۴۳/۲۶). بیهقی در *لباب الانساب* پس از آوردن گونه ای از جناس می گوید: «و هذا نوع من محاسن الشعر مذکور فی کتاب ازهار اشجار الاشعار». او در *تاریخ بیهق* درباره دقایق صنعت شعر و «عیوب خفی» و «اوصاف ستوده و نکوهیده» آن سخن گفته است و در پایان می نویسد: «بیشتر در کتاب ازهار اشجار الاشعار از تصنیف خویش بیاورده ام».

اسامی الادویة و خواصها و منافعها = تفاسیر العقاقیر.

۶- *اسرار الاعتذار* (مشارب؛ ایضاح، ۴۷/۱؛ هدیه، ۶۹۹/۱).

۷- *اسرار الحکم*، ۱ ج (مشارب؛ هدیه، ۶۹۹/۱).

۸- *أسئلة القرآن مع الاجوبة*، ۱ ج (مشارب؛ هدیه، ۶۹۹/۱؛ الذریعة، ۲۶۶/۴ که در آن تفسیر بیهقی نام گرفته است).

۹- *اصول الفقه*، ۱ ج (مشارب؛ ایضاح، ۹۲/۱؛ هدیه، ۶۹۹/۱).

۱۰- *اطعمة المرضى*، ۱ ج (مشارب).

۱۱- *اظهار الأزهار علی اشجار الأشعار* (غرر الامثال، برگ ۱۷۱ آ که در آن آمده است: «و قد ذكرت الکلام فی الشعر و تأثیره فی النفوس فی کتاب مفرد صنفته فی علوم الشعر خاصة و سمیته اظهار الازهار علی اشجار الاشعار»).

۱۲- *الاعتبار بالاقبال و الادبار*، ۱ ج (مشارب؛ ایضاح، ۹۷/۱؛ هدیه، ۶۹۹/۱).

۱۳- *اعجاز القرآن*، ۱ ج (مشارب؛ هدیه، ۶۹۹/۱).

- ۱۴- الافادة فى اثبات الحشر و الاعادة، ج (ايضاح، ۱۰۷/۱؛ هديّة، ۶۹۹/۱).
- ۱۵- الافادة فى كلمة الشهادة، ج (هدية، ۶۹۹/۱ که در آن به صورت «کلمتى» آمده است؛ ايضاح، ۱۰۷/۱؛ معالم العلماء، ۸۶ که در آن به صورت الافادة للشهادة آمده است؛ مشارب).
- ۱۶- الأمارات فى شرح الإشارات (مشارب؛ هديّة، ۶۹۹/۱؛ ايضاح، ۱۲۳/۱). روشن است که این کتاب شرحی است بر کتاب اشارات ابن سینا.
- ۱۷- امثلة الاعمال النجومية، ج (مشارب؛ هديّة، ۶۹۹/۱؛ الذريعة، ۲۵۵/۵ که نویسنده اش این کتاب را یکی از منابع کتاب دیگر بیهقی یعنی جوامع احکام النجوم دانسته است).
- ۱۸- الاتتصار من الاشرار، ج (مشارب؛ كشف الظنون، ۱۳۰/۱ که در آنجا از آن ابوالحسن... شافعی دانسته شده است؛ هديّة، ۶۹۹/۱).
- ۱۹- ايضاح البراهين، در اصول، ج (مشارب؛ ايضاح، ۱۵۴/۱؛ هديّة، ۶۹۹/۱؛ الذريعة، ۷۴/۲۶).
- ۲۰- بساتين الانس و دساتين الحدس فى براهين النفس، ج (مشارب؛ ايضاح، ۱۸۰/۱؛ هديّة، ۶۹۹/۱؛ الذريعة، ۱۰۰/۲۶).
- ۲۱- البلاغة الخفية، ج (مشارب؛ ايضاح، ۱۹۲/۱؛ هديّة، ۶۹۹/۱؛ الذريعة، ۱۰۶/۲۶).
- ۲۲- تاريخ بيهق، ج (مشارب؛ كشف الظنون، ۲۸۹/۱؛ هديّة، ۶۹۹/۱؛ مجمل فصیحی، ۲۴۲/۲؛ الذريعة، ۳۰/۶) که بیشتر درباره آن سخن گفتیم. بیهقی نخستین نسخه آن را در سال ۵۴۴ هـ نوشته است، سپس پیوسته تا چهارم شوال سال ۵۶۳ هـ که آخرین نسخه آن را در روستای ششتمد فراهم آورده به آن می افزوده است.
- «قدیمی ترین دست نگاشت این کتاب که در سال ۸۳۵ هـ رونویسی شده است به شماره^{۲۰۶} ۳۵۷۸ در موزه بریتانیا وجود دارد. از این کتاب دو نسخه تازه تر نیز موجود است: یکی در مؤسسه مطالعات شرقی ابوریحان بیرونی در تاشکند که از روی نسخه ای به تاریخ ۸۸۸ هـ رونویسی شده است^{۲۰۷} و به شماره ۱۵۲۴ در آن مؤسسه نگهداری می شود. دیگری نسخه ای است در برلین به شماره ۷۳۷ و در شمار دست نگاشتهای شرقی که در سال ۱۲۶۵ هـ در لکنهو از روی نسخه ای به تاریخ ۸۸۸ هـ نوشته شده است. این کتاب در سال ۱۳۱۷ خورشیدی به تصحیح دکتر احمد بهمینار در تهران به چاپ رسیده است. دکتر کلیم الله حسینی قاری نیز آن را در سال ۱۳۸۸ هـ / ۱۹۶۸ م. در حیدرآباد هند تصحیح کرده است» (طباطبایی). با این همه

برخی از نقل قولهای ابن فوطی از این کتاب، در نسخه‌هایی که به دست ما رسیده است وجود ندارد (برای نمونه بنگرید به: مجمع الآداب، ۳۸۲/۱، ۳۸۳، ۱۹۹/۳، ۴۱۵/۴، ۴۲۱، ۵۸۰، ۵۱۳/۵) و خود دلیلی است بر آنکه نسخه‌ای کامل‌تر از آنچه امروز به آن دسترسی داریم، وجود داشته است.

۲۳. تتمه صوان الحکمة، ۱ج (مشارب؛ مجمل فصیحی، ۲۴۲/۲) که تکمله کتاب صوان الحکمة اثر ابوسلیمان محمد بن طاهر بن بهرام سجستانی (م: بعد از سال ۳۹۱ هـ) است. این کتاب نخستین بار در هند به سال ۱۳۵۱ هـ به تصحیح استاد محمد شفیع به چاپ رسید. سپس استاد محمد کردعلی آن را ذیل کتابهای مجمع علمی العربی [در دمشق] با عنوان تاریخ حکماء الاسلام به چاپ رساند. دلیل تغییر عنوان شناخته‌شده کتاب از سوی کردعلی بر ما آشکار نیست. بعدها ناصرالدین بن منتجب‌الدین عمدة الملک منشی یزدی تبار کرمانی (زنده در سال ۷۲۵ هـ) این کتاب را به فارسی ترجمه کرده و آن را درة الاخبار و لمعة الانوار نامیده است که آن نیز در سال ۱۳۵۸ هـ در لاهور به چاپ رسیده است. با استناد به پژوهش طباطبایی نسخه‌های این کتاب عبارتند از:

الف) نسخه مؤسسه مطالعات شرقی ابوریحان بیرونی در تاشکند که با شماره ۱۴۴۸ در آنجا نگهداری می‌شود و در سال ۶۹۷ هـ در خوارزم رونویسی شده است.

ب) نسخه کتابخانه بشیر آغا در استانبول به شماره ۴۹۴ [به تاریخ ۶۸۹ هـ].

ج) نسخه کتابخانه مراد ملا در استانبول به شماره ۱۴۰۸ [به تاریخ ۶۳۹ هـ]^{۲۰۸}.

د) نسخه کتابخانه برلین به شماره ۱۴۳۱ که محمد کردعلی در تصحیح خود آن را اساس قرار داده است.

ه) نسخه کتابخانه کویرلی در استانبول به شماره ۹۰۲ [که تاریخ کتابت ندارد].

و) نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی در مشهد به شماره ۴۰۹۶.

از آنجا که بیهقی در این کتاب محمد بن عبدالجلیل عمری معروف به رشیدالدین وطواط (م: ۵۷۳ هـ) ادیب، شاعر و نویسنده بلندآوازه را ستوده است می‌توان احتمال داد که آن را در دوره حکومت خوارزمشاه آتسز بن قطب‌الدین محمد یعنی در فاصله سالهای ۵۲۱-۵۵۱ هـ نوشته باشد چرا که در این بازه زمانی رشیدالدین

- عده‌دار امور اداری بوده و پس از آن به علت سالخوردگی از کار کناره گرفته است.
- ۲۴- *التحریر فی التذکیر*، ج ۲ (مشارب؛ هدیه، ۱/ ۶۹۹؛ ایضاح، ۱/ ۶۹۹).
- ۲۵- *تحفة السادة*، ج ۱ (مشارب؛ ایضاح، ۱/ ۲۵۰؛ هدیه، ۱/ ۶۹۹).
- ۲۶- *تعلیقات فصول بقراط* (مشارب؛ الذریعة، ۶/ ۱۶۳).
- ۲۷- *تفاسیر العقاقیر*، مجلد ضخیم (مشارب؛ هدیه، ۱/ ۶۹۹؛ ایضاح، ۱/ ۳۰۰؛ الذریعة، ۴/ ۲۲۹).
- ۲۸- *تفضیل التطفیل* که در تاریخ بیهقی (ص ۲۳۰) می‌گوید: آن را بر زبان طفیل العرائس انشا کرده است.
- ۲۹- *تلخیص مسائل الذریعة* که چکیده‌ای است از کتاب *الذریعة الی اصول الشریعة* اثر علی بن حسین بن موسی معروف به شریف مرتضی (م: ۴۳۶ هـ). این کتاب درباره اصول فقه است و تنها ابن شهر آشوب در *معالم العلماء* (ص ۵۲) از آن یاد کرده است.
- ۳۰- *تنبیه العلماء علی تمویه المتشبهین بالعلماء* (مشارب؛ هدیه، ۱/ ۶۹۹؛ ایضاح، ۱/ ۳۲۶؛ الذریعة، ۴/ ۴۴۴).
- ۳۱- *جلاء صدأ الشک* در اصول (مشارب؛ هدیه، ۱/ ۶۹۹؛ الذریعة، ۵/ ۱۲۴).
- ۳۲- *جواب یوسف الیهودی العراقی* که تنها ابن شهر آشوب در *معالم العلماء* (ص ۸۶) از آن نام برده است.
- ۳۳- *جوامع احکام النجوم* به فارسی، ج ۳ (مشارب که در آن *جوامع الاحکام* آمده است: *کشف الظنون*، ۱/ ۶۰۹؛ هدیه ۱/ ۶۹۹؛ ایضاح، ۱/ ۳۷۳) که در این سه منبع *جوامع الاحکام* و *توابع الابهام* نوشته شده است؛ *الذریعة*، ۵/ ۲۵۵). صاحب *الذریعة* می‌نویسد: «آن را در کتابخانه استادمان شیخ الشریعة اصفهانی دیدم». طباطبایی نیز می‌گوید: از این کتاب تنها در ایران نزدیک به ۳۰ دست‌نگاشت وجود دارد و اول آن چنین است: «الحمد لله رب العالمین و الصلاة علی من امتطی غوارب الرسالة، و اعتلی مناکب الهدایة من الضلالة...». بیهقی در مقدمه کتاب نوشته است که در تدوین آن از ۲۵۷ منبع بهره برده است. از او نقل کرده‌اند که این کتاب را به خواست ستاره‌شناسان نوشته است البته پس از آن که آنان را پند داده و این دانش را نکوهیده است. بیهقی می‌نویسد: ناگزیر به نوشتن این کتاب روی آوردم چرا که سلطان به من اشاره کرد، در حالی که منجمی هم آن را از من خواسته بود. بنابراین خواست وی را پذیرفتم.

حدائق الوسائل الى طرق الرسائل = طرائق الوسائل.

۳۴- حصص الأصفیاء فی قصص الانبیاء علی طریق البلاغ به فارسی، ۲ ج (مشارب؛ ایضاح، ۴۰۶/۱؛ هدیه، ۶۹۹/۱).

خبیر بن العلیم = هدیه خبیر.

۳۵- خلاصة التزیجة، ۱ ج (مشارب؛ الذریعة، ۲۵۵/۵ که به گفته نویسنده آن بیهقی در کتاب جوامع احکام النجوم خود نام کتاب را خلاصة التزیجات نوشته است).

۳۶- درة وشاح دمیة القصر، ۱ ج که تنمة کتاب وشاح دمیة القصر است. بیهقی آن را با عبارت «مجلدة خفیفة» وصف می کند (مشارب؛ تنمة صوان الحکمه، ۱۷۰؛ هدیه، ۶۹۹/۱؛ ایضاح، ۴۶۲/۱؛ الذریعة، ۱۱۵/۸). از آنچه بیهقی از این کتاب در دیگر کتابهایش نقل کرده است برمی آید که درباره شرح حال شاعران بوده و نمونه اشعار آنان را در بر داشته است (برای نمونه بنگرید به: لباب الانساب، ۶۵۳/۲؛ تاریخ حکماء الاسلام، ۱۷۰). از آنجا که بیهقی نگارش لباب الانساب خود را در رمضان سال ۵۵۸ هـ به پایان برده و تا سال ۵۵۹ هـ به آن می افزوده است، نتیجه می گیریم که تألیف آن به پیش از این تاریخ باز می گردد.

۳۷- دُرر السَّحاب و دِرر السَّحاب، رساله هایی در ۱ ج (مشارب، کشف الظنون، ۷۴۷/۱ که در آنجا درر السحاب آمده است؛ هدیه، ۶۹۹/۱؛ ایضاح، ۴۶۶/۱؛ الذریعة، ۱۲۴/۸).

۳۸- ذخائر الحکم، ۱ ج (مشارب؛ کشف الظنون، ۸۲۱/۱؛ هدیه، ۶۹۹/۱؛ الذریعة، ۵/۱۰)؛ آنچنان که طباطبایی می گوید بیهقی در جوامع احکام النجوم نیز از این کتاب یاد کرده است. به منظور نشان دادن نمونه ای از بحثهای ذکر شده در این کتاب، آنچه را بیهقی در غرر الامثال (برگ ۷۳ ب) خود آورده است نقل می کنیم: «اما الکهنة فقد ذکرت ما قیل فی باهم فی کتاب ذخائر الحکم، و لهم مراتب متفاوتة، فبعضهم یستخرج الضمائر بعلامات الخطوط و اعدادها، و بعضهم یستخرجها بالنظر الی شیء شفاف، و بعضهم یستخرجها بالعدو السریع الی حد یغشی علیه او عراه الغشی»^{۲۰۹}.

۳۹- ربیع العارفین، ۱ ج (مشارب؛ هدیه، ۶۹۹/۱؛ ایضاح، ۵۴۸/۱؛ الذریعة، ۷۶/۱۱).

۴۰- الرسالة العطارة فی مدح بنی الزبارة (مشارب؛ هدیه، ۶۹۹/۱؛ ایضاح، ۵۶۶/۱؛ الذریعة، ۲۱۰/۱۱). آشکارا این کتاب درباره تبارشناسی سادات علوی از خاندان آل زبارة است که او در تاریخ بیهق فصلی را به ایشان اختصاص داده است و از آنان در

- لباب الانساب فراوان یاد کرده است.
- ۴۱- رساله فی الكبیسة که آن را به خواست علی بن شاهک قزاری نوشته است. بیهقی در تاریخ بیهقی شرح حال او را آورده است و در تنمة صوان الحکمة می نویسد: «والآن فی هذه الايام سألتنی عن الکلام المفصل فی الكبیسة، فأنشأت رساله إليه فی الكبیسة» (تنمة صوان الحکمة، برگ ۵۹ ب).
- ۴۲- الرسائل به فارسی، ۱ ج (مشارب).
- ۴۳- رسائل المتفرقه، ۱ ج (مشارب).
- ۴۴- ریاحین العقول، ۱ ج (مشارب؛ هدیه، ۶۹۹/۱؛ ایضاح، ۵۹۹/۱؛ الذریعة، ۳۱۳/۱).
- ۴۵- السموم، ۱ ج (مشارب؛ ایضاح، ۳۰۳/۲؛ هدیه، ۷۰۰/۱).
- ۴۶- شرح الحماسة، ۱ ج (مشارب؛ هدیه، ۶۹۹/۱).
- ۴۷- شرح رساله الطیر، ۱ ج (مشارب؛ هدیه، ۶۹۹/۱) که شرحی است بر کتاب رساله الطیر ابن سینا.
- ۴۸- شرح شعر البحتری و ابی تمام، ۱ ج (مشارب؛ هدیه، ۶۹۹/۱؛ الذریعة، ۳۳۵/۱).
- ۴۹- شرح شهاب الاخبار، ۱ ج (مشارب؛ هدیه، ۶۹۹/۱؛ الذریعة، ۳۴۳/۳) که شرحی است بر کتاب شهاب الاخبار اثر محمد بن سلامة القضاعی (م: ۴۵۴ هـ). قضاعی در این کتاب هزار حدیث از احادیث پیامبر (ص) را گرد آورده و آنها را با «وصایا، آداب، مواعظ و امثال» همراه کرده است.
- ۵۰- شرح مشکلات المقامات الحریریة، ۱ ج، (مشارب؛ الذریعة، ۹۵/۱۴؛ هدیه، ۷۰۰/۱) که در آنجا شرح موجز المعجز آمده است.
- ۵۱- شرح النجاة (تنمة صوان الحکمة، ۱۶۰؛ مجمل فصیحی، ۲۴۲/۲) که شرحی است بر کتاب النجاة ابن سینا.
- ۵۲- طرائق الوسائل الی حدائق الرسائل، ۱ ج (مشارب؛ ایضاح، ۸۳/۲؛ هدیه، ۶۹۹/۱) که در آنجا حدائق الوسائل الی طرائق الرسائل آمده است. به گفته طباطبایی گزیده‌ای از آن به دست ما رسیده است که در مجموعه‌ای به شماره ۳۹۶۸ در کتابخانه چستریبتی نگهداری می‌شود.
- ۵۳- عرائس النفاوس، ۱ ج (مشارب؛ تنمة صوان الحکمة، ۱۴، ۱۷ و ۱۴۸؛ معارج نهج البلاغه، ۴۶۷؛ غرر الامثال، ۱۳۹؛ مجمل فصیحی، ۲۴۲/۲؛ هدیه، ۷۰۰/۱؛ ایضاح، ۹۸/۲).

بیهقی در *غرر الامثال* می‌گوید: «کتاب *عرائس النفاّس* من تصنیفی، و هو فی فضائل الصاعدية بنیساپور، نسبوا الی قاضی القضاة ابی العلاء صاعد بن محمد...». جدّ این صاعیدیان ابوالعلاء صاعد بن محمد بن احمد بن عبدالله استوایی نیشابوری (۳۴۳-۴۳۲ هـ) است که فصیح درباره او می‌گوید: «ریاست حنفیان نیشابور به او پایان یافت» (مجله فصیحی، ۶۷/۲ و ۱۶۲). بیهقی در این کتاب تنها به شرح زندگی افراد این خاندان نپرداخته است بلکه در خلال آن بحثهای دیگری را نیز آورده است. او در *معارج نهج البلاغه* می‌نویسد: «لم يقصر الشفاء علی الحرام، فما من حرام یصلح للتداوی، بل لعلة ما إلی و فی الحلال ما یقع الشفاء به لتلك العلة. و قد ذكرت فی کتاب *عرائس النفاّس* أن الخمر حرام ینوب عنها فی التداوی من الادویة المفردة و المركبة ما لا یحصی»^{۲۱۰} (ص ۴۶۷). از دیگر مباحث این کتاب نکوهش سخنان ستاره‌شناسان است که به زمان فرخنده و زمان شوم باور دارند (*غرر الامثال*، برگ ۱۰۸ آ).

۵۴- *العروض* (مشارب؛ کشف الظنون، ۱۴۳۸/۲).

۵۵- *عقود الآلی*، ج ۱ (مشارب؛ ایضاح، ۱۱۵/۲؛ هدیه، ۷۰۰/۱).

۵۶- *عقود المضاحک* به فارسی، ج ۱ (مشارب؛ هدیه، ۷۰۰/۱؛ ایضاح، ۱۱۵/۲؛

الذریعة، ۳۰۴/۱۵).

۵۷- *غرر الاقیسة*، ج ۱ (مشارب؛ هدیه، ۷۰۰/۱؛ ایضاح، ۱۴۴/۲؛ *الذریعة*، ۳۷/۱۶).

۵۸- *غرر الامثال و درر الاقوال*، ج ۲ (مشارب؛ کشف الظنون، ۱۲۰۰/۲؛ هدیه، ۷۰۰/۱؛

الذریعة، ۳۷/۱۶). کتابی است که در آن امثال عربی به ترتیب حروف الفبا، همراه با شرح آنها آمده است. حاجی خلیفه می‌گوید: این کتاب از مآخذ میدانی است، اما این سخن نادرست است چرا که بیهقی شاگرد میدانی بوده است و نه عکس آن. از این کتاب دست‌نگاشتی در لیدن هلند وجود دارد که به شماره ۱۰۴۴ در کتابخانه مؤسسه لوکدونو باتافیا نگهداری می‌شود. این نسخه دارای ۲۵۵ برگ است و آغاز و انجام آن افتاده است. سید محمدحسین حسینی جلالی در شیکاگو چاپ تصویری آن را منتشر ساخته است. او آخرین نسخه‌ای را که داشت برای من فرستاد که از وی سپاسگزارم. از آنجا که بیهقی در این کتاب از *معارج نهج البلاغه* خود یاد کرده است و ما می‌دانیم که او نگارش *معارج* را در ۱۳ جمادی‌الاولی سال ۵۵۲ هـ. به پایان برده است، نتیجه می‌گیریم که وی کتاب *غرر الامثال* را پیش از این تاریخ نوشته

است. بیهقی این کتاب را به یکی از بزرگان دربار سلطان سنجر یعنی مکین یمین‌الدین و یمین‌الدوله ابوعلی احمد بن اسماعیل بن احمد عارض (م: ۵۳۳ هـ.) اهدا کرده است. عماد اصفهانی درباره این شخص می‌نویسد: «التجأ الی سنجر حتی تمت حادثه فعاد الی اصفهان».^{۲۱۱} مقصود عماد را از «تمت حادثه» نمی‌دانیم. آیا منظور او گرفتاری سنجر در بند غزان است که در ربیع‌الاول یا جمادی‌الآخر سال ۵۴۸ هـ. روی داد یا مرگ وی که در سال ۵۵۲ هـ. اتفاق افتاد؟ مقصود عماد هرچه باشد، ستایش فراوان بیهقی در مقدمه جلد دوم *غرر الامثال* (برگ ۱۳۶ب) از این مکین ابوعلی نشان می‌دهد که مکین پیوسته در دیوان مشغول به کار بوده است، همان‌گونه که قطامی می‌گوید:

و الناس من یلقی خیراً قائلون له ما یشتهی، ولأتمّ المخطئی الهیلُ

۵۹- *الفرائض*، مجدول، ۱ ج (مشارب؛ *ایضاح*، ۱۸۴/۲؛ هدیه، ۷۰۰/۱) که کتابی است درباره ارث و تقسیم آن برابر با جدولهایی که مؤلف تنظیم کرده است.

۶۰- *قرائن آیات القرآن*، ۱ ج (مشارب؛ هدیه، ۷۰۰/۱؛ *ایضاح*، ۲۲۲/۲).

۶۱- *قصه خبیر بن العلیم* که تنها صاحب *الذریعة* از آن یاد کرده و گفته است: حکایتی عرفانی است که [نسخه‌ای از آن] در تهران، در کتابخانه مجلس شورای اسلامی وجود دارد و آنچنان که در فهرستها (۴/۱۱) آمده است آغاز آن چنین است: «الحمد لله و الصلاة علی نبینا....»

معاشر إخوانی سلام علیکمُ فقد طارت الأشواق منی إلیکمُ
این کتاب آشکارا اثر ابوالحسن بن ابوالقاسم بیهقی است (۹۳/۱۷).

۶۲- *قضا یا التنبیهات علی خفایا المختلطات*، جدول‌دار، ۱ ج (مشارب؛ *ایضاح*، ۲۳۴/۲؛ هدیه، ۷۰۰/۱) که در تمام این منابع *قضا یا التنبیهات* آمده است ولی به نظر می‌رسد که «التنبیهات» صحیح است.

۶۳- *قوام علوم الطب* (کشف الظنون، ۱۳۶۱/۶؛ هدیه، ۷۰۰/۱) که در این منابع تنها به نام آن اشاره شده است. در *معارض نهج البلاغه* نیز چنین آمده است: «و اما التشریح و ترکیب الانسان، فذكر فی کتاب الطب» (ص ۳۷۴).

۶۴- *کتاب فی الحساب*، ۱ ج (مشارب).

۶۵- *کتاب فی مؤمرات الأعمال النجومیة*، ۱ ج (مشارب؛ *ایضاح*، ۴۶۹/۲) که در آن

مرموزات الاعمال ... آمده است؛ هدیه، ۷۰۰/۱ که در اینجا هم مرموزات آمده است؛ الذریعة، ۲۳/۲۳۷).

۶۶- کنز الحجج در اصول، ۱ ج (مشارب؛ کشف، ۲/۱۵۱۴؛ الذریعة، ۸/۱۴۹).

۶۷- لباب الانساب و الانقلاب الاعقاب (مشارب؛ ایضاح، ۲/۳۹۹؛ هدیه، ۷۰۰/۱؛ الذریعة، ۱۸/۲۷۷؛ تاریخ بیهق، ۶۰) که بیهقی نگارش آن را در اواخر جمادی الاخر سال ۵۵۸ هـ. آغاز کرد و جلد نخستش را در رمضان همان سال به پایان برد، ولی پیوسته تا سال ۵۵۹ هـ. بدان می‌افزود (بنگرید به: ۲/۳۰۷). بیهقی این کتاب را به خواست نقیب سادات بیهق، عمادالدین ابوالحسن علی بن محمد بن یحیی بن هبة الله، از خاندان آل زبارة نگاشت. از این کتاب تنها جلد اولش موجود است چرا که او در ج ۲/ ص ۶۲۴ به بخش دوم کتاب ارجاع داده است. علامه [عبدالعزیز] طباطبایی هفت دست‌نگاشت از این کتاب را برشمرده است. لباب الانساب در سال ۱۴۰۰ هـ. در قم با تصحیفها و غلطهای فراوان به چاپ رسید و همین، زنده‌یاد طباطبایی را بر آن داشت که آرزو کند تا خداوند پژوهشگری تبارشناس و آگاه به اصطلاحات و مسلط به زبان عربی و کنایه‌ها که ادیبی خلاق باشد و اصول تحقیق را هم به خوبی بدانند، سر راهش قرار دهد و او بتواند [به یاری وی] این کتاب را دوباره احیا کند و از این وضعیت رها سازد.

۶۸- مجامع الامثال و بدائع الاقوال، ۴ ج (مشارب؛ ایضاح، ۲/۴۳۰؛ هدیه، ۷۰۰/۱؛ معارج نهج البلاغه که در آن از این کتاب بسیار نقل قول شده است. بنگرید به: فهرست کتاب، ص ۹۷۲).

۶۹- المختصر من الفرائض، ۱ ج (مشارب؛ ایضاح، ۲/۴۵۰ که در آنجا فی الفرائض آمده است؛ هدیه، ۷۰۰/۱ که در آنجا مختصر فی آمده است). ممکن است این کتاب چکیده کتاب دیگرش، الفرائض باشد.

۷۰- مشارب التجارب و غوارب الغرائب (مشارب؛ تاریخ بیهق، ۲۰؛ لباب الانساب، ۲/۶۲۰؛ کشف الظنون، ۲/۱۶۸۶؛ هدیه، ۷۰۰/۱؛ الذریعة، ۴/۱۳۸؛ به منابع دیگر در خلال توضیحات اشاره خواهد شد).

بیهقی درباره این کتاب در تاریخ بیهق می‌گوید: «من از آخر کتاب بیمینی تاریخی ساختم نام آن مشارب التجارب و غوارب الغرائب الی یومنا هذا» (ص ۲۰). آنچنان که مشهور است عبدالجبار عتبی، مورخ دربار غزنویان، رویدادها را تا سال ۴۱۰ هـ. در

کتاب خود ثبت کرده است. بنابراین بیهقی کار او را از این سال به بعد ادامه داده است. در این میان عبارت «الی یومنا هذا»، در تعیین تاریخ پایان نگارش این کتاب جز به شکل تقریبی، هیچ سودی نمی‌رساند چرا که می‌دانیم او تدوین نسخه نخست تاریخ بیهقی را در سال ۵۴۴ ه. به پایان برده و از آن پس همواره تا سال ۵۵۵ ه. به آن می‌افزوده است. نگارش نسخه‌ای که از این کتاب به دست ما رسیده است، در سال ۵۶۳ ه. پایان یافته است. از این رو محمد قزوینی در مقدمه تاریخ بیهقی (صفحه ید) می‌گوید: «[این کتاب] مشتمل بوده است بر وقایع تاریخی ایران در مدت صد و پنجاه سال از همان‌جا که تاریخ یمینی ختم می‌شود یعنی از حدود سنه ۴۱۰ الی حدود ۵۶۰ هجری، و بعبارة آخری شامل بوده است تقریباً تاریخ تمام دوره غزنویه و تمام دوره سلجوقیه و نیمه اول دوره خوارزمشاهیه را». عقیده من این است که تاریخ پایان نگارش کتاب به زمانی اندکی کمتر از سال ۵۶۰ ه. باز می‌گردد و ترجیح می‌دهم که آن را سال ۵۵۵ ه. بدانم تا این سخن او درباره زمان پایان مشارب التجارب که می‌گوید «الی یومنا هذا»، با دیگر گفته‌اش در تاریخ بیهقی که زمان مرگ مقتفی لامرالله را «در این ایام گذشته»^{۲۱۲} نوشته است، سازگار باشد، چرا که مقتفی در دوم ربیع‌الاول سال ۵۵۵ ه. درگذشته است.

یاقوت در معجم‌الادباء (برای نمونه: ۶۹۶/۲ و ۱۶۸۴/۳)، ابن فوطی در مجمع‌الآداب (شرح حال شماره ۱۴۳۳)، ابن ابی‌اصیبعه در عیون‌الانباء (۱۱۰/۱)، عطا ملک جوینی در تاریخ جهانگشا (۱/۲)^{۲۱۳} و ابن‌اثیر در الکامل (۴۱/۱۰) بخشهایی از این کتاب را نقل کرده‌اند. افزون بر اینان ابن نجار بخشی طولانی از این کتاب را که مربوط به وزیر ابونصرکندی بوده است نقل کرده و این سخن بیهقی را نیز آورده است که: «قال علی بن الحسن الباخری شریکه فی مجلس الافادة من الموفق النیسابوری سنة ۴۳۴ ه. ...» (ذیل تاریخ بغداد، ۱۹۳/۳).

۷۱- المشتهر فی تقض‌المعتبر، ج ۱ (مشارب؛ ایضاح، ۴۸۶/۲؛ هدیه، ۷۰۰/۱). کتاب‌المعتبر فی الفلسفه که در هند به چاپ رسیده است اثر ابوالبرکات هبه‌الله بن علی بن ملکا، پزشک یهودی است که به اوحدالزمان و فیلسوف‌العراقین ملقب بوده و در سال ۵۴۷ ه. درگذشته است.

۷۲- معارج نهج‌البلاغه، ج ۱ (مشارب؛ غرر‌الامثال، برگ ۱۲۴ ب؛ هدیه، ۷۰۰/۱؛ ایضاح،

۳۰۵/۲: الذریعة، ۱۱۵/۱۴) که شرحی است بر خطبه‌های امام علی [ع] و کلمات قصار ایشان که شریف رضی آنها را تحت نام *نهج البلاغه* جمع کرده است. این کتاب در دو جلد نوشته شده است که بیهقی نگارش بخش نخست آن را در نهم ربیع‌الثانی سال ۵۵۲ هـ. و بخش دوم را در سیزدهم جمادی‌الاولی همان سال به پایان برده است. او در نگارش این کتاب بر شرح امام احمد بن محمد وبری خوارزمی تکیه کرده و در بیش از ۷۰ مورد از آن نقل قول نموده است. [عبدالعزیز] طباطبایی بر آن است که این وبری همان ابونصر احمد بن محمد بن مسعود وبری حنفی، معروف به امام کبیر است که شرح حالش در *جواهر المضية، تاج التراجم، الطبقات السنیه و هدیة العارفين* آمده و در منبع اخیر سال مرگ او ۵۱۰ هـ. نوشته شده است.

بیهقی در مقدمه معارج می‌گوید: «دعانی بعض الافاضل من أصدقایی الی شرح الفاظ *نهج البلاغه*... و من قبل، التمس منی الامام السعید جمال‌المحققین ابوالقاسم علی بن الحسن الجوبقی النیسابوری (رحمه الله) أن اشرح کتاب *نهج البلاغه*... و خدمت بهذا الكتاب خزانة كتب الصدر الاجل.... ابی الحسن علی بن محمد بن یحیی بن هبة الله الحسینی».^{۲۱۴}

از این کتاب دست‌نگاشت یگانه‌ای در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۲۰۵۲ وجود دارد که تاج کرمانی آن را نوشته و در ۱۴ صفر سال ۷۰۵ هـ رونویسی آن را به پایان برده است. [عبدالعزیز طباطبایی] معتقد است که این نسخه جدیدتر از این تاریخ است و چه بسا در قرن ۹ و یا ۱۰ از روی نسخه تاج کرمانی نوشته شده باشد. معارج *نهج البلاغه* برای بار نخست در سال ۱۴۰۶ هـ در شهر قم توسط محمدتقی دانش‌پژوه به چاپ رسید، اما در آن غلطها و تصحیفهای فراوانی وجود دارد. این کتاب بار دیگر در سال ۱۴۲۲ هـ. به کوشش اسعد طیب چاپ شده است.

قطب‌الدین ابوالحسن محمد بن حسین بیهقی کیندزی (زنده در سال ۶۱۰ هـ.) در شرح خود بر *نهج البلاغه* به نام *حدائق الحقائق* بر این کتاب تکیه کرده است.

۷۳. *المعالجات الاعتبارية*، ج ۱ (مشارب).

۷۴. *معرفة ذات الحلق و الكرة و الاضطراب*، ج ۱ (مشارب؛ الذریعة، ۲۱/۲۵۶).

۷۵. *مُلح البلاغه*، ج ۱ (مشارب؛ ایضاح، ۲/۵۵۲؛ هدیة، ۱/۷۰۰؛ الذریعة، ۲۲/۱۹۶).

۷۶. *مناهج الدرجات فی شرح کتاب النجاة*، ج ۳ (مشارب؛ ایضاح، ۲/۵۶۳؛ هدیة،

۷۰۰/۱: *النریعة*، ۳۴۳/۲۲). همان‌گونه که در شماره ۵۱ این فهرست اشاره کردیم، بیهقی کتابی دارد به نام *شرح النجاة* که شرحی است بر کتاب معروف ابن سینا. بنابراین شاید *مناهج الدرجات* نام دیگر همان کتاب باشد. شاید هم بیهقی بر کتاب *النجاة* دو شرح نوشته است: یکی مختصر و دیگری مفصل و این دو، نام هر یک از آنها باشد.

مؤامرات الاعمال النجومیه = کتاب فی مؤمرات ...

۷۷- *المواهب الشریفه فی مناقب ابی حنیفه* (مجمّل فصیحی، ۲۴۲/۲؛ *کشف الظنون*،

۱۸۹۵/۲؛ هدیه، ۲۳۶/۲).

از سخن فصیح خوافی درباره این کتاب بر می‌آید که بیهقی تنها به سخن گفتن درباره زندگی ابوحنیفه بسنده نکرده و در آن شرح حال یاران او را هم آورده است. فصیح به هنگام گفتگو درباره نگاشته‌های بیهقی می‌نویسد: «جامع اصحاب ابی حنیفه فی کتاب سماه تنمة المواهب الشریفه».

از توصیف طولانی حاجی خلیفه درباره بیهقی در می‌یابیم که بیهقی این کتاب را در سال ۵۵۶ هـ نوشته و آن را در یک مقدمه و ده باب ترتیب داده است. سپس حاجی خلیفه یکی یکی بابهای کتاب را شرح می‌دهد و می‌افزاید که یوسف بن محمد بن شهاب معروف به اهلی فارسی این کتاب را در سال ۸۳۹ هـ. به فارسی ترجمه کرده و آن را *تحفة السلطان فی مناقب النعمان* نامیده و سپس به سلطان شاهرخ تیموری (فرمانروایی از سال ۸۰۷-۸۵۰ هـ) تقدیم داشته است. آغاز این ترجمه چنین است: «الحمد لله الذی احیا سُنَّة نبیه بیان النعمان...». از همه اینها نتیجه می‌گیریم که حاجی خلیفه به نسخه عربی این کتاب آگاهی داشته است، در غیر این صورت باید گفت اطلاعات او درباره ده باب این کتاب برگرفته از ترجمه فارسی آن بوده که وی در اختیار داشته است.

۷۸- *نار الحباحب* که بیهقی در *معارج نهج البلاغه* (ص ۳۶۲) از آن یاد کرده است. از نقل قول طولانی او در *معارج* (صص ۳۶۳-۳۶۷) بر می‌آید که این کتاب در ردّ احکام نجومی بوده است. بیهقی [در اینجا] سخنش را با این گفته پایان داده است: «فاحکام الکواکب ترهات رتت حبالها، و ضاقت ظلالها، والمغتر بها یؤول الی شر مآل، و یحصل من ظنه علی تخیل آل». ^{۲۱۵} حباحب چنان که در *لسان العرب* آمده

مگسی است که در شب می‌پرد و گویی آتشی است که مانند چراغ پرتو دارد. مفرد این واژه حجب است. بنابراین منظور بیهقی از انتخاب این نام برای کتابش آن بوده است که هر کس به احکام نجومی و تاثیر آن در زندگی انسان باور داشته باشد مانند کسی است که پرتو این حشره را در شب می‌بیند و گمان می‌کند که آتش است. در این حالت او به چیزی جز سراب دست نیافته است.

۷۹- *نصائح الکبراء*، به فارسی، ج ۱ (مشارب؛ ایضاح، ۶۴۹/۲؛ هدیه، ۷۰۰/۱؛ الذریعة، ۱۷۰/۲۴).

۸۰- *نهج الرشاد در اصول*، ج ۱ (مشارب؛ هدیه، ۷۰۰/۱؛ ایضاح، ۷۱۴/۲؛ الذریعة، ۴۱۶/۲۴).

۸۱- *وسائل الالمعی فی فضائل اصحاب الشافعی* (مجلد فصیحی، ۲۴۲/۲؛ طبقات الشافعیة الكبرى، ۲۱۷/۱ و ۳۴۵؛ طبقات الفقهاء الشافعیة ابن صلاح، ۱۵۰/۱ و ۵۵۷/۲؛ كشف الظنون، ۲۰۰۷/۲). در میان منابع گوناگون، ابن صلاح (۵۷۷-۶۴۳ هـ) تنها کسی است که از این کتاب در *طبقات الفقهاء الشافعیة* خود نقل کرده و به صراحت گفته است که نویسنده *وسائل الالمعی حنفی* مذهب است. ولی سبکی (۶۸۳-۷۵۶ هـ) در *طبقات الشافعیة الكبرى* به هنگام برشمردن منابع کتابش می‌نویسد: «ثم ألف المحدث ابوالحسن بن ابی القاسم البیهقی المعروف بفندق کتاباً سماه *وسائل الالمعی فی فضائل اصحاب الشافعی*، لم أقف علیه».^{۲۱۶}

با این همه نقل قولی از آن در دست‌نگاشت *طبقات الشافعیة الوسطی* یافت می‌شود که در آن به ابن صلاح اشاره شده است. آن عبارت این است: «وإن ابن‌الصلاح نقل ذلك من کتاب *وسائل الالمعی فی فضائل اصحاب الشافعی من* (تصنیف) ابی‌الحسن بن ابی‌القاسم البیهقی المعروف بفندق... رأیته منقولاً عن مجموع یشتمل علی جماعة من الشافعیة جمعه ابوالنجیب السهروردی (رحمه الله)».^{۲۱۷}

۸۲- *وشاح دمیة القصر و لقاح روضة العصر*، مجلد ضخیم (مشارب؛ خریدة القصر، بخش شعرای ایران، ۹۸/۲ که در آن آمده است: «و صنف کتاباً فی شعراء عصره سماه *وشاح دمیة القصر*، و هو موجود بخراسان»؛ *كشف الظنون*، ۲۰۱۱/۲؛ هدیه، ۷۰۰/۱؛ الذریعة، ۹۳/۲۵).

بیهقی می‌گوید نگارش این کتاب را در روز اول ماه جمادی‌الاولی سال ۵۲۸ هـ. آغاز کرده و در رمضان سال ۵۳۵ هـ. به پایان برده است.^{۲۱۸} بیهقی بخشهایی از آن

را در *غرر الامثال* (برگهای ۶۵ آ و ۱۹۹ آ) و *لباب الانساب* (۵۱۷، ۵۱۹، ۵۳۱ و ۶۲۰) نقل کرده است. همچنین در *تتمة صوان الحکمة* (صص ۱۵۹ و ۱۷۰) از این کتاب یاد کرده است. یاقوت بیشتر مطالب این کتاب را در *معجم الادباء* نقل کرده است (بنگرید به فهرست کتاب، ۳۵۱۰/۷). ابن فوطی هم بخشی از این کتاب را در اثر خود آورده است [مجمع الآداب]، شرح حال شماره ۵۵۷۴. ابن العدیم نیز در *بغیة الطلب* (۲۶۹۲/۶) می‌نویسد: «قال ابوسعد السمعانی و قرأت فی وشاح دمیة القصر...».

۸۳- *الوقیعة فی منکر الشریعة*، ج ۱ (مشارب: کشف الظنون، ۲۰۱۱/۲؛ هدیه، ۷۰۰/۱ و ۷۱۴/۲).

یاقوت در *معجم البلدان* دربارهٔ نه مکان جغرافیایی که همگی از شهرها و روستاهای تابع نیشابور یا بیهق بوده‌اند، از «ابی الحسن بن زید البیهقی» نقل قول می‌کند. بی‌تردید این شخص همان ابن فندق است، اما یاقوت از منبعی که از آن بهره برده است، یاد نمی‌کند، با این همه آشکار است که او با واسطه از یکی از نگاشته‌های بیهقی استفاده می‌کرده است (بنگرید به: فهرستهای کتاب، ۳۵۳).

پی‌نوشت‌ها

۱. این کتاب توسط یحیی الخشاب و صادق نشأت به زبان عربی ترجمه شده و در سال ۱۹۸۲ م. از سوی دار النهضة العربیة در بیروت به چاپ رسیده است - م.
۲. یوسف الهادی خود در بخش پایانی این جستار آثار شناخته شدهٔ ابن فندق را ۸۳ اثر معرفی کرده است. بنابراین او ۷۷ کتاب یا رساله به زبان عربی نوشته است - م.
۳. نسخهٔ عربی این کتاب از میان رفته و امروز تنها ترجمهٔ چکیدهٔ آن به فارسی موجود است که آن نیز در تهران [به کوشش دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی] به چاپ رسیده است.
۴. *معجم الادباء*، ۶۹۷/۲.
۵. برای آگاهی از این شیوهٔ آموزش و فرادهی، بنگرید به *نهاد آموزش اسلامی*، ۲۷-۲۸ و ۱۴۸-م.
۶. بنگرید به: *الانساب سمعانی* ۱۴۴/۲ و ۴۸۲/۵؛ *معجم البلدان*، ۳/۴۸۶؛ *منتخب من السیاق*، ۱۲۷، ۲۱۷ و دیگر جاها.
۷. *محمل فصیحی*، ۲۴۶/۲-۲۴۷؛ *تاریخ دولة آل سلجوق عماد اصفهانی*، ۲۵۷ و ۲۵۹؛ *اخبار الدولة السلجوقیه*، ۱۲۳ و ۱۲۵.
۸. *منتخب معجم شیوخ السمعانی*، برگ ۲۹۴ ب، و *التحییر*، ۲/۴۲۲.

۹. لباب الانساب، ۱/۱۸۵.

۱۰. معجم الادباء، ۳/۹۶۱. بالای غزان تا سالهای بعد ادامه یافته است، چنان که در طبقات الشافعیة الکبری می‌خوانیم: «محمد بن اسعد نوقانی به سال ۵۵۶ هـ در واقعه غز در مشهد علی بن موسی الرضا کشته شد» (۹۴/۶). برای آگاهی از قتل عام شمار انبوهی از طلاب و دانشمندان به دست غزان که اغلب در برابر یورش آنان مقاومت و پایداری کرده بودند، می‌توان برای نمونه به دو کتاب التحبیر و منتخب من معجم شیوخ السمعانی مراجعه کرد. غزان آنچنان به سنگدلی شهرت یافته بودند که در دل همه مردم ترسی فراوان وجود داشت. سمعانی در میان سخنش درباره مرگ محمد مارشکی حدیث‌دان می‌نویسد: «در اواخر رمضان ۵۴۹ هـ به هنگام آمدن غزان به طوس و محاصره آن شهر، بی‌هیچ مجازاتی از ترس آنان درگذشت» (منتخب، برگ ۲۳۳). غزان حتی برخی از مردم و دانشمندان را که در مساجد بودند، به قتل رساندند چنان‌که ابوالحسن بیهقی درباره محمد بن هارون که او را «نسابه المشرق» [تباردان خاور زمین] خوانده است، می‌نویسد: «او در سال ۵۴۸ هـ. در جامع منیعی به دست غزان کشته شد. پس از آن کتابهای فراوانی که داشت، پراکنده گشت و دیگر هیچ‌کس نشانی از آنها ندید» (لباب الانساب، ۲/۶۴۰). پیداست ریختن خاک در دهان، مجازات مضاعفی بود که غزان در قبال قربانیان روا می‌داشتند. ما می‌بینیم که این کیفر بر سر دانشمندی دیگر به نام محمد بن یحیی نیشابوری حدیث‌دان نیز آمده است. سبکی می‌نویسد: «او در ماه رمضان سال ۵۴۸ هـ. به دست غزان به شهادت رسید. می‌گویند که غزان در دهانش آن قدر خاک ریختند تا مرد. علی بن ابوالقاسم بیهقی در سوگ او سروده است...» (طبقات الشافعیة الکبری، ۲۶/۲۷).

در منتخب معجم شیوخ السمعانی (برگ ۲۴۷ آ) آمده که محمد بن یحیی نیشابوری در ۱۱ شوال ۵۴۹ هـ کشته شده است. در این باره نظر سمعانی بر سبکی برتری دارد چرا که او هم محمد بن یحیی را دیده و هم از او حدیث شنیده است. گذشته از این سمعانی به خراسان و دانشمندان آن دیار کاملاً آشنا بود.

۱۱. بیهقی در کتاب لباب الانساب خود (۲/۴۹۸) از آن نقل کرده است.

۱۲. التذوین، ۳/۲۲۴. بیهقی از این کتاب در لباب الانساب خود (۲/۵۱۰، ۵۱۳، ۵۲۱ و دیگر جاها) نیز یاد کرده است.

۱۳. معنی بیت چنین است: شتری سخت و درشت پیکر و گرانها و تندرو و سرکش و با نشاط (تاریخ بیهقی، ۱۶۱) - م.

۱۴. معنی بیت چنین است: پنداری زودگذر از ام عمران شبانه به سوی سرگشته‌ای در دل بیابان دورافتاده و شب تاریک فراز آمد - م.

۱۵. معجم الادباء، ۶/۲۶۹۹.

۱۶. پنگرید به: تاریخ بیهقی، ۲۳۴-۲۳۵.

۱۷. بنگرید به: تاریخ بیهقی، ۲۴۲-۲۴۳.
۱۸. بهمنیار، مقدمه تاریخ بیهقی، صفحه ج؛ فرهنگ معین؛ لغت نامه دهخدا، مدخل بیهقی؛ الاعلام زرکلی، ۸۹/۴.
۱۹. طبقات الشافعیة الكبرى، ۲۱۷/۱، ۳۴۵.
۲۰. كشف الظنون، ۱۱۰/۲.
۲۱. معجم الادباء، ۱۷۵۹/۴-۱۷۶۸؛ مجمل فصیحی، ۲۴۲/۲.
۲۲. برگ ۱ ب، تاریخ حکماء الاسلام، ۱۴.
۲۳. تاریخ فاتح العالم، ۱۰۶/۲ [تاریخ جهانگشای جوینی، ۲۰۵/۲].
۲۴. خریدة القصر (ذکر فضلاء اصفهان، ۹۸/۲، ۱۲۱).
۲۵. معجم الادباء، ۱۷۶۴/۴-۱۷۶۵.
۲۶. سیر اعلام النبلاء، ۵۸۵/۲۰.
۲۷. مجمع الآداب، برای نمونه: ۳۴۲/۴، ۲۳/۵، ۴۵۰.
۲۸. خریدة القصر (القسم العراقی، ۳۲۲/۱).
۲۹. قطعاتی که عماد اصفهانی از شرف‌الدین در خریدة القصر (۹۹/۲، بخش شعرای ایران) گلچین کرده و یاقوت نیز در معجم الادباء (۱۷۶۴/۴-۱۷۶۵) آنها را آورده است عبارتند از: «تراجعت الامور علی قفاها...» و «تشیر بأطراف لطف...». در انتساب این اشعار و نیز دو بیت مشهور: یا خالق العرش حملت السوری
لما طغى الماء على جاریة
و عبذک الان طغى ماءؤه
فی الصلب فاحمله على جاریه
۳۰. به گفته علامه عبدالعزیز طباطبایی (خدایش پیام‌زاد)، نخستین کسی که به آمیختگی میان این دو تن پی برد، سید جلال‌الدین محدث ارموی بود. او در تعلیقاتش بر دیوان قوامی رازی - شاعر سده ششم هجری که شرف‌الدین را مدح گفته - به این موضوع اشاره کرده است (بنگرید به: مجله تراثنا، شماره ۴ (۳۷)، سال نهم، شوال ۱۴۱۴ هـ).
۳۱. معجم الادباء، ۱۷۶۰/۴-۱۷۸۶.
۳۲. تاریخ بیهقی، ۷۶. عماد اصفهانی نیز در تاریخ دوله آل سلجوق (ص ۲۴۴) همین تاریخ را ذکر می‌کند. او می‌نویسد: «[فخرالملک] بیست سال کارها را پیش برد و در روز عاشورای سال ۵۰۰ هـ کشته شد».
۳۳. احمد بهمنیار در پانوشت صفحه «یب» از مقدمه خود بر تاریخ بیهقی، چکیده نظر سید محمد مشکوة را آورده است.
۳۴. سید عبدالعزیز طباطبایی از کسانی است که این نظر را پذیرفته است. او می‌نویسد: «همان‌گونه که استاد سید محمد مشکوة دریافته است، بیهقی در سال ۴۹۳ هـ به دنیا آمد اما این تاریخ به ۴۹۹ هـ تصحیف شده است» (مجله تراثنا، شماره ۴ (۳۷)، سال نهم، شوال ۱۴۱۴ هـ، مقاله‌ای با عنوان «نهج البلاغه عبر القرون»). سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی نیز در مقدمه خود بر

- کتاب *لباب الانساب* (۱۵۷/۱)، چنین می‌گوید: «[بیهقی] در سال ۴۹۳ هـ به دنیا آمد». از معاصرانی که تاریخ ذکر شده در کتاب یاقوت را درست پنداشته‌اند (سال ۴۹۹ هـ) می‌توان به زرکلی در *الاعلام* (۴۹۹/۴)، عمررضا کحاله در *معجم المؤلفین* (۹۷/۷) و محمدتقی دانش‌پژوه در مقدمه کتاب *معارض نهج البلاغه* اشاره کرد.
۳۵. مجمل فصیحی، ۲/۲۴۲.
۳۶. *التوفیقات الالهامیه*، ۱/۵۲۲.
۳۷. *تاریخ دولت آل سلجوق*، ۲۶۶. در *تاریخ بیهق* (ص ۴۱) می‌خوانیم: «در سنه خمس و خمسين و خسمائنه از حدود یوزکند دانشمندان [به بیهق] رسیدند روی به زیارت کعبه نهاده...».
۳۸. *تاریخ بیهق*، ۲۶۶.
۳۹. *تاریخ بیهق*، ۶۰.
۴۰. *لباب الانساب*، ۲/۷۲۹، ولی در ۲/۷۰۳ گفته است: «اینان فرزندان ابومنصورند که تا ماههای سال ۵۵۹ هـ زنده بوده‌اند». او این عبارت را یک سال پس از اتمام نگارش کتاب خود، به آن افزوده است.
۴۱. *تاریخ بیهق*، ۲۸۳.
۴۲. *تاریخ بیهق*، ۲۸۴؛ *اخبار الدولة السلجوقیه*، ۱۶۶؛ *فرهنگ فارسی*، مدخل ایل ارسلان.
۴۳. *الانساب*، ۱/۳۴۸.
۴۴. شرح حال او در *منتخب من السیاق* (ص ۴۵۸) آمده و به فقیه حاکم بستنی لقب یافته است. نویسنده ما او را در *غرر الامثال* (برگ ۸۸ب) فارمدی لقب داده است (در نسبت به فارمد از روستاهای طوس).
۴۵. مثل است که در زبان عربی برای بیان شباهت خلق و خوی فرزند به پدرش به کار می‌رود (بنگرید به: *مجمع الامثال*، ۱/۳۶۱ و *نزهة الانفس*، ۲۲۴-۲۲۵) - م.
۴۶. *تاریخ حکماء الاسلام*، ۱۲۲.
۴۷. در [معجم الادباء] این تاریخ ۲۷ شعبان سال ۴۹۹ هـ است. پیش از این ثابت کردیم که آنچه در متن آورده‌ایم صحیح است.
۴۸. هر دو کتاب چاپ شده است.
۴۹. او ابو عبدالله حسین بن احمد زوزنی، نحوی کور بود که قاضی خطابش می‌کردند. وی در سال ۴۸۶ هـ درگذشت (معجم الادباء، ۳/۱۰۳۸).
۵۰. در اصل: عزیزی، اما از روی *الانساب* (۱۸۸/۴) آن را درست کردیم. او ابوبکر محمد بن عزیر سجستانی، درگذشته سال ۳۳۰ هـ است. سمعانی می‌گوید که به عزیری معروف شده است «زیرا از خاندان عزره است و کسی که می‌گوید عزیزی اشتباه می‌کند». ابن طاووس کتاب او را تفسیر غریب القرآن علی حروف المعجم نامیده است که در *سعد السعود* از آن نقل کرده است (ص ۲۴۷). در *سیر اعلام النبلاء* شرح حالی از عزیری وجود دارد (۲۱۶/۱۵).

- همچنین دست‌نگاشتی از آن در کتابخانه گلبایگانی قم به شماره ۲۳۱۰ موجود است (بنگرید به: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت‌الله گلبایگانی، ۳/۲۲۶).
۵۱. چنان که در فهرست ابن ندیم (ص ۷۹) آمده است، از ابویوسف یعقوب بن اسحاق بن سکیته، کشته شده به سال ۲۴۶ ه. است.
۵۲. امیر ابوالفضل عبیدالله بن احمد بن علی، درگذشته به سال ۴۳۶ ه.
۵۳. منظور معلقات سبعة است.
۵۴. نویسنده‌اش را نیافتیم.
۵۵. از احمد بن فارس بن زکریا درگذشته به سال ۳۹۵ ه. است. این آگاهیها در *غرر الامثال* (برگ ۴۰ آ) به این صورت تکرار شده است: «در روزگار کودکی که پسری هفت ساله بودم، در مکتب [آن کتابها را] از برکردم».
۵۶. او به «بوجعفرک» شهرت دارد و در سال ۵۴۴ ه. درگذشته است. کتابش، *تاج المصادر* در تهران به چاپ رسیده است.
۵۷. ابوالحسن علی بن فضال مجاشعی قیروانی فرزدقی، درگذشته به سال ۴۷۹ ه. (*معجم الادباء*، ۴/۱۸۳۴ و صفحات بعد). از آنجا که بیهقی در مراحل ابتدایی فراگیری بود، آشکار است که مقصودش کتاب *المقدمه فی النحو* ابن فضال می‌باشد که یاقوت از آن یاد کرده است.
۵۸. *المقتصد* در نحو از عبدالقاهر جرجانی، درگذشته به سال ۴۷۱ ه. است. جرجانی در این کتاب شرح خود را بر کتاب *الایضاح*، اثر ابوعلی حسن بن احمد فارسی، درگذشته سال ۳۷۷ ه. خلاصه کرده است.
۵۹. ابوعبید قاسم بن سلام هروی، درگذشته به سال ۲۲۴ ه.
۶۰. *معجم الادباء*، ۴/۱۷۶۰. او را «استادم امام» می‌خواند (بنگرید برای نمونه به: *غرر الامثال*، ۷۲ آ و ۱۱۱ آ؛ *لیاب الانساب*، ۱/۱۸۷ و ۱۹۶؛ *تاریخ بیهقی*، ۱۰۶). آنچه سبب شده است تا استاد اسعد الطیب در مقدمه خود بر *معارض نهج البلاغه* (ص ۳۰) احمد مدنی را یکی از استادان بیهقی بداند، تصحیف در واژه «میدانی» است، زیرا روشن است که صحیح آن احمد میدانی است.
۶۱. *معارض نهج البلاغه*، ۱۵۷. ابن شهر آشوب کتاب *حلیة الاشراف* را به او نسبت داده و این جمله را نقل کرده است: «فرزندان حسین(ع)، فرزندان پیامبرند» (*معالم العلماء*، ۸۶).
۶۲. *معارض نهج البلاغه*، ۱۵۷.
۶۳. *معجم الادباء*، ۴/۱۷۶۰.
۶۴. *معارض نهج البلاغه*، ۱۵۷.
۶۵. *منتخب من السیاق*، ۴۳۴، که در آنجا سال مرگش ذکر نشده است.
۶۶. *لیاب الانساب*، ۱/۲۱۷.
۶۷. *معجم الادباء*، ۴/۱۷۸۲-۱۷۸۴. استاد عمر رضا کحاله در *معجم المؤلفین* (۱۴۱/۷) اشتباه

کرده و پنداشته است که او همان علی بن عبدالله هروی است که شرح حالش در تاریخ مدینه السلام (۴۴۵/۱۳) [تاریخ خطیب بغدادی] آمده است. بدین گونه او علی بن عبدالله هروی را که سید محسن امین در *اعیان الشیعه* (۲۸۶/۸) شرح حال او را آورده و گفته است که «در حدود سال ۵۰۰ ه. در گذشته» با علی بن عبدالله یاد شده در بالا درآمیخته است.

۶۸. معارج نهج البلاغه، ۱۵۷.

۶۹. همان.

۷۰. همان.

۷۱. فهرست اسماء علماء الشیعه و مصنفهیم، ۱۱۰، چاپ طباطبایی.

۷۲. معارج نهج البلاغه، ۱۵۸.

۷۳. تاریخ بیهق، ۲۳۰.

۷۴. فهرست اسماء علماء الشیعه و مصنفهیم، ۱۶۸، چاپ طباطبایی. نام او در آنجا چنین آمده است: محمود بن ابی المحاسن بن امیرک. اما درست آن است که «بن» پیش از «امیرک» حذف گردد.

۷۵. همان.

۷۶. معارج نهج البلاغه، ۱۵۸.

۷۷. تاریخ حکماء الاسلام، ۱۶۱. منظور از آتسز، ابو المظفر آتسز پسر قطب‌الدین محمد، یکی از پادشاهان خوارزمشاهی است. او پیرو سنجر بود اما پس از درگیری سنجر در جنگ خطا به سال ۵۳۶ ه. فرصت را غنیمت شمرد و استقلال خود را از او اعلام داشت. سپس بر خوارزم چیره آمد و تا مرگ خود در سال ۵۵۱ ه. فرمانروای آنجا بود (*اخبارالدوله السلاجوقیه*، ۹۵-۹۶؛ فرهنگ فارسی، مدخل آتسز). پیداست که مقصود بیهقی از حکیم ابوالبرکات، هبه‌الله بن علی بن ملکای بغدادی است که طیب و فیلسوف بود و در سال ۵۴۷ ه. درگذشت.

۷۸. تاریخ حکماء الاسلام، ۱۵۶.

۷۹. تاریخ بیهق، ۱۷۹، ۱۸۴، ۲۱۴. یاقوت در *معجم الادباء* (۱۹۵۹/۵) می‌گوید که این اسماعیل در مرو نیز اقامت گزید. درباره او همچنین بنگرید به: *مجمّل فصیحی*، ۲/۲۱۸.

۸۰. معارج نهج البلاغه، ۵۱۶. پدرش ادیب معروف و نویسنده کتابهای فراوانی چون *جونه النند* است که بیهقی از آن بسیار نقل می‌کند. سمعانی نیز شرح حال او را آورده است (*التحییر*، ۲۲۰/۱؛ منتخب، برگ ۸۵ب) و می‌گوید: «در اعتزال مبالغه می‌کرد و تبلیغ شیعه می‌نمود. از پدرش ابویوسف یعقوب [حدیث] شنید... و در محرم سال ۵۱۹ ه. درگذشت» (همچنین بنگرید به: *معجم الادباء*، ۱۰۲۷/۳؛ *منتخب من السیاق*، ۲۰۲ که در آن، سال مرگش ۵۱۷ ه. آمده است).

۸۱. ابوعبدالله جعفر بن محمد بن احمد بن عباس بن فاخر عبسی دوریستی که بنا بر *بشارة المصطفی* (ص ۱۳۰)، در ماه شعبان سال ۴۵۳ ه. زنده بوده است.

۸۲. *لباب الانساب*، ۶۰۳/۲. شرح حال ابن حمزة بن هبة الله در منتخب من السياق (ص ۲۲۲)؛ *التحبير* (۲۵۵/۱)؛ منتخب معجم شیوخ السمعی (برگ ۹۸ب)؛ *مجمل فصیحی* (۲۳۰/۲) و *سیر اعلام النبلاء* (۵۷۳/۱۹) آمده است.
۸۳. *معجم الادباء*، ۱۷۶۱/۴.
۸۴. *لباب الانساب*، ۶۳۱/۲.
۸۵. *معارج نهج البلاغه*، ۶۲۴، *لباب الانساب*، ۱۸۷/۱، ۲۱۴.
۸۶. منتخب معجم شیوخ السمعی، ۱۸۳، آ، *التحبير*، ۵۹۰/۱. همچنین روایت او از واحدی در *طبقات الشافعیة الكبرى* (۱۸۴/۱) آمده است.
۸۷. *تاریخ حکماء الاسلام*، ۱۳۲، ۱۳۳. در دست‌نگاشت تاشکند از *تمتة صوان الحکمه* (برگ ۴۹ب)، «لسان‌الحق» به عنوان صفت او آورده شده است.
۸۸. *الاعلام*، ۴۷/۵؛ *معجم المؤلفین*، ۲۸۵/۷. زرکلی این تاریخ را از قول بروکلیمان آورده اما در پانویس شرح زندگیش، درباره آن می‌نویسد: «باید تحقیق شود».
۸۹. منتخب معجم شیوخ السمعی، ۲۵۷، آ، *التحبير*، ۱۱۹ب.
۹۰. *تاریخ دولة آل سلجوق*، ۲۴۶-۲۴۷؛ *مجمل فصیحی*، ۲۰۷/۲.
۹۱. *غرر الامثال*، برگ ۱۷۷ آ.
۹۲. *معجم الادباء*، ۱۷۶۰/۴. منظور از خطابی، احمد بن محمد بن ابراهیم (۳۱۹-۳۸۶ هـ) است (*معجم الادباء*، ۴۸۶/۲) که به گفته محقق کتاب، *غریب الحدیث* او در سه جلد به کوشش عزباوی در مکه مکرمه به چاپ رسیده است. همچنین شرح زندگی فراوی در *سیر اعلام النبلاء* (۶۱۵/۱۹)، *طبقات الشافعیة الكبرى* (۱۶۶/۶)، *الاعلام زرکلی* (۳۳۰/۶) و... آمده است.
۹۳. *معجم الادباء*، (۴/۱۶۷۱). در پایان این گزارش آشفتنگی دیده می‌شود. بی‌تردید درست آن است که بیهقی پس از بازگشتش به نیشابور در سال ۵۳۲ هـ. بار دیگر به سرخس رفت (و نه نیشابور) و با او در آنجا ماند تا اینکه در رجب سال ۵۳۶ هـ. فلج شد.
۹۴. او ابوالعباس لوکری است که شرح حالش در *تاریخ حکماء الاسلام* (ص ۱۲۶) آمده است.
۹۵. *تاریخ حکماء الاسلام*، ۱۲۸.
۹۶. *معجم الادباء*، ۱۷۶۱/۴.
۹۷. این نام در دست‌نگاشت تاشکند از *تمتة صوان الحکمه* (برگ ۷۴ب) که به کوشش استاد محمد کردعلی چاپ شده، به این صورت آمده است: «محمد الافضل عبدالرزاق ترکی» که آشفته و نادرست است. بی‌تردید این اشتباه از تصحیف کاتبان نشأت گرفته است.
۹۸. *تمتة صوان الحکمه*، برگ ۴۷ ب.
۹۹. در دست‌نگاشت تاشکند *تمتة صوان الحکمه* (برگ ۵۲ب)، شارستانی آمده است ولی در نسخه‌ای که محمد کردعلی بر آن اعتماد کرده، شارستانی نوشته است که رایج و مشهور است.

- باید دانست که شارستان همان شهرستان است. یاقوت می گوید: شهرستان، شهری کوچک در خراسان است، نزدیک نسا که میان نیشابور و خوارزم واقع شده است (معجم البلدان، ۳/۳۴۳). در تاریخ طبقات ناصری (۱/۳۱۶) به صورت شارستان آمده که جایش میان خوارزم و نیشابور تعیین شده است. بیهقی شرح زندگی او را با این سخن پایان می دهد: «در زادگاهش، شارستان درگذشت».
۱۰۰. در دست نگاشت مورد اعتماد محمد کردعلی، شنورکانی آمده که از تصحیفهای کاتبان است. این واژه منسوب است به شفرقان که شبرقان هم گفته می شود و بر اساس سخن یاقوت شهری کوچک در نزدیکی بلخ بوده است (معجم البلدان، ۳/۳۰۵).
۱۰۱. منتخب معجم شیوخ السمعانی، برگ ۱۸۱ آ؛ التحبیر، ۵۸۱/۱.
۱۰۲. سال درگذشت ابومنصور عبادی در اغلب منابع معتبر مانند المنتظم ابن جوزی، وفيات الاعیان ابن خلکان، لسان المیزان ابن حجر العسقلانی، الانساب سمعانی، طبقات الشافعیة الكبرى سبکی و ... ۵۴۷ هـ. ذکر شده است و تنها این اثر سال مرگ او را ۵۴۶ هـ. نوشته است. برای آگاهی بیشتر از زندگی نامه و شرح احوال عبادی بنگرید به: مقدمه زنده یاد دکتر غلامحسین یوسفی بر التصفیه فی احوال المتصوفه - م.
۱۰۳. مجمل فصیحی، ۲/۲۴۴، همچنین بنگرید به: تاریخ دولت آل سلجوق، ۱۹۸؛ الانساب، ۱۲۳/۴.
۱۰۴. لباب الانساب، ۲/۷۰۵.
۱۰۵. تنمة صوان الحکمه، برگ ۴۸ آ.
۱۰۶. مجمل فصیحی، ۲/۲۴۹؛ الکامل فی التاریخ، رویدادهای سال ۵۵۱ هـ.
۱۰۷. تنمة صوان الحکمه، ۵۹ آ - ۵۹ ب.
۱۰۸. غرر الامثال، ۲۳۳ ب.
۱۰۹. تنمة صوان الحکمه، برگ ۵۹ ب.
۱۱۰. مثل است در زبان عربی، در وصف کسی که برای حفظ خانواده اش از هیچ کاری فروگذاری نمی کند. بنگرید به: مجمع الامثال، ۲/۷۲ و نزهة الانفس، ۲۷۹ - م.
۱۱۱. غرر الامثال، برگ ۱۴۹ ب.
۱۱۲. نوادرالمخطوطات العربیة من القرن الثالث ... ، ۱۸۳.
۱۱۳. لغت نامه دهخدا، مدخل خیام. فصیح مرگ او را در سال ۵۱۷ هـ. دانسته است (بنگرید به: مجمل فصیحی، ۲/۲۲۴).
۱۱۴. تاریخ حکماء الاسلام، ۱۱۹، ۱۲۲-۱۲۳.
۱۱۵. لباب الانساب، ۲/۶۳۵. منتجب الدین در فهرست اسماء علماء الشیعه (ص ۱۵۸)، چاپ طباطبایی) شرح حال او را آورده است.
۱۱۶. تصور و تصدیق از اصطلاحات علم منطق است. برای آگاهی درباره آنها بنگرید به: منطق

- صوری، صص ۸ به بعد - م.
۱۱۷. *تنمة صوان الحكمة*، برگ ۴۴ آ.
۱۱۸. *منتخب معجم شیوخ السمعانی*، برگ ۲۲۵ آ، *التحبير*، ۱۰۰ آ؛ همچنین بنگرید به: *خریفة القصر* (بخش شعرای ایران، ۱۰۰/۲).
۱۱۹. *تنمة صوان الحكمة*، برگ ۱۳ ب.
۱۲۰. *غرر الامثال*، برگ ۱۹۹ ب.
۱۲۱. *منتخب معجم شیوخ السمعانی*، برگ ۱۸۴، *التحبير*، برگ ۶۸ ب؛ *خریفة القصر* (بخش شعرای ایران، ۱۰۳/۲)؛ *معجم الادباء*، ۱۹۸۴/۵.
۱۲۲. *الکامل فی التاریخ*، ۳۸۸/۹.
۱۲۳. *غرر الامثال*، برگ ۱۴۶ ب.
۱۲۴. همان، برگ ۴۳ آ.
۱۲۵. همان، برگ ۲۴ آ.
۱۲۶. *معجم الادباء*، ۱۷۶۶-۱۷۶۷/۴، *بیہقی* در *غرر الامثال* (برگ ۶ آ) نیز به آمدنش پیش این امیر و سرودن شعر اشاره می‌کند.
۱۲۷. *معجم الادباء*، ۱۷۶۵/۴.
۱۲۸. *غرر الامثال*، برگ ۱۷۹ ب.
۱۲۹. *مجمع الآداب*، ۵۰۲/۵. *یاقوت این محمد بن سعد* را «الکاتب الاوحد» خوانده است (معجم الادباء، ۲۵۳۷/۶).
۱۳۰. *تاریخ بیہقی*، ۲۳۵.
۱۳۱. *غرر الامثال*، برگ ۲۱۲ ب.
۱۳۲. در دست‌نگاشت و نیز نسخه چایی آن «حونقی» آمده است اما جوبقی را که منسوب به جوبق است ترجیح دادیم، سمعانی می‌گوید: «[جوبق] جایی است در NSF و به گمانم مانند کاروانسرای است که مردم در آن جمع می‌شوند». او ذیل کلمه جوبقی می‌نویسد: «این نام به مکانی در مرو مربوط است که در آنجا سبزی و میوه خرید و فروش می‌کنند و از آنجا به بقالیها و میوه فروشها می‌برند. به این محل جوبه می‌گویند که پس از معرب شدن به آن جوبق گفته‌اند. در نیشابور به کاروانسرای کوچکی که اتاقهایی برای اجاره کردن دارد، جوبق می‌گویند» (*الانساب*، ۱۰۹/۲-۱۱۰).
۱۳۳. *معارض نهج البلاغه*، ۱۰۲.
۱۳۴. *معجم الادباء*، ۱۷۶۴/۴.
۱۳۵. *منتخب معجم شیوخ السمعانی*، برگ ۲۳۲ آ، *التحبير* ۱۹۹/۲. در *مجمع الآداب* (۱۶۱/۵) نام او به صورت «المخلص ابوالفخر محمد بن عاصم الطغری» آمده است.
۱۳۶. برای نمونه بنگرید به: *معجم الادباء*، ۱۷۶۱-۱۷۶۲/۴؛ *تاریخ بیہقی*، ۴۱.

۱۳۷. برای آگاهی از شیوه آموزشی مناوله بنگرید به: نهاد آموزش اسلامی، ۳۴۰-۳۴۱.
- ۴-
 ۱۳۸. تاریخ ابن خلدون، ۷۱/۵.
 ۱۳۹. معجم البلدان، ۴۲۱/۲ (خرجرد).
 ۱۴۰. منتخب معجم شیوخ السمعانی، برگ ۱۷۲ آ، التحبیر، ۵۴۰/۱.
 ۱۴۱. معجم البلدان، ۸۵۸/۴ (نیشابور).
 ۱۴۲. این تعبیر را منهاج سراج در طبقات ناصری (۲۷۷/۱) به کار برده است.
 ۱۴۳. معجم الادباء، ۱۷۶۲/۴.
 ۱۴۴. تاریخ دولت آل سلجوق، ۲۵۷-۲۵۹؛ مسامرة الاخبار، ۲۳-۲۲.
 ۱۴۵. الکامل فی التاریخ، ۳۸۴/۹-۳۸۶؛ المنتظم، ۳۹۹/۱۰؛ مجمل فصیحی، ۲۴۶/۲.
 ۱۴۶. در اینجا ابن اثیر فهرستی از نام دانشمندانی که کشته شدند به دست می‌دهد که تقریباً با فهرست فصیح خوافی در مجمل (۲۴۶/۲) هماهنگ است. در این میان تنها نام «ابوالحسن علی بن ابوالقاسم بیهقی» به اشتباه در آن فهرست آمده است.
 ۱۴۷. الکامل فی التاریخ، ۳۸۴/۹-۳۸۵؛ جامع التواریخ، ۲۳۷/۱.
 ۱۴۸. مسامرة الاخبار، ۳۳.
 ۱۴۹. الکامل فی التاریخ، ۳۸۷/۹-۳۸۸.
 ۱۵۰. راحة الصدور، ۱۸۰.
 ۱۵۱. منتخب معجم شیوخ السمعانی، برگ ۲۴۷ آ - ۲۴۸ ب، التحبیر، ۲۵۲/۲.
 ۱۵۲. الکامل فی التاریخ، ۴۰۱/۹، حوادث ۵۵۰ هـ.؛ العبر ذهبی، ۱۵۳/۴، حوادث ۵۵۴ هـ.
 ۱۵۳. لباب الانساب، ۱۸۰/۱، ۷۲۹/۲؛ ابتدای سخن بدین صورت چاپ شده است: «و لما ان اعجبتنی الفتنة العمياء الصماء بنيسابور عن مجاني» (!) تنها همین بخش از کتاب به دست ما رسیده که به زیور چاپ آراسته شده است.
 ۱۵۴. در اصل: ماینرنابادی، ولی بر اساس چاپ محمد کردعلی، ماسورآبادی را ترجیح دادیم. ماسورآباد یکی از روستاهای جرجان [گرگان] است و در معجم البلدان (۳۹۵/۴) نیز از آن یاد شده است.
 ۱۵۵. او محمد بن ابوطاهر نصیری طبسی مروزی، درگذشته به سال ۵۳۹ هـ. است که استاد بیهقی بوده و ما پیش از این درباره او سخن گفته‌ایم.
 ۱۵۶. تنمة صوان الحکمه، برگ ۴۳ ب. طاهر بن فخرالملک بن نظام‌الملک در سال ۵۲۸ هـ. وزارت [سلطان] سنجر را بر عهده گرفت و در سال ۵۴۸ هـ. در سمرقند درگذشت (مجممل فصیحی، ۲۴۷/۲؛ فرهنگ فارسی، مدخل طاهر بن فخرالملک).
 ۱۵۷. معارج نهج البلاغه، ۱۰۷.
 ۱۵۸. معنای حدیث این است: «ستارگان سبب آرامش اهل آسمانند و اهل بیت من سبب آرامش

- اهل زمین» - م.
۱۵۹. *الثقات العيون فی سادس القرون*، ۱۸۹.
۱۶۰. بنگرید به این کتاب، برابر عنوان نگاشته‌های بیهقی.
۱۶۱. *عیان الشیعه*، ۲۸۶/۸.
۱۶۲. به این گفته، سخن ابن شهر آشوب را در مقدمه کتاب *مناقب آل ابی طالب* (۱/۱۴) می‌افزاییم: «فاما اسانید کتب اصحابنا... و ناولنی ابوالحسن بیهقی *حلیة الاشراف*». این کتاب از نوشته‌های پدر ابوالحسن یعنی ابوالقاسم زید بن محمد (م: ۵۱۷ هـ) است. آقا بزرگ تهرانی بر آن است که مراد از «ناولنی» ابوالقاسم زید است زیرا اصطلاح مناوله به مؤلف باز می‌گردد (*الذریعة*، ۸۰/۷).
۱۶۳. اینها منابع متأخر است که در نظراتشان بر منابع قدیمی اعتماد کرده‌اند، اما در این بحث شایسته است ابتدا از منابع قدیمی سخن به میان آید.
۱۶۴. عبد العزیز طباطبایی، بحثی زیر عنوان «نهج البلاغه عبر القرون» که در شماره‌های مختلف *مجله تراثنا* در قم منتشر شده است. همچنین جستاری ویژه بیهقی که در *مجله تراثنا*، شماره ۴ (۳۷)، سال ۹، شوال ۱۴۱۴ هـ. به چاپ رسیده است.
۱۶۵. بیشتر مطالب بالا مبتنی است بر شرح زندگانش در *معجم الادباء* (۴/ ۱۷۶۰ به بعد) و نیز صفحات گوناگون *تاریخ بیهقی*.
۱۶۶. مقدمه *معارج نهج البلاغه*، ۶۵-۶۹. این نکته شایان توجه است که گاهی کلمه «و آله» در دست‌نگاشت موزه بریتانیا وجود ندارد ولی در نسخه برلین آمده است. احمد بهمینار در تعلیقات خود بر *تاریخ بیهقی* به این دوگانگی اشاره کرده است. حتی نام امام علی در نسخه موزه بریتانیا به همین صورت نوشته شده است، حال آنکه در دست‌نگاشت برلین به آن عبارت «علیه الصلوة و السلام» افزوده شده است. این اختلاف را در نام سایر پیشوایان شیعه نیز می‌بینیم (برای نمونه بنگرید به: صفحات ۲۵، ۴۶ و ۴۹). از این رو شاید این دوگانگیها به سلیقه و مزاج کاتبان بستگی داشته باشد.
۱۶۷. در اینجا منظور عراق عجم است که سرزمینهای ری، جبال، اصفهان و نواحی مجاور آنها را شامل می‌شود.
۱۶۸. *سیاستنامه*، ۷۶-۷۷؛ *دستورالکاتب*، ۲۲۵/۱، گفته سلطان محمود در همان کتاب: «حتی لحظه‌ای را در فرو گرفتن دیالمه و زنادقه و باطنیان ضایع نکردم».
۱۶۹. *غرر الامثال*، برگ ۱۳۶ ب.
۱۷۰. همان‌گونه که خواهیم دید پیش از حاجی خلیفه، دیگران نیز از این دو کتاب یاد کرده‌اند.
۱۷۱. *معجم الادباء*، ۱۷۶۳/۴.
۱۷۲. *طبقات الفقهاء الشافعیة*، ۱۵۰/۱ و ۵۵۷/۲.
۱۷۳. *مجمل فصیحی*، ۲۴۲/۲.

۱۷۴. طبقات الشافعية الكبرى، ۲۱۷/۱ و ۳۴۵.
۱۷۵. حاشیة طبقات الشافعية الكبرى، ۹۰/۴.
۱۷۶. طبقات الفقهاء الشافعية، ۵۷۷/۲.
۱۷۷. كشف الظنون، ۱۳۰/۱.
۱۷۸. اخبار الدولة السلجوقية، ۱۲۵.
۱۷۹. تاريخ دولة آل سلجوق، ۱۷۸.
۱۸۰. مجمل فصیحی، ۲۵۴/۲.
۱۸۱. راحة الصدور، ۱۸۲.
۱۸۲. تاريخ بیهق، ۲۶۸-۲۶۹.
۱۸۳. همان، ۱۹۴-۱۹۵.
۱۸۴. معارج نهج البلاغه، ۶۴۳.
۱۸۵. برای نمونه در صحیح مسلم (۲۰۰۷/۴ و ۲۰۱۰) درباره کسی که پیامبر(ص) او را لعن کند یا دشنام دهد و او شایسته آن نباشد، برای آن فرد پاکی و نیکی است؛ مسند ابی یعلی، ۷/۸؛ مسند احمد، ۳۳/۶، ۵۲، ۱۸۰؛ کنز العمال، ۶/۶۰۹ و ۶۱۳، باب «رحمت و قربت گردیدن دشنام او برای مردم». همچنین روایتهایی نزدیک به آنچه بیهقی آورده است وجود دارد، مانند: «اللهم انما أنا بشر أغضب كما يغضبون وأجد كما يجدون، فأی المسلمین ضربت أو سببت أو لعنت أو آذیت، فأجعلها له مغفرة و رحمة و قرينة تقربه بها يوم القيامة».
۱۸۶. سورة قلم (۶۸) / ۴.
۱۸۷. سورة آل عمران (۳) / ۱۵۹.
۱۸۸. سورة توبه (۹) / ۱۲۸.
۱۸۹. معارج نهج البلاغه، ۳۴۹.
۱۹۰. برای نمونه بنگرید به: دروس فی اصول فقه الامامیه، ۲۱۸-۲۲۰.
۱۹۱. او شیخ الطائفة الطوسی (۳۸۵-۴۶۰ هـ)، دانشمند امامی مشهور است که سیوطی در طبقات المفسرین (ص ۹۳) درباره او می نویسد: «فقه شافعی را آموخت و مدتی همراه و همشین شیخ مفید بود، سپس به مذهب رافضی درآمد».
۱۹۲. فهرست منتجب الدین، ۴۱.
۱۹۳. همان، ۱۱۶.
۱۹۴. همان، ۸۱؛ منتجب الدین در کتاب الاربعین خود (ص ۵۹) نیز از او حدیثی روایت کرده است.
۱۹۵. مل الآمل، ۱۲۲/۲.
۱۹۶. خاتمة مستدرک الوسائل، ۱۰۲/۳.
۱۹۷. مقدمة معالم العلماء، ۲۹.

۱۹۸. صحیفه الامام الرضا، ۲۰.
۱۹۹. مسند زید بن علی، ۳۵.
۲۰۰. منسوب به بروقن یا بروغن، از روستاهای بیهق.
۲۰۱. مطلع البدور، ۲۳۷/۳.
۲۰۲. حاشیة صفحه ۸۱ از فهرست منتجب‌الدین.
۲۰۳. هجر العلم و معاقله، ۱۶۹۱/۴.
۲۰۴. سلیمان ندوی در مقاله‌ای که به انتهای کتاب المعتمر ابوالبرکات ابن ملکا افزوده است می‌نویسد: این فهرست در سال ۵۴۹ هـ. فراهم آمده است ولی او به منبعی که بدان استناد کرده است هیچ اشاره‌ای نمی‌کند (المعتمر، ۲۴۳/۳).
۲۰۵. ترجمه عبارت چنین است: «دستت گشاده باد» به کسی گفته می‌شود که دارنده ملک و زمین است و این اصطلاح را به کسی که چهارپا دارد نمی‌گویند - م.
۲۰۶. در متن ۵۳۸۷ نوشته شده که بر مبنای فهرستهای نسخه‌شناسی اشتباه است - م.
۲۰۷. تاریخ کتابت این نسخه ۱۰۵۷ هـ است و در آن هیچ اشاره‌ای به نگارش آن از روی نسخه‌ای به تاریخ ۸۸۸ هـ نشده است. احتمالاً آقای یوسف الهادی این ویژگی را که از مشخصات دست‌نگاشت برلین است با نسخه تاشکند درآمیخته است - م.
۲۰۸. در متن شماره این دست‌نگاشت ۱۴۳۱ آمده که اشتباه است - م.
۲۰۹. ترجمه عبارت چنین است: اما آنچه درباره کاهنان گفته‌اند در کتاب ذخائر الحکم آورده‌ام. آنان مرتبه‌های گوناگونی دارند، برخی با نشانه‌های خط و عدد اسرار را بیرون می‌کشند و برخی با نگاه کردن به چیزی شفاف. برخی نیز با تند دویدن تا آنجا که بیهوش می‌شوند یا به حالت غش می‌افتند - م.
۲۱۰. ترجمه عبارت چنین است: شفا در کار حرام نیست، هیچ حرامی وجود ندارد که برای درمان شایسته باشد و هیچ بیماری‌ای وجود ندارد مگر آنکه درمانش را در حلالی قرار داده باشند. در کتاب عرائس النفائس گفته‌ام که شراب حرام است و در درمان بیماریها به جای آن باید از داروهای مفرد و مرکبی که بیشمار است استفاده کرد - م.
۲۱۱. خریدة القصر (بخش شعرای ایران، ۱/۱۴۰)، نیز بنگرید به: مجمع الآداب، ۴۷۵/۵.
۲۱۲. تاریخ بیهق، ۲۱.
۲۱۳. یوسف الهادی در نوشته خود به ترجمه عربی تاریخ جهانگشا (یعنی تاریخ فاتح العالم) ارجاع داده است، اما جلد و شماره صفحه ذکر شده در اینجا مربوط به اصل کتاب است - م.
۲۱۴. ترجمه عبارت چنین است: یکی از دوستان دانشورم از من شرح الفاظ نهج البلاغه را خواست ... در حالیکه پیشتر امام السعید جمال‌المحققین ابوالقاسم علی بن حسن جویقی نیشابوری (خدایش بیامرزاد) از من درخواست کرده بود که کتاب نهج البلاغه را شرح دهم... و با [نگارش] این کتاب به گنجینه کتابهای صدر اجل... ابوالحسن علی بن محمد بن یحیی

- بن هبة الله حسینی خدمت کنم - م.
۲۱۵. ترجمه عبارت چنین است: احکام ستارگان یاوه‌هایی است که رشته‌هایش سست و سایه‌هایش تنگ است و کسی که شیفته آن شده است بدترین سرنوشت را خواهد داشت و از گمان خود به خیالی سراب‌گونه دست می‌یابد - م.
۲۱۶. طبقات الشافعیة الكبرى، ۲۱۷/۱ و ۳۴۵.
۲۱۷. حاشیة طبقات الشافعیة الكبرى، ۹۰/۴.
۲۱۸. معجم الادباء، ۱۷۶۴/۴.

کتابنامه

- اخبار الدولة السلجوقية، ؟، تحقیق محمد اقبال، بیروت، ۱۴۰۴ هـ / ۱۹۸۴ م.
- الاعلام، خیرالدین الزرکلی، بیروت، ۱۹۸۶.
- اعیان الشیعه، محسن الامین العاملی، تحقیق حسن الامین، بیروت، ۱۴۰۶/۱۹۸۶.
- امل الآمل، محمد بن الحسن معروف به حر عاملی، تحقیق احمد حسینی، قم، ۱۴۰۴.
- الانساب، عبدالکریم بن محمد السمعانی، تحقیق عبدالله عمر البارودی، بیروت، ۱۴۰۸/۱۹۸۸.
- بشارة المصطفی، عمادالدین محمد بن ابی القاسم علی الطبری، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، قم، ۱۴۲۰.
- تاریخ ابن خلدون = العبر و دیوان المبتدأ و الخبر فی ایام العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر، عبدالرحمن بن محمد بن خلدون الحضرمی المغربی، بیروت، ۱۹۷۱/۱۳۹۱.
- تاریخ بیهق، علی بن زید بیهقی، با تصحیح و تعلیقات احمد بهمینیار، تهران، ۱۳۱۷.
- تاریخ جهانگشا، علاءالدین عطا ملک جوینی، به تصحیح محمد قزوینی، تهران، ۱۳۸۲.
- تاریخ حکماء الاسلام، علی بن زید البیهقی، تحقیق محمد کردعلی، دمشق، ۱۳۶۵/۱۹۴۶.
- تاریخ دولة آل سلجوق، عمادالدین محمد بن محمد الاصفهانی، تلخیص فتح بن علی بن محمد البنداری، بیروت، ۱۴۰۰/۱۹۸۰.
- تاریخ فاتح العالم، علاءالدین عطا ملک الجوینی، ترجمه محمد التنجوی، دمشق، ۱۴۰۵/۱۹۸۵.
- تاریخ مدینة الاسلام، احمد بن علی بن ثابت الخطیب البغدادی، تحقیق بشار عواد، بیروت، ۲۰۰۱/۱۴۲۲.
- تنمة صوان الحکمة، علی بن زید البیهقی، دشت‌نگاشت مؤسسه مطالعات شرقی ابوریحان بیرونی، شماره ۱۴۴۸. کتابت در خوارزم سنه ۶۹۷ هـ.
- التحییر فی المعجم الکبیر، عبدالکریم بن محمد السمعانی، تحقیق منیره ناجی سالم، بغداد، ۱۹۷۵.
- التدوین فی ذکر اهل العلم بقزوین، عبدالکریم بن محمد الرافی القزوینی، تحقیق عزیزالله العطاردی، بیروت، ۱۹۸۷/۱۴۰۸.

- التصفيه في احوال المتصوفه، ابوالمظفر منصور [ابومنصور مظفر] بن اردشير العبادي، به تصحيح دكتور غلامحسين يوسفى، تهران، ۱۳۶۸.
- خاتمة مستدرک الوسائل، حسين بن محمدتقى معروف به محقق نورى طبرسى، تحقيق مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۱۶.
- خريده القصر و جريده العصر (بخش شعراى ايران)، عمادالدين محمد بن محمد الاصفهاني، تحقيق عدنان آل طعمه، تهران، ۱۹۹۹.
- خريده القصر و جريده العصر (بخش شعراى عراق)، عمادالدين محمد بن محمد الاصفهاني، تحقيق محمد بهجة الاثرى و جميل سعيد، بغداد، ۱۳۹۶/۱۹۷۶.
- دروس فى اصول فقه الاماميه، عبدالهادى فضلى، مؤسسه ام القرى، ۱۴۲۰.
- دستورالکتاب فى تعيين المراتب، محمد بن هندوشاه بن سنجر نخجوانى، تصحيح عبدالکريم على اوغلى عليزاده، مسکو، ۱۹۶۴.
- الذريعة الى تصانيف الشيعة، آقا بزرگ طهرانى، نجف، ۱۳۵۵.
- راحة الصدور و آية السرور، محمد بن على بن سليمان الراوندى، تصحيح محمد اقبال، ليدن، ۱۹۲۱.
- سياستنامه، حسن بن على معروف به نظام الملک، تصحيح جعفر شعار، تهران، ۱۹۸۵.
- سير اعلام النبلاء، محمد بن احمد الذهبى، تحقيق گروهى از پژوهشگران، بيروت، ۱۴۰۱.
- صحيح مسلم، مسلم بن الحجاج القشيري النيسابورى، استانبول، ۱۳۲۹.
- صحيفة الامام الرضا، گردآورى مؤسسه امام مهدى [عج]، قم، ۱۴۰۸.
- طبقات الشافعية الكبرى، عبدالوهاب بن على السبكي، تحقيق عبدالفتاح محمد الحلو و محمود الطناحى، مصر، ۱۹۹۲.
- طبقات الفقهاء الشافعية، عثمان بن عبدالرحمن الشهرزورى معروف به ابن الصلاح، تحقيق محيى الدين على نجيب، دمشق، ۱۴۱۳/۱۹۹۲.
- طبقات المفسرين، جلال الدين عبدالرحمن السيوطى، بيروت، دارالكتب العلميه.
- طبقات ناصرى، منهاج الدين عثمان بن سراج الدين جوزجاني، تحقيق عبدالحى حبيسى، تهران، ۱۹۸۴.
- العبر فى خبر من عبر، محمد بن احمد الذهبى، تحقيق صلاح الدين المنجد، كويت، ۱۹۸۴.
- غرر الامثال و درر الاقوال، على بن زيد البيهقى، دستنگاشت مؤسسه لوكدونو باتافيا (هلند)، شماره ۱۰۴۴، و چاپ عكسى آن در شيكاگو به كوشش سيد محمدحسين حسيني جلالى.
- فرهنگ فارسى، محمد معين، تهران، ۱۹۹۲.
- الفهرست، محمد بن اسحاق معروف به ابن النديم، تحقيق رضا تجدد، تهران، ۱۳۵۰.
- فهرست اسماء علماء الشيعة و مصنعيهم، على بن عبيدالله بن الحسن ... بن بابويه الرازى، تحقيق عبدالعزيز طباطبايى، بيروت، ۱۴۰۶/۱۹۸۶.

- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیه‌الله گلپایگانی، احمد حسینی و رضا استادی، قم، ۱۴۰۲.
- الکامل فی التاریخ، محمد بن محمد بن عبدالواحد الشیبانی معروف به ابن اثیر، تحقیق محمد یوسف الدقاق، بیروت، ۱۹۹۵/۱۴۱۵.
- کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، مصطفی بن عبدالله معروف به کاتب چلبی (حاج خلیفه)، به تصحیح محمد شرف‌الدین یالتقا و المعلم رفعت بیگلر الکیسی، استانبول، ۱۹۴۱/۱۳۶۰.
- کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، علی المتقی الهندی، تحقیق بکری الحیانی و صفوة السقا، بیروت، ۱۹۹۳.
- لباب الانساب و الائتاف و الاعقاب، علی بن زید البیهقی، تحقیق مهدی رجایی، قم، ۱۴۱۰.
- لغت‌نامه، علی‌اکبر دهخدا، تهران، دانشگاه تهران.
- مجمع الآداب فی معجم الائتاف، عبدالرزاق بن احمد معروف به ابن فوطی شیبانی، تحقیق محمد کاظم، تهران، ۱۴۱۷.
- مجمع الامثال، احمد بن محمد المیدانی، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، بغداد، ۱۹۵۹/۱۳۷۹.
- مجمّل فصیحی، احمد بن محمد معروف به فصیح خواری، به اهتمام محمود فرخ، مشهد، ۱۹۶۱.
- مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار، کریم‌الدین محمود بن محمد الآقسرائی، تصحیح عثمان توران، انقره، ۱۹۴۳.
- مسند ابی یعلی الموصلی، احمد بن علی بن المثنی التمیمی الموصلی، تحقیق حسین سلیم الاسد، بیروت، ۱۹۸۷/۱۴۰۷.
- مسند احمد، احمد بن حنبل الشیبانی، مصر مؤسسه قرطبه.
- مسند زید بن علی، امام زید بن علی بن الحسین، بیروت، دار مکتبه الحیاة.
- مطلع البدور و مجمع البحور، صفی‌الدین احمد بن صالح بن ابی‌الرجال الیمنی، نسخه تصویری موجود در کتابخانه دایرة المعارف بزرگ اسلامی در تهران.
- معارج نهج البلاغه، علی بن زید البیهقی، تحقیق اسعد الطیب، قم، ۱۴۲۲.
- معارج نهج البلاغه، علی بن زید البیهقی، تحقیق محمدتقی دانش‌پژوه، قم، ۱۴۰۹.
- معالم العلماء، محمد بن علی بن شهر آشوب السروی المازندرانی، تحقیق محمدصادق بحر العلوم، نجف، المکتبه الحیدریة.
- المعتبر فی الحکمة، ابوالبرکات هبة‌الله بن علی بن ملکا البغدادی، تحقیق سلیمان الندوی، حیدرآباد دکن، ۱۳۵۷.
- معجم الادباء، یاقوت الحموی الرومی، تحقیق احسان عباس، بیروت، ۱۹۹۳.
- معجم البلدان، یاقوت الحموی الرومی، تحقیق فردیناند وستنفلد، لایپزیک، ۱۸۶۹.
- معجم المؤلفین، عمر رضا کحاله، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- مناقب آل ابی‌طالب، محمد بن علی بن شهر آشوب السروی المازندرانی، نجف، ۱۹۵۶/۱۳۷۶.
- منتخب معجم شیوخ السمعانی، عبدالکریم بن محمد بن منصور السمعانی، دست‌نگاشت کتابخانه

- احمد ثالث، شماره ٢٩٥٣.
- منتخب من السياق، عبدالغافر بن اسماعيل الفارسي، انتخاب: ابواسحاق ابراهيم بن محمد الازهر الصريفي، ضبط نصه خالد حيدر، بيروت، ١٩٩٣/١٤١٤.
- المنتظم في تواريخ الملوك والامم، عبدالرحمن بن علي بن الجوزي، تحقيق سهيل زكار، دمشق، ١٩٩٥/١٤١٥.
- منطق صوري، محمد خوانساري، تهران، ١٣٦٨.
- نزهة الانفس و روضة المجلس، ابوسعيد محمد بن علي بن عبدالله العراقي، تحقيق و تصحيح رمضان بهداد، تهران، ١٣٨٧/١٤٣٠/٢٠٠٩.
- نوادير المخطوطات العربية من القرن ٣-٦ هـ. في مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي الكبرى، محمود مرعشي نجفي، قم، ٢٠٠٢.
- نهاد آموزش اسلامي، منيرالدين احمد، ترجمه محمدحسين ساكت، تهران ١٣٨٤.
- «نهج البلاغه عبر القرون»، عبدالعزيز طباطبائي، مجلة تراثنا، سال نهم، شماره ٤ (٣٧)، شوال ١٤١٤.
- هجر العلم و معاقله في اليمن، القاضي اسماعيل بن علي الاكوع، دمشق، ١٩٩٥/١٤١٦.